

تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد  
(در عهد رسولی)

نگارش

مهندس عنایت‌خدا سفیدوش

بهار سال ۱۳۷۱ شمسی

مؤسسهٔ معارف بهائی

دانداس، انتاریو، کانادا

۱۵۵ بدیع ۱۹۹۸ میلادی

شمارهٔ بین‌المللی کتاب ۳\_۲۹\_۱۹۳\_۱۸۹۶

تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی

نگارش مهندس عنایت‌خدا سفیدوش

طرح روی جلد از

نشر نخست در ۱۰۰۰ نسخه

مؤسسهٔ معارف بهائی دانداس، انتاریو، کانادا

چاپ انتاریو کانادا

۱۵ بدیع، ۱۹۹۸ میلادی

شمارهٔ بین‌المللی کتاب ۳\_۲۹\_۱۶۹۸\_۱۳۹

فهرست مندرجات

۷

پیشگفتار

دفتر اول

۹

وضع پارسیان ایران قبل از ظهور دیانت بهائی

۱۴

دریافت جزیه از زردشتیان

۱۵

ظلم و جور جدید الاسلامها

	۱۵	انتظار ظهور سیوشانس یا موعود آخرالزمان
		ظهور دیانت مقدس بهائی ۱۸
		دفتر دوم
		پیشگامان پارسی نژاد که در عهد اعلی و عهد
	۲۱	ابهی بشرف ایمان فائز گردیدند.
	۲۱	جناب سهراب کاوس اولین مؤمن زردشتی
	۲۳	مانکچی صاحب سرپرست زردشتیان،
	۲۵	مسافرت دوم به ایران
	۲۷	لوح مانکچی صاحب
	۲۶	تشرّف بحضور حضرت بهاءالله
مراتب	۳۰	لوح دوم در جواب عریضه جناب ابوالفضائل گلپایگانی
	۴۷	ایمان مانکجی صاحب
	۵۱	تشکیل (پنجایت) انجمن زردشتیان یزد و کرمان
	۵۲	تالیفات مانکجی صاحب
	۵۳	الغای پرداخت جزیه
	۵۶	عاقبت کار مانکجی صاحب
		تشکیل انجمن ناصری زردشتیان یزد و کرمان
	۵۸	کیخسرو خداداد (پیمان)
	۵۹	مهربان کاوس
	۶۱	مهربان رستم بلبلان
	۶۳	استاد جوانمرد شیرمرد
	۶۷	لوح هفت پرسش
	۷۱	اریاب گودرز مهربان
	۷۲	دینیار بهرام کلانتر

۷۳	خدایار رستم بلندی
۷۴	بهمن جمشید
۷۴	خدابنده بهمن
۷۴	رستم خدامراد
۷۵	ملا بهرام اخترخاوری
۸۳	شاپور مهرشاهی
۸۷	ماستر خدابخش رئیس
۸۹	میرزا مهربان رئیس
۹۰	استاد کیومرث وفادار خرمشاهی
۹۲	جمشید بهرام حسین آبادی
۹۲	طرز ایمان جمشید بهرام دفتر سوم:
۱۰۶	توسعه و پیشرفت امر مبارک در عهد میثاق اقبال دسته‌ای از زردشتیان در شهر قم ۱۰۶
۱۰۷	رستم خسرو (ستوده)
۱۰۸	اریاب بهمین خدامراد (پیمان)
۱۱۴	مهربان کیخسرو
۱۱۴	میرزا سیاوش رستم
۱۲۱	تشرّف بحضور حضرت عبدالبهاء
۱۲۴	انفصال در مراسم عقد ازدواج
۱۲۶	عزیمت به هندوستان
۱۲۸	اشعار آقا میرزا سیاوش سفیدوش
۱۳۶	اریاب جمشید جمشیدیان
۱۳۹	تأسیس شرکت پارسیان

۱۴۱	هرمزديار حق پژوه
۱۴۱	اعلان امر و تبليغ علني در جامعه پارسيان يزد
۱۵۰	شهادي در دوران ميثاق
۱۵۱	تاسيس مدارس بهائي در شهر يزد
۱۵۲	۱_ مدرسه تربيت دوشيزگان
۱۵۳	۲_ مدرسه دخترانه هوشنگي
۱۵۳	۳_ مدرسه دخترانه تهذيب
۱۵۴	۴_ مدرسه پسرانه توفيق
۱۵۴	تعطيل مدارس بهائي يزد
	دفتر چهارم.
	شرح حيات عده اي از پارسيان كه در عهد ميثاق ايمان آورده اند
۱۵۷	خسرو پيمان پارسي
۱۶۹	نوش شاعر پارسي
۱۷۵	بمان جيوه
۱۷۹	فيروز فيروزمند
۱۸۷	رستم بهمرد (هدايتي)
۱۹۰	خداداد علياني
۱۹۴	اسفنديار بختياري
۲۰۲	ارباب هوشنگ هوشنگي
۲۰۴	مهربان تشكر
۲۰۷	اسفنديار مجذوب
۲۱۴	فرخ فرخزادي
۲۱۷	شاه بهرام مؤبدزاده
۲۲۲	خسرو حق پژوه

ای بنده یزدان

بی‌آلایش جان بستایش پروردگار زبان بگشا زیرا از کلک گه‌ربار تو را یاد نمود اگر پی به این بخشش بری خود را پاینده بینی.

حضرت بهاء‌الله

بنام خداوند بی‌همتا

پیشگفتار

سپاس و ستایش خداوند آفرینش را سزااست که بندگان را بزبور دانش و بینش بیاراست تا از بحر موج فضل و مکرمتش قطره‌ای نوشیده و بدریای عرفان الهی راه یابند و از انوار مشرقه از سماء ملکوتش قلوب تیره خود را منور نموده و با قرب بساحت کبریائیش جان و دل پژمرده را روشن و تابناک نمایند.

در این دور مبارک که آفتاب جهان‌تاب نیر اعظم بر کلّ جوامع و ملل تابیده و جمیع اقوام و طوائف در ظلّ ظلیلش از صهبای ظهور سرمست گردیده و بشرف ایمان فائز شده‌اند و هر مقوله آن داستانهای توأم با فداکاری و مملو از وقایع خطیره تاریخی است واجد کمال اهمیت است که تاریخچه نفوذ و پیشرفت امرالله در هر قوم و نژاد مورد تحقیق قرار گیرد و با ضبط در تاریخ برای آیندگان بیادگار باقی بماند.

خصوصاً در مورد اقلیتهای دینی موجود در مهد امرالله که به امر مبارک اقبال نموده‌اند تاکنون تحقیق دقیق بعمل نیامده و تاریخ مدونی موجود نیست، لهذا مساعی لازم بعمل آمد، تا نفوذ و پیشرفت امرالله را در جامعه پارسیان ایران در حد امکان تحقیق نموده و در این رساله بنظر خوانندگان عزیز برساند.

اهمیت اینگونه تحقیق‌ها مبتنی بر این است که آیات و الواح بشماری از یراعه مقدّس جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه خطاب بقدمای این امر اعظم نازل گردیده و چون شأن نزول الواح و مطالب مندرج در آثار الهی و درک مفاهیم آن غالباً منوط

بدانستن منظور و نیت سؤال کنندگان بوده و عدم اطلاع از آن درک بسیاری از مفاهیم الواح را مشکل بل ممتنع می نماید، لذا شایسته است که مورخین و فضیلابی امر بهائی در روشن نمودن زوایای ناشناخته تاریخ دیانت بهائی خصوصاً انطباق سؤالات سائلین با جوابهای نازل شده از مصدر امر الهی و بالاخره شأن نزول الواح اهتمام لازم مبذول دارند تا این مهم که هرچه زمان بیشتر می گذرد و فاصله آن از صدر امرالله دورتر می گردد انجام آن مشکلتر و چه بسا غیرممکن می شود، بنابراین واجد اهمیت است که فی المثل مشخص گردد مانگچی صاحب سرپرست پارسیان ایران که در بغداد حضور حضرت بهاءالله مشرف گردیده و لوح غرائی از قلم جمال اقدس ابهی به افتخار وی نازل شده دارای چه مشرب و مرامی بوده است و اصولاً به دیانت بهائی ایمان آورده یا نه؟ و چه سؤالاتی از محضر مبارک نموده؟ و در چه تاریخی این وقایع بوقوع پیوسته است؟

مطالبی که در این کتاب بنظر خوانندگان عزیز می رسد با توجه به اوضاع و احوال زمان و در دسترس نبودن کتب و منابع مطالعه و مخصوصاً مشخص نبودن مخاطبین الواح که در کتب موجود اسم و عناوین و تاریخ صدور آن حذف گردیده، بصورت جامع و کامل امکان پذیر نگردید و در حقیقت مختصر مقدمه ایست بر آنچه باید تحقیق شود و برشته تحریر درآید.

در اینجا لازمست از زحمات و کمکهای که جناب آقای اردشیر سیستانی و سرکار بهیه خانم سفیدوش در تهیه و گردآوری اسناد و مدارک تاریخی نموده اند تشکر و سپاسگزاری نمایم.

با طلب عون و عنایت از درگاه حضرت احدیت

مؤلف

دفتر اول

وضع پارسیان ایران قبل از ظهور دیانت بهائی

پس از حمله اعراب به ایران و انقراض حکومت ساسانیان، پارسیان که مقهور و مغلوب تازیان شده بودند بتدریج دیانت اسلام را قبول نموده و بجرگه مسلمین درآمدند. ولی این مقهوریت موجب از بین رفتن تمدن و فرهنگ ایرانی نگردید بلکه ایرانیان بتدریج افکار و

عقاید خود را در مذهب رسوخ دادند. و بطوریکه ملاحظه می‌گردد بعدها اغلب دانشمندانی که عرب نامیده شدند در واقع ایرانیانی بودند که کتب خود را بزبان عربی نوشته‌اند و فرهنگ و تمدن ایرانی را در قالب معارف اسلامی به اعراب عرضه نموده‌اند. بطوری که در تواریخ مذکور است پس از کشته شدن یزدگرد سوم در سال ۲۱ هـ ق مدتها پارسیان در گوشه و کنار ایران مقاومت می‌کردند، چنانکه تا زمان خلافت منصور عباسی (۱۵۷ - ۱۱۴) هـ ق اعراب قادر بر تسلط بر طبرستان (مازندران کنونی) نگردیدند.

بهرصورت در اثر فتوحات اعراب کلیه ممالک خاورمیانه و شمال افریقا و قسمتی از اسپانیا یکی پس از دیگری تحت تسلط تازیان قرار گرفت و در نتیجه دیانت اسلام جایگزین ادیان موجود در این اقالیم گردید و زبان عربی زبان رسمی اقوام مغلوب شد.

در ایران نیز زبان عربی بجای زبان پهلوی معمول و رایج نمودند، ولی با تمام فشارها و سخت‌گیریها، فرهنگ ایران زمین مقهور اعراب نگردید، و زبان فارسی بجای خود باقی ماند و ایران تنها مملکتی است که زبان خود را پس از تسلط تازیان حفظ نموده است. بطور خلاصه در گیر و دار یورش تازیان به ایران و فشارهایی که بر پارسیان وارد نمودند زردشتیان به چند دسته تقسیم شدند.

۱- کسانی که اسلام را پذیرفتند ولی تسلط اعراب را قبول ننموده و کوشیدند تا تسلط سیاسی و فرهنگی اعراب را از ایران براندازند و این دسته از ایرانیان بودند که نهضت‌هایی از قبیل قیام ابومسلم خراسانی و بابک خرم‌دین را برپا نمودند و بالاخره موفق گردیدند فرهنگ ایرانی را با عقاید اسلامی تلفیق نموده و در قالب افکار ایرانی و زبان فارسی بر دیگران عرضه کنند.

۲- دسته دیگر کسانی بودند که ترک یار و دیار را بر ترک دین و آئین خود ترجیح داده و ابتدا در سال ۱۲۰ یزدگردی (۱۳۰ شمسی) از مرکز کهستان به سوی هرمز حرکت و راه هندوستان را در پیش گرفتند و بعد از مدتی در جنوب سند (نقل از تاریخ پهلوی و زردشتیان ص ۴۱۸) و مغرب کراچی مستقر گردیده و بنگهداری آتش مقدس و اجرای مراسم و آئین خود پرداختند، این دسته از مهاجرین به پارسیان هندوستان و یا شهنشاهیان معروفند که با

پارسیان ایران که بنام گروه باستانیان مشهورند، در نگهداری تقویم و بعضی فروعات دیگر اختلاف دارند.

۳\_ جمعی دیگر از ایرانیان زردشتی در میهن خود باقیمانده و بناکامی تن در داده و سختی‌ها را تحمل نموده و آئین نیاکان و خانه‌آباء و اجدادی خود را ترک نگفتند و پس از درگیریهای زیاد، آن‌عده معدودی که باقی ماندند در گوشه و کنار ایران متفرق شدند تا اینکه در سال ۹۹۴ یزدگردی (۱۶۲۵) میلادی شاه‌عبّاس صفوی جمع کثیری از زردشتیان را از گوشه و کنار ایران به اجبار به اصفهان کوچانیده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام گبرآباد یا گبرستان وصل بجلفای اصفهان اسکان داد.

حتی بعضی از فضلا و دانشمندان زردشتی را که در یزد و کرمان ساکن بودند بزور به اصفهان برد، برخی از سیاحان اروپائی بتفصیل در مورد گبرآباد و وضع زردشتیان در سفرنامه‌های خود مطالبی آورده‌اند.

جهانگرد رومی موسوم به پیرو و لا وال در نامه مورخ ۸ دسامبر ۱۶۱۷ میلادی شرح مبسوطی از بیعدالتی و مظالم وارده بر زردشتیان درج نموده و متذکر می‌گردد که بینوایان مسلمان نسبت به آنها (زردشتیان) توانگر محسوب می‌شوند. (۱).

مادام منانت فرانسوی از قول دالبرکه در سال ۱۶۶۵ میلادی به ایران سفر کرده‌است راجع به گبرآباد می‌نویسد:

زردشتیان بسیاری از نقاط مختلف ایران قبل از اینکه در گبرآباد پناه یابند نابود گردیدند. (۲).

جهانگرد دیگری بنام ژین چاردین که بین سالهای ۱۷۱۳ - ۱۶۴۳ میلادی بجهانگردی مشغول بوده راجع بمشاهدات خود از زردشتیان ایران و گبرآباد می‌نویسد:

شمار اندکی از پارسیان باقی هستند، این ساکنین باستانی ایران که به آئین نیاکان خویش وفادار مانده‌اند بواسطه تعقیب نابود گشته و دهات بیشماری در جنوب اصفهان که منزل و مأوی آنان بود در جنگهای داخلی ویران و عده معدودی از بازماندگان به اطراف یزد و



کرمان پناه بردند این جماعت بقدری بینوا هستند که در روز تاجگذاری پادشاه خود قادر بفرستادن هدیه برای سلطان خود نبودند. (۳)

در دوران صفویه زردشتیان کرمان را نیز در بیرون دروازه شهر بنام گبرمحلہ مسکن دادند و زردشتیان برای خود خانه و بازار و در مهر و آتش وره‌رام ساختند و در آن محلہ زندگی می‌کردند تا اینکه در حملہ محمود افغان در سال ۱۷۲۰ میلادی گبرمحلہ بتصرف قوای افغان درآمد و محمود افغان شروع بقتل و غارت نمود و گبرمحلہ را ویران کرد (خرابه‌های گبرمحلہ هنوز کم و بیش باقی است) بقیه زردشتیان که تعداد آنها حدود دوازده هزار نفر بود با حالی پریشان بداخل حصار شهر پناه بردند که در آنجا نیز مورد حملہ و تجاوز اشرار و الواط کرمان قرار گرفتند، بطوری که مالک جان و مال و ناموس خود نبودند و هریک از اهالی هرنوع ظلم و تعدی که اراده می‌نمود به آنان روا می‌داشت.

همچنین در هجوم اشرف افغان در سال ۱۱۴۱ ه ق برای تسخیر یزد اشرف افغان ابتدا تفت را بتصرف درآورد و فرمان قتل عام صادر نمود و گروه زیادی از زردشتیان نیز در آن گیر و دار از دم شمشیر گذشتند.

بطوری که برخی از مورخین نوشته‌اند قبل از دوران صفویه و غلبه افغان جمعیت زردشتیان ایران حدود سه تا پنج میلیون نفر تخمین زده می‌شد و از آن بعد ظرف یک قرن و نیم تسلط قاجاریه بر ایران تعداد زردشتیان بسرعت عجیبی رو بکاهش گذاشت، بطوری که در زمان ورود مانکجی صاحب به ایران (۱۸۵۴) میلادی آمار دقیق زردشتیان ایران جمعاً ۷۷۱۱ نفر بوده است. (۴)

استاد بهروز در مورد ستم وارده بر زردشتیان در زمان شاه عباس می‌نویسد:  
ترویج این افکار (افکار حکمت شرقی و پهلوی) با آنکه هزارسال از خاموشی آن می‌گذشت باعث گردید که شاه عباس عدّه زیادی از صاحب‌دلان و زردشتیان را بعنوان بیدینی کشت و بروایتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی بیست هزار زردشتی را در یک شب قتل عام کردند و این اقدام به فتوای علماء و فرمان وی انجام گردید. یکی از علل این قتل عام مربوط به دختری از زردشتیان بود که به اجبار بحرم سلطان اهداء شده بود و پس

از مدتی که دختر مذکور برای دیدار پدر و مادر بخانه خود می رود افراد خانواده او را برشونوم می کنند (برشونوم نوعی غسل تطهیر است مانند غسل تعمید نزد مسیحیان) و این عمل بر سلطان گران آمد و موجب صدور قتل عام و کشتار بیرحمانه گردید. که در اثر این شورش بقیه زردشتیان از اصفهان بسوی یزد و کرمان فرار کردند. (۵)

وضع زردشتیان در دوران حکومت قاجاریه بمراتب بدتر و سخت تر گردید و زردشتیان در کمال ذلت و مسکنت زندگی می کردند و هر طبقه از اصناف و بزرگان دارای لباس و عمامه مخصوص بودند که بوسیله آن شناخته می شدند.

رنگ لباس زردشتیان نخودی و سفید بود و حق نداشتند لباس نو و رنگین بپوشند و مخصوصاً کلاه بر سر گذارند. لباس سیاه مخصوص مسلمانان بود. روزهای بارانی زردشتیان حق نداشتند از خانه خود خارج شوند و از کوچه و بازار عبور نمایند زیرا در اثر تماس به گمان مردم عامی موجبات نجس شدن مسلمانان را فراهم می نمودند. اقلیت زردشتی و کلیمی نمی توانستند پای برهنه از بازار عبور نمایند زیرا در اثر آپاشی کف بازار و تماس آن با پای فرد کافر زمین بازار نجس می شد.

خانه زردشتیان باید طوری ساخته می شد که نه تنها بلندتر از خانه مسلمین نبوده و به آن مشرف نباشد، بلکه آفتاب بطور مستقیم در آن نتابد و غالباً بصورت چهارصفه و محصور و بدون نور و حرارت ساخته می شد. ساختن و استفاده از بادگیر در خانه زردشتیان ممنوع بود (بادگیر برجی بود که بتناسب در بالای خانه ها ساخته می شد و از هر طرف باد می وزید هوای خنک را به داخل اطاقها هدایت می کرد و در گذشته بمنزله نوعی کولر مورد استفاده مناطق گرمسیر بود). زردشتیان حق نداشتند وسیله کوزه آب را از آب انبار عمومی بخانه خود ببرند و الزاماً می باید از مشربه که ظرفی است مسی و یا قرابه شیشه ای استفاده می نمودند زیرا ترشحات کوزه موجب نجاست مسلمین می شد و بدین ترتیب شخص کافر از نوشیدن آب خنک نیز محروم می گردید.

درهای ورودی خانه های زردشتیان یک لنگی بود تا خانه زردشتیان مشخص باشد و از خانه های مسلمین تمیز داده شود.

زردشتیان حق نداشتند در کوچه و بازار بر الاغ و استر سوار شوند و هرآینه یک نفر مجوس بر الاغی سوار بود بمحض دیدن یک نفر مسلمان بایستی بعنوان احترام از الاغ خود پیاده گردد، در غیر اینصورت مورد ضرب و شتم مسلمین قرار می گرفت.

اریاب کیخسرو شاهرخ نماینده زردشتیان در مجلس شورای ملی در یادداشت‌های شخصی خود می نویسد:

در یزد تا سال ۱۳۰۲ شمسی در باره سواری بر اسب و الاغ سختگیری می شد، با مطالعه نامه‌های رسیده ملاحظه نمودم یکنفر پارسی بنام پستنجی که از سوی پارسیان بمبئی مدیریت مدرسه کیخسروی یزد را عهده دار بود شکایتی بکنسول انگلیس در یزد نوشته و عنوان کرده است معاون او که یکنفر زردشتی ایرانی است در خارج از شهر سوار الاغ بوده و برای سرکشی بمدارس حومه شهر می رفته، مسلمین او را از الاغ بزیر آورده و کتک مفصلی زده اند. کنسول شکایت مزبور را بطهران فرستاده و در نتیجه بعرض رضاخان که سمت وزارت جنگ را داشت رسید. رضاخان فوراً تلگرافی دستور داد، در یزد زردشتیان را مجبور بسواری کنند و هرکس مخالفت نماید بشدت تنبیه شوند، با این اقدام علمای یزد شروع بمخالفت نمودند و مدتی سواری موقوف گردید، ولی در شرفیابی مجدد امیر لشکر جنوب رضاخان دستور داد بلادرنگ دستورات اولیه را اجرا و مخالفین را از یزد تبعید کنند و بدین ترتیب این غائله خاتمه یافت.

دریافت جزیه از زردشتیان

جزیه نوعی مالیات بود که از کفار منجمله زردشتیان وصول می گردید، در آیه ۲۹ سوره توبه در قرآن کریم آمده است:

قاتلواالذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتواالکتاب حتی یعطواالجزیه عن یدوهم صاعرون

(با کسانی که بخدا و روز بازپسین ایمان نیاورده، چیزهایی را که خدا و رسولش حرام شمرده حرام نمی دانند و بدین حق نگرویده اند، از کسانی که کتاب آسمانی بر آنها نازل گشته،

بجنگید تا آن هنگام که بدست خویش با ذلت و تواضع جزیه پردازند در حالیکه در برابر اسلام خاضعند) (ترجمه قرآن کریم)

طبق آیه شریفه فوق از زمان تسلط اعراب بر ایران زردشتیان موظف بودند یا بدین اسلام مشرف شوند و یا اینکه جزیه پردازند. اما در دوران صفویه و رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران این دو شرط بصورت یا اسلام یا اعدام تبدیل گشته بود، ولی در دوران حکومت قاجاریه مجدداً دریافت جزیه معمول شد. در آیه شریفه تصریح گردیده شرط پرداخت جزیه از طرف کفار آنستکه با توانائی نسبت به پرداخت آن اقدام نمایند، ولی بطوری که مؤرخین گواهی می دهند در ادوار مختلفه دریافت جزیه با ظلم و جور مأمورین وصول و عدم توانائی پرداخت کنندگان توأم بوده است. بطوری که در اکثر اوقات فقرا و مستمندان در اثر عدم استطاعت مجبور گردیده اند که برای خلاصی از پرداخت جزیه و رنج فقر و فلاکت مسلمان شوند.

آخرین رقم جزیه سالانه مبلغ نهصدتومان برای زردشتیان یزد و چهل و پنج تومان برای زردشتیان کرمان بوده که ضابطین و حکام در موقع وصول حقوق خود را بطور دلخواه بر آن می افزودند و بعنف و اجبار از رعایا دریافت می کردند.

ظلم و جور جدیدالاسلامها

اگر یکنفر زردشتی از روی هوی و هوس و یا در اثر اذیت و آزار مسلمان می شد، ارث هفت طبقه از وراث و حتی سایر منسوبان را بزور گرفته و بشخص جدید اسلام می دادند. بدین ترتیب زردشتیان هیچگونه امنیّت و تسلّطی بر اموال خود نداشتند و در نتیجه ظلم و جور وارده از طرف جدیدالاسلامها بمراتب بیشتر از مسلمین و حکام و ضابطین بود.

کنت گوینو فرانسوی که در سالهای ۱۸۵۸ \_ ۱۸۵۵ میلادی در ایران بوده در سیاحت نامه خود می نویسد:

زردشتیان در ایران بوضع اسفناکی می زیستند و علت آن محرومیت‌های کلی و فشار و ستمی بود که مسلمانان و یا جدیدالاسلامها بر آنها وارد می کردند، این جدیدالاسلامها از نزدیکان

زردشتیان بودند که بیشتر آنها را مورد اذیت و آزار قرار می دادند و برآستی جماعت زردشتی به پرتگاه نیستی نزدیک شده بودند.

کشیش مسیحی بنام ناپیر مالکم که پنجسال در یزد بوده می نویسد:  
ظلمهای فاحشی که بر زردشتیان می رفت مانند جزیه، پوشیدن لباس کهنه، سوار نشدن بر چارپایان و نساختن خانه هائی که بلندتر از منازل مسلمین باشد و نیز ظلمی که اگر یک نفر زردشتی وفات می یافت کلیه متروکات منقول و غیرمنقول او حق جدیدالاسلامی که از خویشاوندان او بود می شد و بفرزندان زردشتی او ارثی نمی رسید و حتی خانه مسکونی او را نیز می بردند. (۶)

انتظار ظهور سیوشانس یا موعود آخرالزمان

در شرایط و احوالی که مختصراً شرح داده شد زردشتیان در دوران ۱۲۰۰ ساله تسلط فرهنگ تازی و اسلامی بر ایران همواره منتظر ظهور موعود مزدیسنا بودند و اعتقاد داشتند که در آخرالزمان حضرت سیوشانس و شاه بهرام ورجاوند ظهور خواهند نمود. سیوشانس دارای فرکیانی است و غذایش از سرچشمه مینوی است، درمان کلیه دردهای جهان در دست اوست و از پیکرش چنان نوری پرتوافکن شود که جهات ششگانه بسیط زمین را نورانی نماید. روز ظهورش روز رستاخیز است، آنگاه مردمان برخاستن آغاز کنند، جهان خوش و خرم شود و فیوضات الهی بر روی زمین استقرار یابد.  
و در اوستا مذکور است:

در آنوقت واپسین سیوشانس ظهور خواهد کرد و تازگی جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهریمن را از بن خواهد کند و همه روانان تیره کاران را از دوزخ بیرون آورده پاک خواهد نمود، و روانان کرفه کاران برخواسته و رستاخیز واپسین بوقوع خواهد پیوست. از آن پس دنیا دوره از نو گرفته همیشه تازه و تهی از آزار و آسیب خواهد ماند. جمیع ارواح را بنوازش تن واپسین که جسم جدید باشد ممتاز خواهد فرمود و من بعد دائماً خرم و شادان خواهد زیست.

آن زمان سیوشیانت گیتی را تازه خواهد نمود و دیگر کهنه نشده و نخواهد مرد، و هرگز نفرسوده ابداً نخواهد پوسید، و ابدالآباد زنده و فزاینده و کامروا بوده، مردگان برخاسته زندگی و بيمرگی فرارسیده جهان بکام جهان آفرین خواهد شد. (۷)

در زامیاد یشت پیروان دیانت حضرت زردشت در دعاهای پنجگانه خود در شبانه روز از درگاه خداوند درخواست می کنند که آنانرا بروز ظهور موعود رسانیده و بشناسائی حضرت سیوشانس موقق بدارد. و در موقع خواندن نماز آیات مبارکه اوستا را بشرح زیر تکرار می کنند.

ای دانا اورمزد همی باد تندرستی و نیکی و خرمی تا این دین را بسیوشانس برسانم.  
و در نیایش روزانه در اورمزدیشت می خوانند.

از بدی دور دار و بخوبی برسان، سروش پاک را بفریاد ما برسان ای دانا اورمزد، همی باد نیکی و فراخی نعمت تا این دین را بسیوشانس برسانم.

و در ورهram یشت می خوانند.

ورهram خدا نور داده را پرستش می کنم.

و تا آخر آیه که می فرماید:

نسل مرا پاک گردان که تا ظهور سیوشانس پاک و نیکو بمانند.

در یسنای ۵۹ فقره ۲۸ آمده است:

به بهرام آفریده مزدا درود می فرستم و به سیوشانس پیروزگر درود می فرستم.

طبق بشارات و وعده های مذکور زردشتیان اعتقاد داشتند پس از تحمل ظلم و جور بالاخره موعود آخرالزمان ظهور نموده ایران و جهان را از پلیدی های اهریمن نجات خواهد داد. زیرا در کتاب دینکرد صفحه ۱۸۵ آمده است:

چون هزارو دویست و اندی سال از تازی آئین بگذرد هوشیدر به پیغمبری برانگیخته شود.

و در کتاب دساتیر آمده است:

اگر ماند از مهین چرخ یکدم برانگیزانم از کسان تو کسی را و اب و آئین به او رسانم و پیغمبری و پیشوائی را از فرزندان تو برنگیرم.

و به این روایت از حضرت زردشت یقین داشتند که در کتاب دبستان المذاهب از قول آن حضرت می‌گوید:

پس از غلبه تازیان بر پارسیان و پریشانی بهدینان خداوند در ایران بزرگی از نژاد کیان برانگیزد تا جهان را از خاور تا باختر به یزدان پرستی گرد آورد.

بنابراین بشارات زردشتیان هزارو دویست و اندی سال در برابر ظلم و ستم اعراب و مهاجمان و حکام و ضابطین مقاومت نموده و با اعتقاد بظهور سیوشانس و منجی ایران امیدوار بودند که شوکت و عظمت ایران باستان تجدید شود و شاه بهرام ورجاوند با فرکیانی ایران و ایرانیان را معزز و مفتخر نماید. و اختر ایرانیان چنان بدرخشد که از خاور تا باختر را روشن و منور نماید. و با توجه به علائم و وعده‌هایی که در کتب مقدسه زردشتیان آمده است سیوشانس از تخمه حضرت زردشت و ایرانی نسب و موعود کلی الهی است. مطلع این کوکب لامع مشرق زمین و کشور مقدس ایران است.

از علائم ظهور آن حضرت باریدن ستارگان از آسمان است، حضرت شاه بهرام ورجاوند ندای خود را از روم بلند خواهد نمود، و با ظهور آن حضرت روز رستخیز محقق می‌گردد و درمان کلیه دردهای جهان در دست اوست.

زمان ظهور سیوشانس بنوشته کتاب گلدسته چمن آئین زردشت تألیف و ترجمه ماسترخدا بخش در سال ۱۲۶۵ یزدگردی چنین آمده است:

واقعه آخر شدن دنیا معاصر دوره حاضر خواهد بود، در آن وقت واپسین سیوشانس ظهور خواهد کرد و تازگی جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهریمنی را از بن خواهد کند....

زردشتیان در اواخر حکومت قاجاریه منتظر ظهور موعود و حضرت شاه بهرام ورجاوند بودند و طوری بر این مسأله یقین داشتند که دستور تیرانداز مؤبد بزرگ زردشتیان یزد با جلال الدوله حکمران یزد شرط بندی نمود که حد اکثر تا سی سال دیگر از زمان ستاره باران شاه بهرام ظهور خواهد نمود، که البته چون علائم ظاهری مورد نظر دستور تیرانداز به وقوع نپیوست

در شرط‌بندی بازنده شد. و در حقیقت این وقایع در زمانی بود که ندای اسم اعظم از ایران بلند گردید و علم وحدت عالم انسانی و صلح عمومی برافراشته شد. (۸)

### ظهور دیانت مقدّس بهائی

در سال ۱۲۶۰ هـ ق (۱۸۴۴) میلادی حضرت باب که با توجّه بعلائم و بشارات وارده در کتب مقدّسه زردشتیان هوشیدر ماه بودند در شهر شیراز اظهار امر فرموده و خود را مبشر ظهور حضرت بهاءالله و شاه‌بهرام ورجاوند معرفی نمودند. پس از آن در سال ۱۲۶۹ هـ ق (۱۸۵۳) میلادی حضرت بهاءالله که مظهر ظهور کلی الهی و شاه‌بهرام موعود هستند از طرف اهورامزدا برسالت مبعوث و دیانت جهانی بهائی را تأسیس فرمودند. با طلوع آفتاب امر الهی که کلیه ذرات وجود را به پرتو انوار خود روشن و منور نموده و مقارن با ظهور جمال اقدس ابهی استخلاص و آزادی زردشتیان از ظلم و ستمی که دوازده قرن متمادی ادامه داشت شروع گردید و با وقایعی که بوقوع پیوست عزّت پاریسیان ایران بتدریج تجدید شد.

۱\_ مقارن با ظهور حضرت بهاءالله و بعد از دوازده قرن و اندی انجمن اکابر صاحبان هندوستان بیاد پاریسیان ایران افتاد و در سال ۱۲۷۱ هـ ق (۱۸۵۴) میلادی شخصی بنام مانگجی صاحب را مأمور سرپرستی و رفع مظالم وارده بر پاریسیان ایران نمود.

۲\_ با اقداماتی که بعمل آمد در سال ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲) میلادی با صدور فرمانی از طرف ناصرالدین شاه دریافت جزیه از زردشتیان ملغی گردید.

۳\_ با اقدامات مانگجی صاحب پنجایت (انجمن) زردشتیان یزد و کرمان تشکیل شد ولی از نظر حکومت رسمیت نداشت، تا اینکه با پیگیری‌های کیخسرو جی خانصاحب در سال ۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۹۲) میلادی با صدور فرمانی از طرف ناصرالدین شاه انجمن ناصری زردشتیان رسماً تشکیل گردید و احوال شخصیّه زردشتیان برسمیت شناخته شد.

۴\_ در سال ۱۳۲۴ هـ ق (۱۹۰۶) میلادی پس از صدور فرمان مشروطیت وسیله مظفرالدین شاه و با وجود اینکه دیانت اسلام حضرت زردشت را پیغمبر صاحب کتاب نمی‌داند و



بحسب ظاهر اسمی از حضرت زردشت در قرآن کریم نیامده است، اقلیت زردشتی را به رسمیت شناخته و یک کرسی در مجلس شورایملی برای نماینده زردشتیان اختصاص دادند.

۵\_ پس از استقرار رضاخان به تخت سلطنت ایران کلیه آثار و علائم ایران باستان تجدید شد و کلمه پهلوی بعنوان نام خانوادگی سلسله پادشاه حاکم بر ایران انتخاب شد. سال قمری بسال شمسی تبدیل و اسامی ماههای باستانی بعنوان تقویم رسمی کشور انتخاب گردید و کلیه آثار ایران باستان که در اثر مرور زمان از بین رفته بود تجدید شد که شرح آن مفصلاً در تاریخ معاصر درج گردیده است.

این آثار و علائم طوری بمنصه ظهور رسید که بعضی از زردشتیان که ناظر بطواهر امر بودند ظهور رضاخان و سلسله پهلوی را ظهور سیوشانس پنداشتند، چنانکه در کتاب تاریخ پهلوی و زردشتیان صفحه ۲۹ چنین عنوان شده است:

بناچار جا دارد که ایرانیان بویژه زردشتیان که بازماندگان عصر اوستائی می باشند از پهلوی اول و جانشینانش بنام سیوشانتی که سالیان دراز در آرزوی روی کارآمدنش بودند و همه روزه در نیایش تندرستی چندبار از آن به نیکی نام می بردند یاد نمایند.

۶\_ بالاخره زردشتیان و پارسیان ایران بعنوان اصیل ترین و نجیب ترین قوم آریائی و ایرانی بجهانیان معرفی گردیدند.

این بود نمونه ای از وعود الهیه که حضرت زردشت به آن وعده فرموده بود و در زمان ظهور شاه بهرام ورجاوند تحقق یافت.

حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در مناجات مبارک:

پاک یزدانا خاک ایران را از آغاز مشکیز فرمودی.

می فرمایند:

... روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش، باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار، چشمه شیرینش شورگشت و بزرگان نازینش آواره و دربدر هر کشور دور، پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک، تا آنکه دریای

بخششت بجوش آمد و آفتاب دهش در دمید، بهار تازه رسید و باد جان‌پرور وزید و ابر  
بهمن بارید و پرتو آن مهر مهرپرور تابید، کشور بجنید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه  
رشک بوستان گشت: جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت، دشت و کهسار سبز و خرم  
شد و مرغان چمن به ترانه و آهنگ همدم شدند، هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست  
بیدار شو بیدار شو ...

دفتر دوم

پیشگامان پارسی نژاد که در عهد اعلی و عهد ابهی بشف ایمان فائز گردیدند

جناب سهراب کاوس

اولین مؤمن زردشتی بحضرت نقطه اولی

در شعبان سال ۱۲۶۰ ه ق (۱۸۴۴) میلادی که قریب چهارماه از اظهار امر گذشته بود حضرت باب به اتفاق ملا محمد علی قدوس و غلام باوفای آنحضرت برای انجام مناسک حج که در آن سال حج اکبر بود بمکه عزیمت فرمودند و در مکه و مدینه ندای الهی را بسمع حجاج و نفوس مهمه‌ایکه از سراسر دنیای اسلام برای شرکت در حج اکبر اجتماع نموده بودند رسانیدند، بطوریکه این خبر بگوش کلیه حجاج رسید و هریک پس از خاتمه مناسک حج به اوطان خود مراجعت نموده و ظهور سیدی نورانی و جوان با صفات و اخلاق ملکوتی را که داعیه قائمیت و بابیت داشت بگوش هم‌وطنان خود رسانیدند یکی از زائران بیت‌الله جناب حاج محمد رضا فرزند حاج رحیم معروف به مخمل‌باف از تجار معتبر شهر کاشان بود که در دوران انجام مناسک حج بزیارت حضرت باب نائل و شیفته جمال و جلال و نورانیت آنحضرت شده بود و هر لحظه بمیزان ارادتش می‌افزود تا اینکه در مدینه بحضور مبارک مشرف و از حقیقت حال آگاه گردید و بطراز ایمان بآنحضرت مزین شد.

حاج محمد رضا مخمل‌باف در مراجعت بکاشان در نهایت انجذاب و اشتعال با مؤمنین و محبین بحضرت باب مانوس و مألوف گردید و بدون رعایت حکمت رفت و آمد و القاء کلمه می‌کرد. علمای متعصب کاشان برآشفتند و حکومت را به اذیت و آزار او تشویق نمودند. حاکم وقت که خود مترصد چنین فرصتی بود مأمورین خود را فرستاد و حاج محمد رضا را دستگیر نمودند و بدارالحکومه آوردند. پس از بازجویی لازم بدستور علماء او را بفلک بستند و چوب زیادی زدند، سپس اموال او را غارت نموده و خودش را سر و رو آلوده و ازگونه بر درازگوشی سوار نموده با تار و طنبور در کوچه و بازار گردانیدند و

مردم بر سر و صورتش آب دهان انداخته لعن و نفرین نمودند و با فحش و ناسزا و سنگ و چوب جسم و جانس را آزار نموده به تصور خود کسب ثواب می کردند.

در این هیاهو و احوال سهراب کاوس که در کنج کاروانسرا بکسب و کار مشغول و از همه جا بی اطلاع بود از حجره خود بیرون دویده و چگونگی احوال را جويا شده و پرسید آیا این شخص همان حاج محمد رضا ولد حاج محمد رحيم است؟ گفتند آری. سهراب کاوس چون بر احوال حاج محمد رضا از نظر دیانت و امانت و سلامت نفس آگاهی داشت متعجب گردید و اظهار نمود، حاج محمد رضا با چنین احوال و کمالاتی که دارد هرگز اشتباه نمی کند و بی جهت خود را به این شناخت و قباحت نمی کشد، محققاً حقیقت بزرگی در کار است. و این امر موجب گردید که در مقام تحقیق و تفحص برآید و پس از جستجو از حقیقت امر آگاه گردید و ایمان آورده و در سلک مؤمنین بحضرت نقطه اولی درآمد. او اول شخص مؤمن از نژاد پارسی است و همان شخصی است که در مقاله شخصی سیاح نیز بعبارت زیر از او یاد شده است. قوله الاحلی:

چنانچه روایت کنند که شخص بابی در کاشان اموالش بتاراج رفته خانمانش پراکنده و پریشان... عریان نمودند و تازیانه زدند و محاسنش را بیالودند و بر درازگوشی واژگونه سوار و در کوچه و بازار بمنتهای آزار با طبل و شیپور و تار و طنبور بگردانیدند، و شخص گبری درکناری درگوشه رباطی افتاده و ابداً از جهان و جهانیان خبری نیافته و چون های و هوی مردمان بلند شد بکوچه شتافت و چون از جرم مجرم و سبب تشهیر و تعذیب بر وجه تفصیل مطلع گشت به جستجو افتاد و در همان روز در زمره بایان داخل گشت و گفت همین اذیت و تشهیر برهان حقیقت و عین دلیل است،

بنابراین سهراب کاوس و یا سهراب پور کاوس اولین فرد مؤمن بحضرت نقطه اولی بوده و به شرحی که گذشت بجرگه بایان وارد گشته است (۱).

با جستجو هائی که بعمل آمد شرح حال و تاریخچه بیشتری از جناب سهراب کاوس در نوشتجات قدمای پارسی بدست نیامد، ولی آنچه مسلم است جناب سهراب کاوس در سالهای ۱۲۶۰ ه ق (۱۸۴۴) میلادی ببعد در کاشان بتجارت مشغول بوده و در همان

دوران یا اندکی بعد جناب مهربان کاوس که احتمالاً برادر او و جناب کیخسرو خداداد که با وی منسوب بوده بکاشان رفته و متفقاً بتجارت مشغول گردیده‌اند (۲). پس از اظهار امر حضرت بهاء‌الله ندای شاه‌بهرام ورجاوند را لبیک گفته و بخیل مؤمنین جمال اقدس ابھی پیوسته‌اند. شرح حال جناب کیخسرو خداداد و جناب مهربان کاوس در صفحات بعد بنظر خوانندگان عزیز خواهد رسید.

### مانکجی صاحب

مانکجی پور لیمجی پور هوشنگ هاتریا، ملقب به درویش فانی از دانشمندان و عارفان زردشتی در قرن گذشته بوده که در استخلاص زردشتیان ایران متحمل زحمات زیادی گردیده‌است صاحب تاریخ کرمان که در سال ۱۲۶۸ ه ق (۱۸۶۹) میلادی بدستور مانکجی شرح حال ویرا برشته تحریر درآورده‌است چنین می‌نویسد:

مانکجی صاحب که اسلاف وی از زردشتیان ایران بوده و در دوران صفویه بهندوستان هجرت نموده‌اند در سال ۱۲۳۰ ه ق (۱۸۱۳) میلادی که در قصبه موراسومالی از توابع بندر سورت در هندوستان متولد گردید. در دوران کودکی با مطالعه تاریخ ایران باستان همواره به ایران که مرز و بوم نیاکانش بود عشق می‌ورزید و آرزو داشت روزی بتواند به ایران سفر نموده و از نزدیک بدیدار ایرانیان پارسی نائل گردد.

در دوران جوانی از هرکس که از ایران اطلاعاتی داشت از وضع آن مرز و بوم سؤالاتی می‌نمود و علاقمند بکسب اطلاعات دقیقی راجع به ایران بود. در سن ۱۴ سالگی بخدمت دولت انگلیس درآمد و شغل وی تحویلدار و صندوقدار جوهی بود که بمصرف قشون می‌رسید و در دوران خدمت بنقاط مختلف هندوستان و بعضی بلاد افغانستان سفر نمود و ضمن انجام وظیفه بسیر و سیاحت می‌پرداخت ولی هیچگاه فکر ایران و مسافرت به ایران از نظرش محو نمی‌گردید.

پارسیان هند که اغلب تمکنی داشتند ب فکر افتادند که کسی را برای سرپرستی زردشتیان ایران و حفاظت آنان گسیل دارند و برای این امر داوطلب خواستند. تا اینکه

مانکجی صاحب با توجه به آرزویی که داشت و ضمناً مردی مبرز و جهان‌نیده و مدتی را در سلک قشون گذرانده بود حاضر برای اینکار شد و در ۳۱ مارس ۱۸۵۴ (میلادی) ۱۲۷۱ هـ ق عازم ایران گردید. قبل از عزیمت، مانکجی صاحب مقصود خود را با اولیای دولت انگلیس در میان گذاشت و در نتیجه از طرف مقامات مسئول سفارشنامه‌هایی برای نمایندگان دولت انگلیس در بوشهر و بغداد و همچنین سفارشنامه‌های دیگری برای مأمورین انگلیسی مقیم اسلامبول و طهران دریافت نمود که در معرفی‌نامه‌های مذکور توصیه شده بود صاحب را از خود دانسته و ضمن کمک و حمایت در کلیه امور با او همکاری کنند. در نتیجه مانکجی صاحب از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی عازم ایران شد و به تمشیت امور زردشتیان پرداخت. مانکجی صاحب در حدود سال ۱۲۷۲ هـ ق (۱۸۵۶) میلادی حضور ناصرالدین شاه سلطان ایران شرفیاب شد. ناصرالدین شاه از وضع پارسیان هندوستان سؤال نمود و همچنین مانکجی از ناصرالدین شاه تقاضا کرد مالیاتی که بعنوان جزیه از زردشتیان یزد و کرمان دریافت می‌شود، از مالیات عمومی و حقوق دیوانی مجزا و تفکیک نمایند و ضمناً از جمع مالیات جزیه زردشتیان یزد و کرمان که سالانه ۹۴۵ تومان بود یکصد تومان تخفیف گرفت و مقرر گردید بقیه آن هرساله در طهران از طرف انجمن پارسیان هندوستان پرداخت شود. بدین ترتیب از فشار فوق‌العاده‌ایکه از طرف مأمورین حکومت برای وصول این مبلغ باضافهٔ مبالغ زیادی حق‌الوصول تحمیل می‌گردید کاسته شد.

(توضیح آنکه در آن دوران درآمد یک کارگر و یا برزگر ماهیانه ده تا پانزده ریال بود که با نهایت زحمت و مشقت تحصیل می‌نمود و از این مبلغ بایستی مالیات جزیه باضافهٔ حق و حساب و تعارفات مأمور وصول و حکام محلی را تأدیه می‌نمود)

هرچند مانکجی صاحب در سفر اول به ایران موفق به الغای جزیه نگردید و لکن بار سنگین پرداخت آن را از دوش زردشتیان برداشت و مبلغ مذکور که معادل چهارهزار روپیه می‌شد هرسال از طرف انجمن پارسیان هندوستان بخزانة شاهی پرداخت می‌شد. این روپیه ۲۸ سال ادامه داشت. مانکجی صاحب حدود پنجاه سال و نیم در طهران اقامت نمود و در این

مدت ضمن کار و تجارت بمطالعه در فلسفه و عقاید و ادیان دیگر می پرداخت و چون بهره‌ای از خواندن و نوشتن فارسی نداشت و فقط زبانهای انگلیسی و گجراتی را بخوبی می دانست، برای مطالعات و نگارش در زبان فارسی از محرر و منشی‌های مختلف استفاده می کرد و در جمع آوری کتب و رسائل سعی بلیغ مبذول می داشت و هرکه را قادر بر انشاء و تحریر می یافت به تألیف کتابی می گمارد و در قبال آن کمکهای مالی بیدریغ و دستمزد کافی می پرداخت.

### مسافرت دوم به ایران

مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ ه ق (۱۸۶۵) میلادی مجدداً از بمبئی به بندرعبّاس عزیمت نمود و پس از اقامتی کوتاه در کرمان عازم یزد گردید. در آن دوران هیچگونه مکتب و مدرسه‌ای برای اطفال و جوانان زردشتی وجود نداشت و بعضی از افرادی که به اهمیت سواد و خواندن و نوشتن واقف می شدند فرزندان خود را بصورت خانه‌شاگرد نزد افراد باسواد می گماشتند تا ضمن کار و خدمت مختصر سواد خواندن و نوشتن را از استاد خود بیاموزند و در حقیقت سواد محدود به خانواده دستوران و پیشوایان مذهبی بود. برای رفع این نقیصه مانکجی صاحب ۱۲ نفر از اطفال زردشتی را در کرمان انتخاب نمود و با خود به یزد آورد و بین افراد مستعد و باهوش یزد نیز ۲۰ نفر را برگزید و برای تحصیل بظهران آورد و آنها را در منزل خود سکونت داد و با استخدام معلمین فارسی و عربی و ترکی به تعلیم و تربیت جوانان مذکور پرداخت (۳).

بهرحال پس از خاتمه تحصیل اولین دسته از محصلین اعزامی بظهران در سال ۱۲۹۰ ه ق (۱۸۷۲) میلادی با استفاده از وجود استاد جوانمرد شیرمرد در شهر یزد مدرسه‌ای تأسیس نمود و در کرمان وسیله میرزا افلاطون اسکندر مدرسه زردشتیان کرمان را بنا نهاد. ولی ضدیت دستوران علیه مانکجی صاحب ادامه یافت و ضمن مخالفت‌هایی که می نمودند چند بار برای قتل وی توطئه کردند، یکمرتبه چاقوکشی را برای قتل او اجیر نمودند و بار دیگر خواستند او را مسموم نمایند، که با معالجات بموقع بمقصد نرسیدند.

حدود سال ۱۲۹۴ ه ق (۱۸۷۷) میلادی جناب ابوالفضائل گلپایگانی پس از تصدیق امر مبارک و پنج ماه گرفتاری از زندان نایب السلطنه رهائی یافت و چون او را بمدرسه سابقش راه نمی دادند بناچار نزد مانکجی صاحب منشی و محرر گشت. مانکجی صاحب از وجود جناب ایشان برای تعلیم محصلین زردشتی و همچنین مکاتبات با مقامات مملکتی استفاده می نمود خصوصاً از معلومات ایشان برای الغای مالیات جزیه و مکاتبه با دربار و علما بهره فراوانی برد.

تشریف مانکجی صاحب حضور حضرت بهاءالله

مانکجی صاحب در بغداد بحضور حضرت بهاءالله مشرف و از فیض حضور بهره مند شد. در دوران تشریف سؤالات زیادی از محضر مبارک نمود و از حقیقت امر آگاه گردید جناب رستم علیانی که در سال ۱۹۲۰ میلادی حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بوده نقل نموده است: روزی حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات حضوری فرمودند:

وقتی که در بغداد در حضور حضرت بهاءالله مجلسی با حضور قریب به چهارصد نفر از شاهزادگان و علماء تشکیل شده بود، ناگهان مانکجی صاحب وارد آن مجلس شدند، حضرت بهاءالله قیام فرمودند و مانکجی صاحب را در صدر مجلس نشانیدند ... بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند "این فارسیان صدق محضند و آیت صدق و راستی و بسیار از پارسیان تمجید فرمودند" (۴) بهرحال مانکجی صاحب در دوران تشریف مورد عنایت و مکرمت فراوان قرار گرفتند. در مسافرت دوم به ایران مانکجی صاحب وسیله جناب ابوالفضائل گلپایگانی عریضه ای که متضمن سؤالاتی چند بود بمحضر جمال اقدس ابهی معروض داشت و در جواب لوح مهیمن و غرائی که بلوح مانکجی صاحب و یا لوح صاد معروف است در سال ۱۲۹۵ هجری در عکا نازل گردید که بلحاظ حکمت و رعایت مقتضیات به سؤالات ایشان در قالب کلیات به پارسی سره جواب فرمودند:

بنام خداوند یکتا



ستایش بیننده پاینده‌ای را سزاست که به شب‌نمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و به ستاره‌های دانائی بیاراست و مردمان را بیارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شب‌نم که نخستین گفتار کردگار است، گاهی بآب زندگانی نامیده می‌شود، چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید. و هنگامی بروشنائی نخستین و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت، چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده، اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده، بینائی و دانائی گفتار و کردار را دست از دامن شناسائی او کوتاه، هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه، پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است و پاینده و پذیرنده او خرد، اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار یزدان.

آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هرچه آشکار، نمودار دانائی او، همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها به او.

نامه شما در زندان به این زندانی روزگار رسید، خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود. سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم، امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند. اینکه از نامهای آسمانی پرسش رفته بود، رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می‌بیند و بدانائی درمان می‌کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر، امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می‌شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده‌اند، پزشک دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می‌دانند نه درمان می‌شناسند، راست را کژ انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند. بشنوید آواز این زندانی را، بایستید و بگوئید، شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند.

بگو ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد، بشتابید و بنوشید. هرکه امروز زنده شد هرگز نمیرد و هرکه امروز مرد هرگز زندگی نیابد.

در باره زبان نوشته بودید، تازی و پارسی هردو نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هردو می‌آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.

ای دوست چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و به آن گرویدند و گروهی چون کردار برخی را با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند.

بگو ای پسران خاک یزدان پاک می‌فرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آرایش پاک نماید و به آسایش رساند همان راه راه من است. پاکی از آرایش، پاکی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگرچه نیک باشد و آسایش هنگامی دست دهد که هرکس خود را نیک‌خواه همه روی زمین نماید آنکه او آگاه این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آسمانی پی می‌بردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی‌بهره نمی‌ماندند، آسمان راستی را روشن‌تر از این ستاره‌ای نبوده و نیست.

نخستین گفتار دانا آنکه، ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید، اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ایدوست درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکشتر از این گوهر نبوده و نخواهد بود. ای پسران دانش چشم سر را پلک به آن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود. بگو ای مردمان تاریکی از ورشک روشنائی جان را بیوشاند، چنانکه ابر، روشنائی آفتاب را. اگر کسی بگوش هوش این گفتار را بشنود پرآزادی برآرد و به آسانی در آسمان دانائی پرواز نماید.

چون جهانرا تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود، و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی به آن مژده داده شد، اگر

کردگار بخواهد دل‌های مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید.

ای مردمان، گفتار را کردار باید، چه گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید.

دانای آسمانی می‌فرماید: گفتار درشت بجای شمشیر دیده می‌شود و نرم آن بجای شیر، کودکان جهان از این بدانائی رسند و برتری جویند. زبان خرد می‌گوید هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید، منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی‌نیاز که پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم.

دوست یکتا می‌فرماید: راه آزادی باز شده، بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید بگو ای دوستان: سراپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار، راستی می‌گویم هرآنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست.

بگو ای مردمان، در سایه داد و راستی راه روید و در سراپرده یکتائی درآئید. بگو ای دارای چشم، گذشته آئینه آینده است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید. امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید. بگو زبان گواه راستی من است او را بدروغ میالائید و جان گنجینه راز من است او را بدست آرز مسپارید، امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم.

ایدوست چون گوش کمیاب است چندیست که خامه در کاشانه خود خاموش مانده، کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده تر آمده.

بگو ای مردمان، سخن به اندازه گفته می‌شود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گیرند. ایدوست زمین پاک دیدیم، تخم دانش کشتیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید بسوزاند یا

برویاند. بگو امروز به پیروزی دانای یکتا آفتاب دانائی از پس پردهٔ جان برآمد و همهٔ پرندگان بیابان از بادهٔ دانش مستند و بیاد دوست خورسند. نیکوست کسی که بیاید و بیابد. ای رب استغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و جسدی و جسمی و عظمی و دمی و جلدی و انک انت التّواب الرحیم، و استغفرک یا الهی به استغفارالذی به تهبّ روائح الغفران علی اهل العصیان و به تلبس المذنبین من رداء عفوک الجمیل. و استغفرک یا سلطانی باستغفار الذی به يظهر سلطان عفوک و عنایتک و به یستشرق شمس الجود و الافضال علی هیکل المذنبین و استغفرک یا غافری و موجدی باستغفارالذی به یسر عنّ الخاطئون الی شطر عفوک و احسانک و یقومن المریدون لدی باب رحمتک الرحمن الرحیم، و استغفرک یا سیّدی باستغفار الذی جعلته ناراً لتحرق کلّ الذنوب و العصیان عن کلّ نائب راجع نادم باکی سلیم و به یطهر اجساد الممكنات عن کدورات الذنوب و الآثام و عن کلّ ما یکرهه نفسک العزیز العلیم. (۵)

عریضهٔ مجدد مانکجی صاحب

پس از نزول لوح مانکجی از یراعهٔ جمال قدم جل اسمہ الاعظم، نظر به اینکه در لوح مذکور بیک یک سؤالات وی جواب فرموده بودند، مانکجی صاحب مجدداً وسیلهٔ جناب ابوالفضائل عریضه‌ای حضور مبارک معروض و استدعای تبیین و تشریح بیشتری نمود، در پاسخ عریضهٔ جناب ابوالفضائل جوابی مشروح و مفصل بقلم کاتب الله مرقوم گردید که ضمن آن یک یک سؤالات را با اجوبهٔ نازله در لوح مانکجی تطبیق و بیانات نازله را مجدداً تشریح فرموده‌اند.

لوح مبارک در جواب عریضهٔ جناب ابوالفضائل

گلپایگانی علیه رحمة الله و بهائه

قوله تعالی: در عریضهٔ جناب ابوالفضائل علیه ۶۶۹ سؤال شده است:

اینکه در بارهٔ جناب فرزانهٔ صاحب علیه عنایة الله مرقوم داشتند، حالت ایشان و ما عنده معلوم و واضح است و آنچه هم ارسال نموده‌اند شاهد و گواه، و اما سؤالات ایشان مصلحت نبود واحد بعد واحد ذکر گردد و جواب عنایت شود، چه که مغایر و مخالف بود

با حکمت و ما عندالناس ولکن در آنچه از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل اجوبه بکمال ایجاز و اختصار که از اعجاز است ذکر شده است. ایشان گویا درست ملاحظه ننموده اند چه اگر می نمودند شهادت می دادند که حرفی از آن ترک نشده و بکلمه، ان هذالبیان محکم مبین ناطق می گشتند.

سؤالهای ایشان این بوده:

نخست آنکه شت و خشوران مه آبادی با شت زرتشت بیست و هشت تن بودند و همگی آئین و کیش یکدیگر را برافراشتند و از میان برنداشتند و هر تن که پدیدار گشتند بدرستی و راستی پرمان و آئین پیش گواه بودند و سخنی در نابودی آن آشکار نمودند و می فرمودند از خدا بما رسیده و ما به بندگان رسانیم. چندتن از کیش اوران هندو گفته اند، ما خدائیم و باید آفریدگان اندر پرمان ما باشند و هنگامیکه آشوب و جدائی در آفریدگان پدید آید بیائیم و آنرا از میان برداریم و هریک پدید آیند گویند من همانم که اندر نخست بودم. آئین انگیزان واپسین چون داود و ابراهیم و موسی و عیسی می فرمودند: و خشوران پیش درستند، آزمان پرمان چنین بود و اکنون چنین است که من می گویم.

کیش آور تازی فرمود، در پیدایش من همگی پرمانها نادرست و پرمان پرمان من است، از گروه کدام را می پسندند و بکدام رهبران برتری می دهند؟

اولاً آنکه در یک مقام مراتب انبیاء از یکدیگر فرق داشته مثلاً در موسی ملاحظه فرمائید صاحب کتاب و احکام بوده و جمعی از انبیاء و مرسلین که بعد از آن حضرت مبعوث شدند بر اجرای شریعت او مأمور بودند، چه که آن احکام منافی آن زمان نبوده، چنانچه در صحف و کتب ملحقه بتوریه واضح و مبرهن است. و اینکه ذکر نموده اند که صاحب فرقان فرموده در پیدایش من همگی پرمانها و آئینها نادرست و پرمان پرمان من است، آن معدن و منبع حکمت ربانیه چنین کلمه نفرموده، بلکه تصدیق فرموده آنچه که از سماء مشیت الهی بر انبیاء و مرسلین نازل شده بقوله تعالی: "الم الله لا اله الا هو الحی القيوم نزل علیک الکتاب بالحقّ مصداقاً لما بین یدیه و انزل الفرقان الی آخر قوله تعالی" و فرمود کلّ از نزد خدا آمدند و بخدا راجعند.

در این مقام کلّ نفس واحده بودند چه از خود پیامی و کلمه‌ای و امری نگفته‌اند و ظاهر ننموده‌اند، آنچه گفته‌اند از جانب حقّ جلّ جلاله بوده و جمیع ناس را بافق اعلی دعوت فرموده‌اند و بحیوة جاودانی بشارت داده‌اند در اینصورت بیانات مختلفیه جناب صاحب بحروفات متفقه یعنی بکلمه واحده راجع می‌شود.

و اینکه مرقوم داشته‌اند از این گروه کدام را می‌پسندند و کدام راهبران را برتری می‌دهند، در اینمقام شمس کلمه لانفرق بین احد من الرّسل طالع و مشرق است، و مقام دیگر مقام و فضلنا بعضهم علی بعض است. چنانچه از قبل ذکر شده آنچه جناب صاحب سؤال نموده‌اند، در این کلمه مبارکه جامعه محکمه علیا مکنون و مستور است، قوله تبارک و تعالی:

اینکه از نامه‌های آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست پزشک داناست درد را می‌بیند و بدانائی درمان می‌کند، هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر، امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. انتهى.

هر منصفی گواهی می‌دهد که این کلمه از مرایای علم الهی محسوب و جمیع آنچه سؤال نموده بکمال ظهور و بروز در او منطبع و آشکار، طوبی لمن اوتی بصائر من لدی الله العلیم الحکیم و سؤال دیگر صاحب یگانه، چهار طایفه در ملک هستند:

طایفه‌ای می‌گویند جمیع عوام مشهود از ذره تا شمس حقّ مطلقند و غیر حقّ مشهود نیست، طایفه دیگر می‌گویند، ذات واجب‌الوجود حقّ است و انبیاء واسطه مابین خدا و خلقند که خلق را راهنمایی بسوی حقّ نمایند. طایفه دیگر می‌گویند، کواکب خلق حضرت واجب‌الوجودند و بقیه اشیاء تماماً اثر و فواید آنهایند، بشهود می‌آیند و می‌روند، مانند حوضی که پرآب می‌شود کرمها از او تولّد می‌گردند می‌آیند و می‌روند.

طایفه‌ای می‌گویند، حضرت واجب‌الوجود طبیعتی خلق فرموده که از اثر و فواید او ذره تا شمس بشهود می‌آیند و می‌روند، اول و آخری ندارد، چه حسابی و چه کتابی، مانند آنکه باران می‌آید، گیاه می‌روید و تمام می‌شود. سایر چیزها متمثل به آن، پیغمبرها و سلاطین که قانون و نظمی قرار داده‌اند بجهت نظم مملکتی و تدابیر مدنی بوده، انبیاء بقسمی و

سلاطین بطور دیگر سلوک کرده‌اند، نبی گفته که خدا فرمود، مردم مطیع و منقاد شوند سلاطین با توپ و شمشیر با خلق رفتار کرده‌اند. از این چهار طایفه کدام مقبول حق است؟ جواب جمیع این فقرات در بیان اول که از لسان رحمن جاری شده بود، لعمرالله اوست حاوی و دارای آنچه ذکر شد، چه که می‌فرماید:

امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید چه که امروز سلطان ظهور ظاهر و مکلم طور ناطق هرچه بفرماید اوست اساس متین از برای بناهای مداین علم و حکمت عالمیان. هر نفسی به او متشبث شد او در منظر اکبر از اهل بصر مذکور، این کلمه علیا از قلم اعلی جاری قوله جل و عزّ: "امروز روز بصر است چه که وجه‌الله از افق ظهور ظاهر و لائح و امروز روز سمع است چه که ندای الهی مرتفع، کلّ باید امروز آنچه از مطلع کتب و مشرق وحی و مظهر علم و معدن حکمت ربّانی ظاهر شد به آن تشبث نمایند و بآن ناطق گردند پس معلوم و محقق شد که جواب سؤال در ملکوت بیان از مطلع علم رحمن نازل و ظاهر طوبی للعارفین: "و این چهار فقره که ذکر شده این بسی واضح و معلوم است که فقره دویم اقرب بتقوی بوده و هست، چه که انبیاء و مرسلین و سایط فیض الهی بوده‌اند و آنچه از حقّ بخلق رسیده بواسطه آن هیاکل مقدّسه و جواهر مجرد و مهابط علم و مظاهر امر بوده و فقرات دیگر را هم می‌توان توجیه نمود، چه که در مقامی جمیع اشیاء مظاهر اسماء و صفات الهی بوده و هستند.

اینکه از سلاطین مرقوم داشته‌اند فی الحقیقه ایشان مظاهر اسم عزیز و مشارق اسم قدیر حقّ جلّ جلاله‌اند و جامه‌ای که موافق آن هیاکل عزیزه است عدل است اگر بطراز آن فائز شوند، اهل عالم براح کبری و نعمت عظمی متنعم گردند و هر نفسی که فی الحقیقه از رحیق علم الهی آشامید جواب امثال این مسائل را به ادله‌های واضحّه مشهوده آفاقیه و آیات ظاهره و باهره انفسیه بیان می‌نماید. اگرچه الیوم امر دیگر ظاهر و گفتگوی دیگر لایق، سؤال و جواب در اول تسع عهدش منقضی شد. اینستکه می‌فرماید، قوله جل و عزّ:

ليس اليوم يوم السؤال اذا سمعت النداء من مطلع الكبرى قل ليك يا اله الاسماء و فاطر السماء و اشهد انك ظهرت و اظهرت ما اردته امراً من عندك انك انت المقتدر القدير" انتهى.

آنچه صاحب یگانه نوشته‌اند جواب کلّ واضح و مشهود است و آنچه از سماء عنایت الهی مخصوص ایشان نازل مقصود آنکه ترنمات خوش حمامه بقا و زمزمه‌های اهل فردوس اعلی را بشنوند و حلاوت ندا را بیابند و به اثر آن مشی نمایند، یومی از ایام کلمه‌ای از لسان مبارک در باره ایشان شنیده که دلیل بر آنست وقتی موقتاً شونند بر امریکه ذکرش بطراز خلود فائز شود. بعد از ورود عریضه ایشان بساحت امنع اقدس فرمودند، یا عبد حاضر اگرچه مانکجی اقوال غیر را نوشته‌اند و سؤال نموده‌اند ولیکن از نامه‌اش عرف حب استشمام می‌شود، از حقّ بطلب او را بما یحبّ و یرضی فائز فرماید، انّه علی کلّ شیء قدیر. انتهى.

از این بیان حضرت رحمن عرف خوش مرور می‌نماید، انّه لهوالعلیم الخبیر. سؤال دیگر ایشان در قواعد مذهب اسلام فقه و اصول دارند، و در مذهب مه‌آبادان و هندو، جزء اصول طریقه دیگر نیست، معتقدند که جمیع قواعد جزء اصول است حتی آب آشامیدن و زن گرفتن تمامی امور زندگانی همینطور است، استدعا آنکه کدامیک مقبول حقّ جل ذکره است:

از برای اصول مراتب و مقامات است، اصل اصول و اس اسطقتات معرفه الله بوده و خواهد بود و ربیع عرفان رحمن این ایام است آنچه الیوم از مصدر امر و مظهر نفس الهی ظاهر شود اوست اصل و بر کلّ فرض است اطاعت او، و جواب این سؤال نیز در کلمه مبارکه متقنه عالیّه که می فرماید: "امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید" بوده و هست چه که الیوم سیّد ایام است و هرچه در او از مبدأ امر الهی ظاهر شود حقّ است و اصل اصول امروز بمثابه بحر مشاهده می‌شود و سایر ایام بمثابه خلیج و جداول منشعبه از او، آنچه الیوم گفته شود و ظاهر گردد او اصل است و امّ البیان و امّ الکتاب، اگرچه جمیع ایام بحقّ جل جلاله منسوب است، ولیکن این ایام تخصص یافته و بطراز نسبت مزین گشته



چه که در کتب اصفیاء و بعضی از انبیاء بیوم الله معروف، در یک مقام این یوم و آنچه در او ظاهر می شود از اصول است و سایر ایام و ما یظهر فیها از فروع محسوب است و این فروع اضافی و نسبی است مثلاً وقتی مساجد بالتسببه الی معرفة الله از فروع محسوب است چه که ثانی معلق و منوط به اول است و اصولی که مابین علمای عصر متداول است که ترتیب داده اند و از آن استنباط احکام الهی می نمایند، علی رأیهم و مذهبهم، در مسأله فور و تراخی ملاحظه فرمائید حق جل جلاله می فرماید: "کلوا و اشربوا" حال انسان نمی داند اجرای این حکم فوریت و یا اگر تأخیر شود عیبی ندارد. بعضی بر آنند بوجود قرینه معلوم می شود، یکی از علمای اعلام در نجف اشرف قصد طواف خامس از آل عبا علیهم السلام نمود، مع جمعی از علمات در عرض راه اعراب بادیه قصد نهب و غارت نمودند، جناب عالم مذکور فوراً آنچه با او بود تسلیم نمود، شاگردها عرض نمودند سرکار آقا، در این مسأله رأی شما بر تراخی بوده چه شد که بفور عمل نمودید، فرمودند مؤمن بوجود قرائن و اشاره به نیزه های اعراب نمودند و در اسلام مؤسس اصول ابوحنیفه که از ائمه سنت و جماعت است بوده و از قبل هم بوده چنانچه ذکر شد، ولکن رد و قبول الیوم بکلمه الهیه معلق و منوط، این اختلافات لایق ذکر نه آنچه از قبل بوده لحاظ عنایت به آن متوجه، لیس لنا ان نذکره الا بالخیر چه که منافات با اصل نداشته و ندارد.

ان الخادم بعترف بان لا علم عنده و یشهد بان العلم عند الله المهیمن القیوم. الیوم آنچه مخالف واقع شود او مردود بوده و هست، چه که آفتاب حقیقت از افق سماء علم مشرق و لائح طوبی از برای نفوسیکه قلوب را از ماء بیان الهی از جمیع کدورات و اشارات و عبارات مطهر کرده بافق اعلی توجه نموده اند، اینست فضل اکبر و فیض اعظم، هر نفسی به آن فائز شد بکل خیر فائز است والا علم ماسوی الله نفعی نبخشیده و نخواهد بخشید. این اصول و فروع هم که ذکر شد این مطالبی است که علمای ادیان علی قدر مراتبهم در او تکلم نموده اند، و حال بهتر آنکه به این کلمه تشبث نمائیم که می فرماید: ذرهم فی خوضهم انه یقول الحق و یهدی السبیل و الامر لله العزیز الجمیل.

سؤال دیگر ایشان جماعتی قائلند که آنچه بحکم طبیعی و عقل مقبول است در شریعت جائز و لازم است و آنچه حکم طبیعی و عقل قبول نکرد نباید کرد، و جماعتی قائلند که آنچه از شرع و شارع مقدس رسیده بدون دلیل و عقل و برهان طبیعی او را قبول باید کرد و تعبداً باید رفتار نمود، جواب و سؤال ندارد، مانند هروله در صفا و مروه و سنگ جمره و در وضو مسح پا و سایر اعمال، مرقوم شود کدام مقبول است؟

از برای عقول مراتب بوده و هست چنانکه حکماء در این مقام ذکر نموده‌اند آنچه که ذکرش خارج از این مقام است، لذا از آن صرفنظر شد و این بسی واضح و مبرهن است که عقول جمیع ناس در یک درجه نبوده و نیست، عقل کامل هادی و مرشد بوده و هست، چنانچه این کلمه علیا در جواب این فقره از قلم اعلی نازل قوله جل اجلاله:

زبان خرد می‌گوید هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید، منم آفتاب بینش و دریای دانش، پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم، منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی‌نیاز پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم. انتهى.

ملاحظه فرمائید بچه صراحتی جواب این فقره از ملکوت علم الهی نازل شده، طوبی للمتفرسین و للمتفکرین و للعارفین، مقصود از عقل، عقل کلی الهی است چه بسا ملاحظه می‌شود بعضی از عقول هادی نیستند که سهل است بل عقائد و ارجل، سالکین را از صراط مستقیم منع می‌نمایند. عقل جزوی محاط بوده، انسان باید جستجو نماید و تفحص کند تا بمبدأ راه یابد و او را بشناسد و اگر معرفت مبدأ که عقل کل طائف اوست حاصل شد آنچه بفرماید البتّه از مقتضیات حکمت بالغه است، وجود او بمثابه آفتاب از دوش فرق دارد، اصل شناختن اوست و بعد از معرفت او آنچه بفرماید مطاع و مطابق با مقتضیات حکمت الهیه و از جمیع انبیاء از قبل و قبل قبل اوامر و نواهی بوده. از بعض اعمال که مشاهده می‌شود الیوم مقصود ابقای اسم الهی است و مکافات از برای عامل از قلم اعلی مذکور و مسطور، اگر نفسی نفسی لله برآرد البتّه مکافات آن ظاهر می‌شود چنانچه از سماء مشیت الهی بر سید ابطحی این آیه کبری نازل قوله تبارک و تعالی: فاجعلنا القبلة

التی کنت علیها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب علی عقبيه اگر نفسی حال در این ظهور امنع اقدس تفکر نماید و آنچه در آیات نازل شده تدبر کند شهادت می دهد که حقّ مقدّس از خلق است و علم کلّ شیء نزد او بوده و خواهد بود و هر صاحب انصافی شهادت داده و می دهد که اگر نفسی در این ظهور اعظم توقف نماید او از اثبات امری از امور یعنی مذهبی از مذاهب خود را عاجز و قاصر مشاهده نماید و آنان که از خلعت انصاف محرومند و باعثساف قائم، می گویند آنچه را که لازال اصحاب ضغینه و بغضاء گفته اند، العلم عندالله العليم الخبير.

یومی از ایام این عبد تلقاء وجه حاضر، فرمودند یا عبد حاضر بچه مشغول بودی؟ عرض شد جواب جناب آقامیرزا ابوالفضل را می نوشتم، فرمودند. بنویس بجناب ابوالفضل علیه بهائی، قسمی شده که مردم روزگار باعثساف انس گرفته اند و از انصاف درگریز، ظهوریکه حقّ جل جلاله او را بکمال بزرگی یاد نموده و گواهی بر آگاهی او داده و بر تقدیس و تنزیه ذاتش عن الاشياء و الامثال اعتراف نموده، گاه او را آفتاب پرست و گاهی آتش پرست نامیده اند چه مظاهر و مطالع بزرگ را که از مقاماتشان غافل و از عنایاتشان محروم بلکه نعوذبالله به سب و لعن ناطق. یکی از پیغمبران بزرگ که او را الیوم جهال عجم رد می نمایند باین کلمه علیا ناطق بوده می فرماید: "آفتاب جرمی است مدور و تیره، سزاوار نبوده و نیست که او را اله نامند و یزدان گویند حضرت یزدان کسی است که آگاهی او را ادراک نکند و علوم عالم او را محدود نسازد و چگونگی او را کسی ندانسته و نمی داند و نخواهند دانست، ملاحظه نمائید بلسان فصیح بلیغ شهادت داده بر آنچه الیوم حقّ بآن ناطق است، مع ذلک باسم مؤمن نزد این همج رعاع مذکور نه تا چه رسد بمقامات علیا و در مقام دیگر آنحضرت می فرماید:

هست از هستی او ظاهر و هویدا و اگر یزدان نباشد هیچیک از آفرینش را هستی نه و بخلعت وجود مزین نه اعاذنالله و ایاکم من شرالذین انکروا حقّ الله و اولیائه و اعرضوا عن افق شهدت له کتب الله المهیمن القیوم. انتهى.

باری از آنچه از قبل ذکر شد بوضوح پیوست که هر عقلی میزان نبوده و نیست و عاقل در رتبه اولیه اولیای حقّ جلّ جلاله بوده و هستند، الذین جعلهم الله مخازن علمه و مهابط و حیه و مطالع امره و مشارق حکمته هم الذین جعلهم الله مقام نفسه فی الارض بهم يظهر ما اراد الله من اقبل اليهم فقد اقبل الى الله و من اعرض ليس له ذكر عند الله العليم الحكيم.

میزان کلیه این مقام است که ذکر شد، هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل، اگر چه بزعم خود، خود را دارای عقول عالم شمرد. حال اگر نفسی خود را بین یدالله مشاهده نماید و از اعراض و اغراض مطهر نموده در آنچه از اولی الی حال در این ظهور اعظم نازل و ظاهر شده تفکر کند شهادت می دهد که ارواح مجردة و عقول کامله و نفوس مهذبّه و آذان واعیه و ابصار حدیده و السن طلقه و صدور منشرحه و قلوب منوره کلّ طائف و خاضع بل ساجدند نزد عرش عظمت الهی.

و سؤال دیگر ایشان، مظاهر قبل در دوره خود یکی گوشت گاو را حلال و یکی حرام و گوشت خوک را یکی حلال و یکی حرام، کذلک مختلف حکم کرده اند، استدعا آنکه حقّ جلّ ذکره محرمات مذهبی را مرقوم نمایند.

برحسب ظاهر ذکر و تفصیل این مطلب مذکور خارج بود از مقتضیات حکمت، چه که خدمت جناب صاحب یگانه نفوس مختلفه مراوده می نمایند و جواب آن بر حسب ظاهر مخالف است با مذهب اسلام، لذا بتلویح جواب از سماء مشیت نازل و ارسال شد، در فقره اول که می فرماید رگ جهان در دست پزشک داناست الی آخر قوله جل و عزّ، جواب این فقره بوده و هست و می فرماید: امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید، یعنی ناظر بحکم الله باشید آنچه الیوم بفرماید و بحلیت آن حکم نماید او حلال است، کلمه صحیح حقّ آن است، باید جمیع بامر حقّ ناظر باشند و بما يظهر من افق اراده چه که باسمش علم یفعل ما یشاء مرتفع و رایت یحکم ما یرید منصوب، مثلاً اگر حکم فرماید بر اینکه آب حرام است حرام می شود و همچنین بالعکس بر هیچ شیء از اشیاء هذا حلال و هذا حرام نوشته نشده آنچه ظاهر شده و می شود از کلمه حقّ جلّ جلاله بوده، این امور واضح است

احتیاج بتفصیل نه و بعضی از احزاب همیشه تصور می نمایند که هر حکمی که نزد ایشانست تغییر نمی نماید ازلاً بوده و خواهد بود، در فقره آخر ملاحظه فرمائید قوله تبارک و تعالی:

سخن باندازه گفته می شود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند، شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند. انتهى.

مثلاً حزبی برآند که خمر لم یزل و لایزال حرام بوده و خواهد بود و حال اگر بایشان گفته شود، می شود وقتی بطراز حلیت فائز گردد بر اعراض و اعتراض قیام نماید، نفوس عالم معنی یفعل مایشاء را ادراک ننموده اند و از ادراک عصمت کبری قسمتی نبرده اند، طفل را در اول ایام شیر باید داد اگر لحم داده شود هلاک گردد و این ظلم صرف است و بغایت از حکمت بعید. طوبی للعارفین، عصمت کبری چنانچه وقتی از لسان مبارک استماع شد مخصوص است به مظاهر امر و مطالع وحی الهی، این فقره باختصار عرض شد چه که فرصت مفقود است و به مثابه عنقا مذکور و غیر موجود.

سؤال دیگر ایشان، در مذاهب مه ابادان و هندوآنست که هرکه در مذهب و ملتی بهر لون و ترکیبی و بهر صفت و حالتی باشد همینقدر که معاشر با شما شد با او مهربانی نمائید و بطور برادری رفتار کنید، در مذاهب دیگر اینطور نیست و مذاهب غیر را اذیت و آزار می نمایند و زجر آنها را مباح دانسته اند، کدامیک مقبول حق است؟

کلمه اولی حق بوده و خواهد بود تعرض بنفسی جایز نبوده و نیست، اذیت و آزار عباد نزد حق مقبول نه، بکرات این کلمه علیا از قلم اعلی جاری، قوله تبارک و تعالی:

ای عباد دین الله و مذهب الله از برای اتحاد و اتفاق ظاهر شده او را سبب و علت اختلاف و جدال منمائید و در الواح متعدده این فقره نازل و مسطور باید شخص مبین بکمال رحمت و رأفت و شفقت کلمه را القاء نماید، هر نفس اقبال نمود و بقبول فائز شد او از اهل فردوس اعلی در صحیفه حمرا مسطور و اگر قبول ننمود تعرض بهیچوجه جایز نه.

در یک مقام می فرماید:

طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة العالم و همچنین فرموده، اهل بهاء باید فوق اهل عالم طیران نمایند، در باره مذهب ضغینه و بغضاء و نزاع و جدال کلّ منع شده، الیوم از افق عنایت الهی شمس اشراق نموده و بر جبین او این کلمه علیا از قلم اعلی مثبت: انا خلقناکم للمحبّة و الوفا لا للضعینة و البغضاء و همچنین در مقام دیگر بلسان پارسی نازل شده آنچه اکباد مقرّین و مخلصین را بگدازد و شؤونات مختلفه را بمطلع اتحاد کشاند و کلّ از انوار توحید منور و به افق علم الهی توجّه نمائید. قوله تبارک و تعالی:

دوست یکتا می فرماید: راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید بگو ای دوستان سرپرده یگانگی بلند شده بچشم بیگانگان یکدیگر را ببینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. انتھی.

و مقام عدل که اعطاء کلّ ذیحقّ حقّه است بدو کلمه معلق و منوط است، مجازات و مکافات در این مقام هرنفسی باید بجزای عمل خود برسد چه که راحت و آسایش عالم معلق و منوط باین است، چنانچه فرموده اند قوله تعالی: "خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و بریا مجازات و مکافات" انتھی. باری از برای هر مقام مقالی است و از برای هر هنگام عملی طوبی از برای نفوسیکه لله قیام نموده اند و لله ناطقند و الی الله راجع.

سؤال دیگر ایشان در مذهب هندو و زردشت، هرکه از خارج بخواهد داخل مذهب آنها شود راه نمی دهند و قبول ندارند، در مذهب عیسی هرکه بمیل خود بیاید داخل شود راه می دهند ولی اظهار و اصرار ندارند و در مذهب حضرت رسول و موسی اصرار در اینکار دارند و تکلیف می نمایند، علاوه اگر نکنند دشمن می شوند، مال و عیال آنها را مباح می دانند، کدام مقبول حقّ است؟

بنی آدم کلّ برادرند و شروط برادری بسیار از جمله آنکه هرنفسی آنچه از برای خود می خواهد باید از برای برادران خود هم بخواهد، لذا اگر دوستی بنعمت ظاهریه و باطنیه و یا مائده سمائیه برسد باید بکمال محبت و مهربانی دوستان خود را آگاه نماید اگر اقبال نمودند حصل المراد والا من دون تعرض و کلمه ای که سبب حزن فی الجمله شود او را بخود واگذارند، هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا ما لا ینبغی.

جناب صاحب یگانه و فقه الله مرقوم داشته اند که ملت هندو و زردشت هرکه بخواهد داخل مذهب ایشان شود راه نمی دهند، این مخالف است با ارسال رسل و آنچه در کتب ایشان است، چه که هر شخصی من لدی الله ظاهر شود، او از برای هدایت عباد و تربیت ایشان فرستاده می شود، چگونه می شود که طالب و قاصد را از مطلوب و مقصود منع نمایند. آتشکده های عالم شاهد و گواهند و با سوز و گداز در عصر خود من علی الارض را ندا می نمودند و به یزدان پاک دعوت می فرمودند، و همچنین مرقوم داشته اند، در مذهب عیسی هرکه بمیل خود بیاید داخل شود، راه می دهند ولی اظهار و اصرار ندارند، این فقره هم مشتبه شده چه که بسیار اصرار داشته و دارند بر تبلیغ، قریب به سی میلیون مصروف اداره ملیه ایشان است، و مبشرینشان در جمیع دیار منتشر و بکمال جد و جهد در تبلیغ دین عیسوی مشغولند اینستکه عالم را احاطه نموده اند، چه مقدار مدارس و کنائس ساخته اند لاجل آنکه اطفال بکسب علوم مشغول شوند و لکن مقصود باطنشان اینستکه هم تحصیل نمایند و هم در طفولیت اخبار حضرت مسیح را بشنوند تا در مرایای وجودشان که غباری اخذ نموده منطبع شود.

آنچه را که قصد نموده اند هیچ مذهبی باصرار ایشان در ترویج مذهب حضرت مسیح دیده نشده. باری آنچه الیوم حق است و لدی العرش مقبول آنستکه اول ذکر شد: انسان از برای اصلاح عالم آمده و باید لوجه الله بخدمت برادران خود قیام نماید، از قبول باید مسرور شود به اینکه برادرش بنعمت جاودانی فائز شده و الا از حق هدایت او را طلب نماید، من دون آنکه طرف مقابل از او بغضی و یا اکراهی احساس کند، الامر بیدالله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید، از حق جل جلاله می طلبم که بر حکیم علی الاطلاق آگاه شویم و او را بیابیم و بعد از آگاهی و اثبات ما هو علیه دیگر ظنون و اوامام اهل عالم ضری باو نرساند و حکیم که نبض عالم درید قدرت اوست شاید وقتی بعضی اعضاء فاسده را قطع نماید تا سرایت بسایر اعضاء ننماید و این عین شفقت و رحمت است و بر احدی نیست بر او تعرض نماید چه که اوست دانا و بینا.

سؤال دیگر ایشان در مذهب مه‌آبادان و زردشت می‌فرماید: مذهب و طریقه ما از سایر مذاهب برتر و بهتر است، سایر انبیاء مذهب آنها همه حق است مانند نزد سلطان از صدر اعظم مقامات متفرقه تا سرباز خبر در نزد خدا دارند، هرکه می‌خواهد در دین خود باشد مزاحم احدی نمی‌شوند، هندو می‌گوید هرکه گوشت خور است بهر اسم و هر قسم رنگ بهشت را نخواهد دید، مذهب حضرت رسول و عیسی و موسی می‌گویند هرکه دین ما را قبول ندارد اصلاً رنگ بهشت را نخواهد دید، کدام مقبول حق جل ذکره است؟

اینکه می‌فرماید دین و آئین ما برتر و بهتر است از آئین و دین انبیاء مقصود انبیای قبل از ایشان است، این نفوس مقدّسه در یک مقام متحدند. اولهم اخرهم و اخرهم اولهم کلّ از جانب خدا آمده‌اند و به او دعوت نموده‌اند و به او راجع شده‌اند. کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است و در اول این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شده این مراتب در او نازل گشته طوبی لمن شهد و رأی و تفرّس فیهِ حبّاً لله مالک الوری.

و اینکه مرقوم داشته‌اند که هندو می‌گوید هرکه گوشت‌خور است رنگ بهشت را نخواهد دید این مخالف است با بیان دیگر که می‌فرماید همه حقند چه اگر حقیقت ثابت شود عدم لقای جنت معنی ندارد و معلوم نیست که از جنت چه قصد کرده‌اند و چه ادراک نموده‌اند. هرنفسی الیوم برضای حق جل فائز شد او از اهل فردوس اعلی و جنت علیا مذکور و محسوب است و در جمیع عوالم الهی ثمرات او را بیابد. لعمرالمقصود قلم از ذکر این مقام عاجز است و از وصف این بیان قاصر. طوبی لمن فاز بالرضاء و ویل للغافلین. هریک از انبیاء که از جانب حق آمده بعد از ثبوت این مقام بر احدی نیست که لِمَ و بِمَ تکلم نماید آنچه بفرماید باید کلّ قبول نمایند و اطاعت کنند. هذا ما حکم به الله فی کتبه و زیره و الواحه.

سؤال دیگر ایشان، هندوان بدان آواز دارند که خدا خرد را به پیکر آدمی آفریده است و نام آن برمه است و آن بجهان آمده و مایه آبادی شده و ایشان از اولاد اویند. زردشتیان گویند خداوند بمیانجی نخستین خرد مردی آفرید، مه‌آباد نام اوست. ما از اولاد اوئیم چون



پیدایش جهان را از شش گونه بیرون ندانند، دو گونه آن این بود که نگاهشته‌اند و دیگرگونه آفریده شدن از آب و دیگر از خاک و دیگر از آتش و دیگر از خرس و میمونست.

هندوان و پارسیان گویند چون بود ما از خرد است، آفریدگان و مردمان دیگر را بخود راه ندهیم. این گفته ایشان درست است یا نه؟ هرگونه پسندیده دانند بخردانی رهبر باز نمایند. جمیع عالم به اراده حق جل جلاله خلق شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه بوجود آمده و اوست مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل و از او خلق بوجود آمده، اوست واسطه فیض اولیه از اول خلق علی ما هو علیه احدی اطلاع نداشته جز علم حق جل جلاله که محیط است بر کلتشیء و قبل وجوده و بعد وجوده و اول و آخر خلق محدود نشده و سر آن بر احدی پدیدار نگشته لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی مکنون و مخزون بوده و هست و حدود عالم نظر بآن است که مسبوق بعلت است و قدم ذاتی مخصوص بحق جل جلاله بوده و هست و این کلمه نظر بآن ذکر شد که از بیان اول گفته شد، اول و آخر خلق محدود نیست. احدی رایحه قدم ادراک نکند قدم حقیقی ذاتی مخصوص بحق است و از برای عالم نسبی و اضافی و آنچه از اولیت و آخریت و یا فوق آن استنباط نموده‌اند از انبیاء و اصفیاء و سفرای حق اخذ کرده‌اند.

عالم ذر هم که مشهور است در بعثت انبیاء بوده و مادون آن موهوم و از ظنون و در حین ظهور کل خلق در صقع واحدند و بعد بقبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف می‌شوند.

مثلاً حق جل جلاله بلسان مظهر ظهور می‌فرماید الست بر بکم هر نفسی بقول بلی فائز شد او از اعلی الخلق لدی الحق مذکور. مقصود آنکه قبل از القای کلمه کل در صقع واحد و مقام واحد مشاهده می‌شوند و بعد از آن اختلاف اظهار شده و می‌شود، چنانچه مشاهده نموده و می‌نمایند. از آنچه ذکر شد محقق و ثابت است که کسی نمی‌تواند بگوید که ما از عقل خلق شده‌ایم و غیر ما از غیر آن و حقی که بمتابه آفتاب روشن و واضح است آنکه کل به اراده الله خلق شده‌اند و از مبدأ واحد آمده‌اند، کل از او بوده و رجوع کل باو خواهد بود. این معنی کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون که در فرقان از قلم رحمن جاری شده بر

آنجناب واضح و مبرهن است که آنچه ذکر شد جواب کلّ در یک فقره از فقراتی که از قلم اعلی جاری شده بوده طوبی از برای نفوسی که مطهراً از شئون الخلق و مقدساً عن الظنون و الاوهام در ریاض علم الهی تفرج نمایند تا از هر شیء آیات عظمت را مشاهده کنند.

به اسم جناب صاحب بسیار چیزها نوشته شده خود ایشان اگر مطلع شوند و ثمرات آن را بیابند بسیار مسرور می شوند بشأنی که احزان عالم ایشانرا محزون ننماید. انشاء الله این کلمه را بتمام لسان یعنی بلسان حقیقت ذکر نمایند و عمل فرمایند.

می فرماید قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون و در صدد آن باشند که خلق محجوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت مانده اند بنور آفتاب کشانند با اسم اعظم علمی که حکایت نمینماید مگر از ظهور بگیرند و پیشرو احزاب قبل شوند که شاید تیرگیهای عالم برطرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را فراگیرد. اینست فضل اکبر و مقام اعظم اگر انسان باین مقام فائز نشود بچه دلخوش است و بچه مأنوس و بچه قائم و بچه متحرک و بیاد که می خوابد و با اسم که بر می خیزد. ایضاً انا لله و انا الیه راجعون.

سؤال آخر ایشان، الواح منزله آنچه زیارت شده اغلب بلسان عربی بوده چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروک است چنانچه اعراب خود هنوز معنی قرآن را نفهمیده و ندانسته اند و لسان پارسی در نزد اهل ربع مسکون مرغوب و پسندیده و مطلوب است چنانچه پارسی در مقابل ممتاز است فرس قدیم هم در مقابل آن ممتاز است در نزد هندیان و غیره زیاده بر زیاده مرغوب افتاده بهتر آنکه حقّ جلّ ذکره بعدالایام اغلب به لسان پارسی صرف تنطق فرمایند چون جذب قلوب را بهتر می کند، استدعا آنکه جواب عرایض فدوی بلسان پارسی صرف عنایت و مرحمت شود:

فی الحقیقه لسان پارسی بسیار شیرین و محبوب است و بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس الواح بسیار باین لسان نازل و اینکه در ذکر فرقان نوشته اند که معنی ظاهر آنرا ادراک ننموده اند، باقلام مختلفه و السن لا تحصی معنی و ترجمه آنرا ننموده اند و آنچه از ادراک آن عاجزند اسرار و بواطن او بوده و هست و آنچه گفته و بگویند باندازه خود بوده و خواهد بود و علی شأنهم و مراتبهم ذکر شده و خواهد شد و اّنه علی ما هو علیه لا یعلمه

الّا الله الفرد الواحد العليم. امروز جهان خدا و جهان کدخدا و جهان باری و جهان پناه ظاهر و هویدا جمیع آذان باید مترصد باشد که باصغاء آنچه از ملکوت اراده ظاهر شود فائز گردد و همچنین جمیع ابصار منتظر که آنچه از آفتاب علم و حکمت اشراق نماید بمشاهده آن مرزوق آید. لعمرال مقصود امروز روز چشم و گوش است و امروز روز فؤاد است و امروز روز لسان است. طوبی از برای فائزین و طوبی از برای قاصدین و طوبی از برای عارفین. امروز روزیست که انسان می تواند کسب مقامات باقیه نماید چه که آنچه از قلم اعلی در باره هرنفسی جاری شده بطراز قدم مزین است. ایضاً طوبی للفائزین. و اینکه صاحب یگانه نوشته اند چون این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود و متروک است در این مقام این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل قوله جلّ عزّ اجلاله، تازی و پارسی هردو نیکو است چه آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هردو می آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران هویدا است هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است انتهی.

فی الحقیقه نور حقیقت از افق بیان الهی مشرق و لائح است، احتیاج بذکر این فانی و امثال او نبوده و نیست. در حلاوت لسان پارسی شک و شبهه نبوده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد، بسیار چیزها است که در پارسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی که مدلّ براو باشد وضع نشده و لکن از برای هر شیء در لسان عربی اسماء متعدده وضع شده، هیچ لسانی در ارض بوسعت و بسط عربی نبوده و نیست، این کلمه از روی انصاف و حقیقت ذکر شد و الا معلوم است امروز عالم از آفتابیکه از افق ایران طالع و لائح است منور، در این صورت این لسان شیرین را هرچه وصف نمائید سزاوار است.

جمیع سؤالات جناب صاحب ذکر شد و جواب ارسال گشت اگر مصلحت باشد و حکمت اقتضا نماید ملاحظه نمایند باسی نیست و همچنین آقایان آن ارض مثل جناب محبوبی علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر و محبوبی جناب آقامیرزا اسدالله علیه من کلّ بهاء ابهی ملاحظه فرمایند محبوب است. این خادم از حقّ جلّ جلاله می طلبد عالم انسان را بعدل و انصاف مزین فرماید، اگرچه انصاف هم از شؤونات عدل است و عدل سراجی

است که انسان را در ظلمت دنیا راه می‌نماید و از خطر حفظ می‌کند اوست سراج و هاج حق، امرای ارض را از نورش منور فرماید.

ان الخادم یسئل الله بان یوقف کلّ علی ما یحبّ و یرضی انّه لمالک الاخرة و الاولی لا اله الا هوالمقتدرالقدير. انتهى (٦)

با زیارت لوح مانکجی صاحب و امعان نظر در لوح مبارک نازله بافتخار جناب ابوالفضائل گلپایگانی و اطلاع از سؤالات سائل و وقوف بر مواضع مطروحه، باهمیت شأن نزول آیات واقف می‌گردیم زیرا بدون دانستن منظور و مقصود سؤال‌کننده و چگونگی زمان و مکان و موقعیت شخص و یا نفوس مخاطب درک مفاهیم آثار نازله از قلم اعلی مشکل و گاهی غیرممکن می‌باشد همچنین در لوح دیگری که بافتخار جناب ابوالفضائل نازل گردیده و مطلع آن اینست:

الحمد لله الذی اظهر من الالف الاستقامة الکبری و بالباء شأن الامتياز...

در قسمتی از لوح در باره مانکجی صاحب چنین نازل قوله تعالی:

خدمت صاحب یگانه سلام برسانید، انشاءالله در این دار فانی بامری فائز شوند که عرف بقاء از او منقطع نشود. ان ربنا الرحمن لهوالمقتدر القدير يعطی و یمنع و هوالحکیم الخبیر. آنچه الیوم برازنده و سزاوار ایشان است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و براه راست کشانند، این جامه بدیع نورانی انشاءالله موافق است از برای هیکل ایشان، الحکم و الامر بیدالله انّه لهوالمقتدر المختار. (٧).

مراتب ایمان جناب مانکجی صاحب

مانکجی صاحب باوجود اینکه تا آخر عمر علناً اظهار ایمان نکرد ولی همواره از حمایت بهائیان دریغ ننمود و در دستگاه اداریش از خدمات صادقانه برخی احباء از جمله میرزا ابوالفضائل و میرزا حسین همدانی استفاده می‌کرد و از کلک جمال قدم جلّ اسمه الاعظم بنام وی لوح مبارک صاد نازل که ضمن آن بیانات زیادی از قلم اعلی خطاب باهل عالم جاری شده ولی شرف و منقبت آن نام او را مخلد و جاوید نمود.

شرح احوال مانکجی صاحب بنقل از صاحب تاریخ کرمان بنظر خوانندگان گرامی رسید و مسلماً این سؤال مطرح می‌گردد که آیا بالاخره مانکجی صاحب بشرف ایمان فائز گردید یا نه؟

برای روشن شدن این موضوع اظهار نظر مورخین و نویسندگان مختلف را ذیلاً درج و به بررسی موضوع می‌پردازیم:

۱- جناب روح‌الله مهرباخانی در کتاب شرح احوال جناب ابوالفضائل صفحه ۵۴ در باره مانکجی صاحب چنین نگاشته‌اند:

در این ایام زردشتیان هند ب فکر افتادند سرپرستی برای حفاظت زردشتیان ایران گسیل دارند و این پیشنهاد را مانکجی صاحب پذیرفت و بسوی ایران حرکت کرد ولی ورود او به بوشهر مصادف با فوت محمدشاه گردید، لذا مجبور به مراجعت گشت. چندی گذشت تا بار دیگر از طریق بغداد حدود سال ۱۲۷۰ ه ق عزیمت ایران نمود، در آن ایام نیر الهی از افق عراق طالع بود این بود که وی بحضور مبارک مشول یافت و از حقیقت امر اطلاع جست و هر چند مؤمن نشد ولی محبّ گردید و در قسمتی دیگر می‌نویسد:

مانکجی صاحب بعد از ورود بایران چون با احباب حشر یافته و مخصوصاً ذکر میرزا ابوالفضل را از آن لحاظ که او در پیشرفت زبان پارسی سره زحماتی تحمّل کرده، از او خواهش کرد در آن مکتب تدریس ادبیات فارسی کند، در ضمن سِمَتِ انشاء مکاتیب او را نیز قبول نماید. میرزا ابوالفضل این پیشنهاد را پذیرفت و در آن مدرسه جوانانی بامعلومات پرورش داد که بعضی از آنها بوی ارادتی یافته بعداً بشرف ایمان مشرف شدند، مانند استاد جوانمرد که از تبلیغ شدگان او بود و ملا بهرام که او نیز مؤمن شد. (۸)

۲- مطلبی نیز جناب عزیزالله سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت جلد دوم صفحه ۲۴۹ در شرح حال جناب ابوالفضائل بشرح زیر درج نموده‌اند:

پس از پنجم ماه جناب ابوالفضائل بوساطت و مساعی حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر جنگ از آن تنگنا رهائی یافت، ولی دیگر بمدرسه اش قبول نمودند، لذا بیرون آمده

در منزلی سکنی گرفت و در نزد مانکجی صاحب که از طرف انجمن پارسیان هندوستان برای سرپرستی زردشتیان ایران بطهران آمده بود و در بغداد ایمان آورده بود و ابوالفضائل به اخلاق وی بتفصیل در رساله اسکندریه اشاره نموده منشی و محرر گشت.

و این جمله با تصویب لجنة ملی تربیت امری در کتاب دوازدهم درس اخلاق صفحه ۱۸۵ نیز درج گردیده است (۹).

۳\_ روایتی است از زمردخانم مادر جناب اردشیر سیستانی که در زمان ورود مانکجی صاحب بطهران دختر ۹\_۸ ساله بوده و مدتی در خانه مانکجی صاحب زندگی می کرده و شخصاً ناظر بوده که هرشب جناب صاحب با عده ای از احباب ملاقات داشته و تا پاسی از شب با آنان در باره امر مبارک بحث و گفتگو می کرده است، همسر مانکجی صاحب که زنی بسیار متعصب و با اقدام وی مخالف بوده مرتباً دختر بچه مذکور (زمردخانم) را وادار می کرده که به اطاق آنان رفته و چراغ لامپا را فوت کرده و خاموش نماید، تا بدین ترتیب مدعویین خانه را ترک نمایند. خانم مذکور تا آخر حیات که حدود ۱۱۰ سال از عمر او می گذشت باین قول اصرار داشت که مانکجی صاحب بهائی بوده است.

۴\_ امعان نظر در مفاهیم آیات منزله از یراعة جمال قدم جل اسمه الاعظم بافتخار مانکجی صاحب می تواند راهنمای کشف حقیقت باشد و ضمن الواح مفصلی که نازل گردیده دو بیان بشرح زیر واجد کمال اهمیت می باشد.

الف: در بیانی می فرمایند:

آنچه صاحب یگانه نوشته اند جواب کلّ واضح و مشهود است آنچه از سماء عنایت الهی مخصوص ایشان نازل شده مقصود آنکه ترنمات خوش حمامه بقا و زمزمه های اهل فردوس اعلی را بشنوند و حلاوت ندا را دریابند و به اثر آن مشی نمایند. (۱۰)

یومی از ایام کلمه ای از لسان مبارک در باره ایشان شنیده شد که دلیل بر آنست وقتی موفق شوند بر امریکه ذکرش بطراز خلود فائز شود. بعد از ورود عریضه ایشان بساحت امنع اقدس

فرمودند یا عبد حاضر اگرچه جناب مانکجی اقوال غیر را نوشته و سؤال نموده‌اند ولیکن از نامه‌اش عرف حبّ استشمام می‌شود. از حقّ بطلب او را به مایحِبّ و یرضی فائز فرماید. انّه علی کلّ شیء قدیر انتهی.

ب: در لوحی که بافتخار جناب ابوالفضائل نازل گردیده، در قسمتی از آن در باره مانکجی صاحب می‌فرماید:

خدمت صاحب یگانه سلام برسانید انشاءالله در این دار فانی به امری فائز شوند که عرف بقاء از او منقطع نشود. انّ ربّنا الرحمن لهوالمقتدرالقدیر یعطی و یمنع و هوالحکیم الخبیر. آنچه الیوم برازنده و سزاوار ایشان است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و براه راست کشانند، این جامه بدیع نورانی انشاءالله موافق است از برای هیکل ایشان. الحکم و الامر بیدالله انّه لهوالمقتدر المختار. (۱۱)

با التفات به بیانات مبارکه مذکور در فوق قضاوت و تشخیص اینکه جناب صاحب بهائی بوده یا خیر مشکل می‌باشد، ولی آنچه مسلم است اینکه هرآینه نامبرده بامر مبارک مؤمن شده باشد با توجه بموقعیتی که از نظر پارسیان هندوستان و زردشتیان ایران داشته و با توجه به اینکه در دستگاه حکومت انگلیس دارای مقام و منصبی بوده و همچنین با توجه بمأموریتی که برای سرپرستی زردشتیان ایران داشته عقیده و ایمان خود را علنی نکرده و مانند بعضی از مؤمنین اولیه پارس نژاد در پرده حکمت بوده است و احتمالاً بهمین دلیل بوده است که جمال اقدس ابهی در بیان فوق فرموده‌اند:

آنچه الیوم برازنده و سزاوار ایشان است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و براه راست کشانند، این جامه بدیع نورانی انشاءالله موافق است از برای هیکل ایشان...

تشکیل پنجایت (انجمن زردشتیان یزد و کرمان)

یکی دیگر از اقدامات مفید و مؤثر مانکجی صاحب تشکیل انجمن زردشتیان یزد در سال ۱۲۷۰ ه ق (۱۸۵۴) میلادی بود که برای متشکل کردن زردشتیان و کوتاه کردن دست دستوران و به تبعیت از انجمن اکابر صاحبان هندوستان به تشکیل آن مبادرت ورزید.

مانکجی صاحب با انتخاب عده‌ای از دستوران و متنفذین و دانشمندان زردشتی که عده آنها سیزده نفر بود و با تدوین آئین‌نامه مخصوص، امور شرعی زردشتیان را بدست انجمن سپرد که وظیفه رسیدگی باحوال شخصیه از قبیل ثبت موالید و ازدواج و تشریفات مربوط به اموات و نگهداری آتش مقدس و انجام امور مربوط بفقراء و مستمندان را عهده‌دار بود بدین ترتیب تا حدودی از نفوذ خودسرانه و استبداد دستوران کاسته شد و اداره امور با رأی اکثریت انجام می‌گردید. در همان سال پنجایت کرمان را نیز تشکیل داد ولی پس از چندی انجمن کرمان تعطیل شد. تا اینکه مانکجی صاحب در سفر دوم بایران در سال ۱۲۸۲ ه ق (۱۸۶۶) میلادی مجدداً نسبت بتشکیل آن اقدام نمود.

یکی دیگر از وظائف پنجایت تهیه آمار زردشتیان بود که طبق یکی از صورت‌جلسه‌های انجمن در یزد و حومه تقریباً یکهزار خانه زرتشی نشین سرشماری شده بود که جمعاً ۶۵۹۶ نفر بوده‌اند و در آمار مذکور قید گردیده، افرادی که قادر بپرداخت جزیه می‌باشند دویست نفر و چهارصد نفر بسختی جزیه را می‌پردازند و بقیه فقیر و یتیم و ضعیف و عاجز هستند، و برای ۶۶۳ نفر عاجز و فقیر تقاضای کمک شده که خرج خوراک آنان پرداخته شود و هزینه خوراک هریک از فقرا را ماهی چهارریال و پنج شاهی درخواست کرده‌اند. با ملاحظه این ارقام مشخص می‌گردد که دریافت سالانه ۹۰۰ تومان بابت جزیه از زردشتیان یزد در چنین شرایط فلاکت‌باری چه بار سنگینی بر دوش آنان بوده‌است.

لازم بتذکر است که پنجایت یزد و کرمان در دوران مانکجی صاحب از طرف دولت برسمیت شناخته نشده بود و مانکجی صاحب مستمراً از دربار ناصرالدین شاه تقاضا می‌نمود که احوال شخصیه و انجمنهای مذکور را برسمیت بشناسند.

مانکجی صاحب پس از اقامت طولانی در ایران و دادن نظم و ترتیب بکار زردشتیان مجدداً بعزم هندوستان بی‌غداد عزیمت کرد و از راه بصره به بمبئی مراجعت نمود تا گزارش اقدامات خود را بانجمن پارسیان هندوستان بدهد و برای ادامه خدمت از آنان کمک بخواهد. (۱۲)

تالیفات مانکجی صاحب



۱\_ کتاب سیاحت ایران که پس از مراجعت از ایران در سفر اول بزبان فارسی و گجراتی تألیف و منتشر نموده است.

۲\_ کتاب اظهار سیاحت ایران

۳\_ کتاب مانک که هردو کتاب را در سال ۱۸۶۵ میلادی بفارسی و گجراتی چاپ و منتشر نموده است.

۴\_ مانکجی صاحب رسالات و کتب متعددی با اجیر نمودن منشی و محرر و با استفاده از کتب قدیمی و باستانی تدوین و تألیف نموده که یک رساله بنام مقدمه فرازستان می باشد که در سال ۱۸۸۵ میلادی برشته تحریر درآورده و در بنگاه خاورشناسی بمبئی محفوظ است. کتاب فرازستان در باره تاریخ عجم از آغاز مه آباد تا انقراض سلسله ساسانیان و شرح سلطنت پادشاهان قدیم ایران است که بپارسی سره وسیله محمد اسمعیل خان زند تویسرکانی نگاشته شده است.

۵\_ علاوه بر کتب مذکور مانکجی صاحب کتاب آئین هوشنگی را طبع و منتشر نمود، کتاب آئین هوشنگی دارای چهار رساله است بنام رساله خویشتاب و رساله زردشت افشار و رساله زوره باستانی و رساله زاینده رود که در سال ۱۲۹۶ ه ق طبع و منتشر نموده است.

۶\_ تاریخ جدید. میرزا حسین خان همدانی که منشی یکی از رجال دولت بود و در سفر اول ناصرالدین شاه بفرنگ ملازم موکب همایونی بود و در سال ۱۲۹۱ ه ق گرفتار سجن گردید و پس از خلاصی از حبس در دفترخانه مانکجی بکتابت مشغول گشت، وسیله مانکجی مأمور گردید که تاریخ حالات بابیه را تصنیف نماید، میرزا حسین برای انجام این امر از جناب ابوالفضائل استمداد نمود، لذا با راهنمایی جناب ایشان و با استفاده از تاریخی که حاجی میرزا جانی کاشانی در مورد وقایع بابیه نگاشته بود و تطبیق آن با تاریخ وقایع اتفاقیه از کتاب ناسخ التواریخ و روضة الصفاى ناصری و تصحیح آن وسیله حاجی سید جواد کربلایی که از آغاز ظهور حضرت نقطه اولی تا ورود حضرت بهاء الله بعگا همه جا ناظر بر وقایع بودند درخواست جناب صاحب را اجابت نمود و جناب ابوالفضائل نیز مقدمه ای بر آن نگاشتند و کتاب مذکور شامل دو فصل بود، دفتر اول، در وقایع ظهور

حضرت نقطه اولی و دفتر ثانی در حوادث طلوع جمال اقدس ابهی. ولی پس از ختم دفتر اول اجل بمیرزا حسین همدانی مهلت نداد و در سال ۱۲۹۹ ه ق (۱۸۸۲) میلادی در شهر رشت وفات نمود و این کتاب نیز بمقصد مطلوب نرسید.

مانکجی صاحب مردی معارف پرور و دانش دوست بود و نفوس را تشویق بتألیف کتب در رشته‌های مختلف می‌کرد، در مسافرت اولش بایران حدود شش هزار جلد کتاب قدیمی از هر خط و زبان به هزارحمت و پشتکار و با صرف مبلغی حدود شش هزار تومان تهیه و جمع‌آوری نموده بود که هنگام عزیمت بهندوستان به پسرش هرمزجی سپرد ولی هرمزجی بدون توجه به ارزشهای مادی و معنوی آن کتابها را از دست داد و مانکجی مدتها از این واقعه دلتنگ بود.

#### الغای پرداخت جزیه

مانکجی صاحب در مدت اقامت طولانی خود در ایران مستمراً برای الغای جزیه اقدام می‌نمود و آخر الامر با مکاتباتیکه وسیله جناب ابوالفضائل انجام گردید به نتیجه مطلوب دست یافت اقدامات جناب صاحب در مورد الغای جزیه بشرح زیر می‌باشد:

در سال ۱۸۸۰ میلادی رئیس و امنای انجمن پارسیان هندوستان نامه‌ای برای ناصرالدین شاه نوشته و تقاضای رفع جزیه نمودند، ولی این بار مثل گذشته بتقاضای آنان ترتیب اثر داده نشد، لذا انجمن مذکور از نایب السلطنه هندوستان استدعا نمود که وسیله وزیر مختار انگلیس در طهران اقدام لازم بعمل آورد، مجدداً در سال ۱۸۸۲ وزیر خارجه انگلیس بسفیر خود در طهران توصیه نمود که از نفوذ خود در دربار قاجاریه استفاده نموده و در مورد رفع جزیه از زردشتیان جدیت لازم را بعمل آورد، علیهذا مجدداً مانکجی صاحب باتفاق وزیر مختار انگلیس با ناصرالدین شاه ملاقات نمود، از طرف دیگر مانکجی صاحب از نفوذ کنت گوینو عضو سفارت فرانسه نیز استفاده نمود، نامبردگان بناصرالدین شاه گوشزد کردند که اگر سلطان مالیات جزیه را ملغی نموده و برای تمام اقلیتهای مذهبی حقوق مساوی قائل گردد نامش در جهان متمدن آنروزی به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت.

بالاخره ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲) میلادی فرمان لغو جزیه را توشیح نمود و زردشتیان را از پرداخت جزیه معاف کرد و بدین ترتیب یکی دیگر از علائم ظهور شاه‌بهرام ورجاوند موعود زردشتیان تحقق یافت و بطوریکه گفته شد زردشتیان یزد سالانه از پرداخت ۸۰۰ تومان و زردشتیان کرمان از پرداخت سالانه ۴۵ تومان معاف گردیدند. بدین مناسبت در سال ۱۳۰۰ هـ ق جشن باشکوهی از طرف زردشتیان ایران برپا گردید و از صدور فرمان ناصرالدین‌شاه شکرگزاری نمودند.

عاقبت کار مانکجی صاحب

مانکجی صاحب دانشمندی پارسی است که با شوق دیدار بهدینان و بررسی اوضاع و احوال آنان بایران سفر کرد و در بهبود وضع زردشتیان در کمال خلوص و صداقت اقدام نمود و براستی پارسیان ایران را از رنجها و مشقات زیادی خلاصی بخشید و در راه ترقی و تعالی و باسواد نمودن زردشتیان و تجدید اجرای احکام و دستورات حضرت زردشت قدمهایی استوار برداشت.

مانکجی صاحب دانشمندی محقق بود و در تمام عمر خود به تحری و تفحص در عقاید و افکار مختلفه مشغول بود و در جامعه پارسیان دارای مقامی والا و شامخ است. نامبرده آخرالامر در سال ۱۸۹۰ میلادی در طهران دار فانی را وداع گفت، مانکجی صاحب دارای همسری بنام هیرابائی بود که در بمبئی درگذشت و دارای یک پسر بنام هرمزجی و یک دختر بنام دوسی بائی بود. بعد از فوت همسر اولش در ایران با بانو فرنگیس دخت هرمزدیار ازدواج کرد که او هم در سال ۱۸۸۹ و هفت ماه قبل از شوهرش بجهان باقی شتافت (۱۳).

تشکیل انجمن ناصری زردشتیان یزد و کرمان

بر اثر اقدامات مانکجی صاحب و پیگیریهای کیخسروجی خانصاحب که بعد از فوت مانکجی از طرف انجمن پارسیان هندوستان جانشین وی گردید، فرمانی از طرف ناصرالدین شاه بعنوان دولت وقت دایر بر تشکیل انجمنهای ناصری در یزد و کرمان صادر گردید که مقارن سال ۱۳۰۸ هـ ق (۱۸۹۰) میلادی بود، اولین جلسه انجمن ناصری

زردشتیان یزد در سال ۱۳۰۹ ه ق (۱۸۹۱) با حضور ۱۹ نفر از رؤسای قوم و چند نفر از مؤیدان تشکیل شد. عدّه اعضای انجمن ۲۸ نفر بود که از طرف کیخسروجی وکیل اکابر صاحبان هندوستان انتخاب می‌گردید. در اولین جلسه هیأت رئیسه انجمن انتخاب شد که عبارت بودند از:

سرنشین (رئیس) انجمن دستور شهریار، نایب‌مناب سرنشین دستور تیرانداز، امین انجمن ملاّدینیار کلانتر، دفتردار و دبیر انجمن استاد جوانمرد و استاد کیومرث، و مستشارالقوانین آئین بهی ماسترخدا بخش رئیس.

گزارش تشکیل انجمن ناصری زردشتیان یزد حضور حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فدا معروض و باین مناسبت لوح مبارک زیر نازل گردید.

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا، خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز و دانش خیز و گوهرریز، از خاورش همواره خورشیدت نورافشان و در باخترش ماه تابان نمایان، کشورش مهرپرور و دشت بهشت‌آسایش پرگل و گیاه جان پرور و کهسارش پر از میوه تازه و تر و چمن‌زارش رشک باغ بهشت، هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پرخروش، روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش، باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار، چشمه شیرینش شورگشت و بزرگان نازینش آواره و در بدر هر کشور دور، پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک، تا آنکه دریای بخششت بجوش آمد و آفتاب دهش در دمید، بهار تازه رسید و باد جان‌پرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر مهرپرور تابید، کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان گشت، جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت، دشت و کهسار سبز و خرم شد و مرغان چمن به ترانه و آهنگ همدم شدند. هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست بنگاه‌جاودانیست بیدارشو بیدارشو.

ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم شده و گروهی همداستان گشته که بجان بکوشند تا از باران بخششت بهره بیاران دهند، و کودکان خورد را به نیروی پرورش در آغوش

هوش پرورده رشک دانشمندان نمایند. آئین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند. پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی بازو بخش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و بیش درگذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند ع (۱۴)

در اولین جلسه انجمن ناصری کیخسروجی اظهار میدارد که من از طرف انجمن اکابر صاحبان هندوستان مأمور خدمت بهمکیشان در ایران، خاک پاک مینونشان شده‌ام و از ناصرالدین شاه و جلال الدوله حکمران یزد و برخی از علمای اعلام که در تحقق تشکیل انجمن و برسمیت شناختن آن مساعدت نموده‌اند یاد نموده‌است.

بنابراین در سال ۱۳۰۸ ه ق (۱۸۹۰) میلادی با فرمان ناصرالدین شاه انجمن‌های ناصری تشکیل شد و متعاقباً در سال ۱۳۱۷ ه ق این اقدام وسیله مظفرالدین شاه مورد تأیید قرار گرفت. و یکی دیگر از مواعید حضرت زردشت مبنی بر برسمیت شناختن احوال شخصیّه زردشتیان و تشکیل انجمن با ظهور شاه بهرام ورجاوند تحقق یافت.

عکس صفحه ۴۸ نوزده نفر از هموندان انجمن زردشتیان یزد را نشان می دهد که وسیله مستر جاکسون در زمان بازدید وی از یزد برداشته شده. اعضاء انجمن بترتیب بشرح زیر می باشند: (۱۵)

ایستاده از راست بچپ:

۱\_ کیخسرو خداداد ۲\_ خدایار رستم ۳\_ پرویز شاهجهان ۴\_ مهربان کاوس ۵\_ استاد کیومرث ۶\_ ماسترخدابخش ۷\_ استاد جوانمرد شیرمرد  
نشسته ردیف وسط:

۱\_ نوشیروان شهریار ۲\_ رستم مهربان کرباسی ۳\_ شهریار بهمن (شگل) ۴\_ بهمن جمشید ۵\_ رستم بهمن ۶\_ اسم ناخوانا.

نشسته ردیف جلو:

۱\_ خدابنده بهمن ۲\_ دستور تیرانداز ۳\_ دینیار کلانتر ۴\_ گودرز مهربان ۵\_ رستم خدامراد ۶\_ شهریار بهرام.

از نوزده نفر اعضاء انجمن یازده نفر بشرح زیر مؤمن بدیانت بهائی و یا محبّ و خدمتگذار به امرالله بوده اند:

۱\_ جناب کیخسرو خداداد ۲\_ جناب مهربان کاوس ۳\_ استاد جوانمرد شیرمرد ۴\_ استاد کیومرث ۵\_ ارباب گودرز مهربان ۶\_ ملا دینیار کلانتر ۷\_ خدایار رستم بلندی ۸\_ جناب بهمن جمشید ۹\_ جناب خدا بنده بهمن ۱۰\_ ماسترخدا بخش رئیس ۱۱\_ و جناب رستم خدامراد.

لازم بتذکر است که در دوران جمال اقدس ابھی با توجّه باوضاع و احوال زمان احبّای پارسی غالباً در پرده حکمت بوده و در کمال حزم و احتیاط رفتار می کردند و در بدایت امر عوام الناس از کلمه بابی و بهائی استیحا ش داشتند و هنوز دیانت بهائی استقلال و انفصال کامل نیافته بود، اکثر مؤمنین بالاجبار احکام شرعیّه قبلی خود را اجرا نموده و با حکمت کامل عمل می کردند. بدین ترتیب دستوران و علمای دین نیز با تمام معاندت و مخالفتی که داشتند مجبور بودند علی الظاهر رعایت دوستان الهی را نموده و از انشقاق و اختلاف بپرهیزند و بدین ترتیب بود که حدود یازده نفر از اعضاء انجمن زردشتیان یزد بهائی و یا محبّ به امرالله بودند. تا اینکه در عهد میثاق بشرحی که خواهد آمد بتدریج دستورات و فرائض دینی و احکام شرعی بهائیان از جماعت زردشتی انفصال و انفکاک یافت و انجام عقد و ازدواج و مراسم کفن و دفن اموات و غیره مشخص و مستقل گردید و در این دوران بود که پرده های استتار دریده شد و ایمان مؤمنین بامرالله علنی و برملا گردید. علیهذا مؤمنین اولیه بامر جمال اقدس ابھی از جماعت پارسیان ایران بشرح زیر بوده اند:

کیخسرو خداداد (پیمان)

جناب کیخسرو خداداد در کاشان حجره تجارت داشتند و بطوریکه ذکر گردید با سهراب کاوس و مهربان کاوس منسوب بوده اند و هر سه نفر در کاشان بتجارت اشتغال داشته اند جناب کیخسرو خداداد در کاشان بابی و بهائی معروف بوده و با متقدّمین امر مبارک در رابطه بوده است. جناب ملا بهرام اخترخاوری در جوانی و قبل از تصدیق امر مبارک مدّتی

در حجره ایشان در کاشان بشاگردی مشغول بوده و بطوریکه ضمن خاطرات خود نقل کرده‌اند:

روزی از طرف محمدحسن نواب کاشانی که یکی از متقدمین احباب بوده پاکتی برای کیخسرو خداداد می‌آورند که چون پاکت را باز و نامه را می‌خواند رنگش پریده و حالش دگرگون می‌شود و مدتی بهمان حال ساکت می‌ماند.

ملاّبهرام هرچه از ارباب خود علت را جويا می‌شود که آیا این نامه حاوی چه اخباری بود که شما را بدینسان پریشان حال کرد جوابی نمی‌شنود ولی چون ملاّبهرام در این امر اصرار می‌ورزد و کیخسرو خداداد هم به رازپوشی شاگرد خود اعتماد داشته، اظهار می‌دارد در این نامه شرح شهادت دوتن از اکابر بهائیان اصفهان (سلطان‌الشهداء و محبوب‌الشهداء) را نوشته‌اند. این واقعه بسال ۱۲۹۶ هـ ق (۱۸۷۹) میلادی بوده و چون ملاّبهرام را مشتاق شنیدن اطلاعاتی در مورد این امر اعظم می‌بیند در خلوت مختصری از تاریخ امر حضرت نقطه اولی و حضرت بهاءالله و بشارات مندرج در کتب مقدّسه در باره موعود آخرالزمان را برایش شرح می‌دهد و بالاخره نامبرده وسیله هدایت ملاّبهرام باین فیض عظمی می‌گردد.

در شرح حال جناب ملاّبهرام مندرج در کتاب مصابیح هدایت جلد چهارم، ملاّبهرام اولین مؤمن بحضرت بهاءالله که خود را بهائی معرفی و به تبلیغ امرالله پرداخته جناب کیخسرو خداداد پیمان دانسته که موجب هدایت وی بامر مبارک گردیده‌است. در یکی از اطاقهای قصر بهجی در ارض اقدس عکس کیخسرو خداداد ابن جمشید به عنوان اولین مؤمن زردشتی نژاد نصب شده که در سال ۱۲۶۶ متولد و در سال ۱۲۹۹ تصدیق امر مبارک نمود و در سال ۱۳۴۴ در یزد صعود نمود. سالیان دراز و تا قبل از انقلاب اسلامی عکس جناب کیخسرو خداداد در سالن حظیرةالقدس یزد بعنوان اولین مؤمن پارسی که به بهائی معروف بوده‌است در معرض نمایش و بازدید احباء قرار داشت. کیخسرو خداداد بعدها در دورانی که از کاشان به یزد آمده بعضویّت انجمن ناصری انتخاب گردیده و در دفاع از امرالله در برابر دستوران و پیشرفت و تبلیغ دین‌الله خدمات مؤثری انجام داده‌است. بیان مبارک زیر از قلم جمال اقدس ابهی جلّ ذکره‌الاعلی بافتخاروی نازل گردیده:

یا کیخسرو، دستوران از نفحات وحی مقصود عالمیان محروم مشاهده می‌شوند. زخارف عالم ایشان را از تجلیات نیر اسم اعظم منع نموده اکثری از عباد الیوم از تقوی معرضند و به بغی و فحشاء مقبل...

که احتمالاً مخاطب بیان فوق کیخسرو خداداد بوده است.

### مهربان کاوس

جناب مهربان کاوس بمعیت سهراب کاوس و کیخسرو خداداد در کاشان بتجارت مشغول بودند، در عصر حکومت قاجاریه تجار زردشتی یزدی برای کسب و کار و فعالیت بیشتر در امر تجارت بصورت گروههای کوچک مسقط الرأس خود را ترک نموده و بشهرهای مختلف مانند قم و کاشان و اراک و شیراز و غیره مسافرت کرده و در محل مورد نظر در کاروانسراها که مرکز کسب و کار بود بتجارت مشغول می‌شدند و غالباً چون این افراد بدون خانواده زندگی می‌کردند در تمام اوقات با هم مؤانس و بصورت دستجمعی به تهیه خوراک و سایر مایحتاج خود می‌پرداختند و چون از نظر مسلمین کافر و نجس بودند و حق ورود و استفاده از حمام و سلمانی و مراکز فروش غذا و غیره را نداشتند، لهذا بصورت مجزا و با وسائل ابتدائی احتیاجات یکدیگر را مرتفع می‌کردند.

جناب مهربان کاوس هم در چنین شرایطی در کاشان بکار تجارت اشتغال داشتند و با نسبتی که با سهراب کاوس داشتند (احتمالاً برادر سهراب کاوس بوده) و با کیخسرو خداداد نیز منسوب بودند امر مبارک را تصدیق نموده بجرگه مؤمنین وارد گردیدند.

مسلماً مهربان کاوس و کیخسرو خداداد در یک دوران احتمالاً بعد از جناب سهراب کاوس بدایتاً بحضرت نقطه اولی و سپس بجمال اقدس ابهی ایمان آورده‌اند. جناب مهربان کاوس هم یکی از اعضاء انجمن ناصری زردشتیان یزد بودند و عکس ایشان ضمن سایر اعضاء انجمن دیده می‌شود و تا آخر حیات خدمتگزار امر مبارک بودند و بالاخره در کاشان صعود نموده و در گلستان جاوید آن مدینه مدفون گشتند.

از قلم اعلی لوح مبارک زیر نازل گردید که جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری در کتاب محاضرات جلد دوم صفحه ۷۵۸ مخاطب آن را مهربان کاوس دانسته و لکن در کتاب



Immortals که وسیلهٔ Dipchand Khianara در سال ۱۹۸۸ میلادی در هندوستان چاپ و منتشر گردیده مخاطب آنرا جناب مهربان رستم بلبلان از اهالی مریم‌آباد یزد می‌داند علیهذا پس از درج لوح مبارک مورد بحث شرح ترجمهٔ احوال جناب مهربان رستم بلبلان از انگلیسی نیز بنظر خوانندگان عزیز خواهد رسید.

بنام خداوند مهربان

ای مهربان، دوستی از دوستان یادت نمود، امروز آنچه دیده می‌شود گواهی می‌دهد و بندگان را بخداوند یکتا می‌خواند، بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا، نیکوست کسیکه دید و شناخت، آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار، بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش یزدانی دور نمائید چه که او بسیار نزدیک آمده، آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده، بر یکدستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی بگذارید و بگیرید، بگذارید آنچه در جهان دیده می‌شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می‌بخشد آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده، ای دوستان بشتابید بشتابید، بشنوید بشنوید. کردار دستوران مردمانرا از کردگار دور نموده، بجای نیاز آرز نمودار، راه خداوند خدا را گم کرده‌اند، گمراهند و خود را دارای راه می‌دانند، پیشوایانرا گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روزگواهی دهند و بندگانرا بپاک یزدان رسانند.

بگو ای دستوران از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گرائید، آواز بی‌نیاز را بگوش جان بشنوید و بآنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید، امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهتر کسیکه گفتار دانا رانیافت و دوست تازه را در جامهٔ تازه شناخت. دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار، بشنوید ندای گویندهٔ پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید تا شایستهٔ بارگاه آفریدگار شوید، بگو امروز خداوند در انجمن سخن می‌فرماید، نزدیک شوید و گفتارش را بیابید.

گفتار پیک دیدار اوست شما را از تاریکی رهاند و بروشنائی رساند. نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم، این یاد مانند نهالست که بدست بخشش کشتیم زود است که با برگ

و بار تازه بی اندازه پدیدار شود، خداوند خدا چنین فرموده و راه نموده، اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا. (۱۶)

مهربان رستم بلبلان (۱۹۳۸-۱۸۵۳)

مهربان رستم بلبلان مردی ساده و بی آرایش از اهالی مریم آباد یزد بود، در این آبادی جز کار با چهارپایان و مزارع خشک خبر دیگری نبود، شغل زراعت از پدران و اجدادش به او به ارث رسیده بود، مهربان هیچگاه بمدرسه نرفت و فقط بمدت دو سال در نزدیکترین معبد زردشتیان به آموختن اوستا و مختصر سواد خواندن و نوشتن مشغول گردید.

از روزی که بکار کشاورزی اشتغال ورزید هیچگونه تماسی با دنیای خارج و آنچه در او می گذشت نداشت، مهربان ایمان شدیدی بخدا داشت، اغلب به کهکشانش چشم می دوخت و به آفریدگار آسمانها می اندیشید، مناظر طبیعی و زیبائیهای موجود عشق او را به پروردگار دوچندان می نمود. در هر فرصتی بمعبد آتش مقدس می رفت و با جان و دل راز و نیاز می کرد و از مؤبدان راجع بخدا و حضرت زردشت و ارواح مقدسه و ظهور شاه بهرام سؤال می نمود. و با وجود اینکه عامی بود جوابهای مؤبدان او را قانع نمی کرد. گاهی در مورد ظهور موعود شک می کرد و از خود سؤال می نمود که آیا او خواهد آمد؟ و آیا چه موقع ظهور خواهد کرد؟ آیا او مختص ما زردشتیان است؟ و آیا مؤبدان راهنمای ما خواهند بود؟ آیا طبق سنت گذشته زندگی خواهیم کرد و یا زندگی جدیدی خواهیم داشت؟ و از این قبیل سؤالات مرتباً بخاطرش می رسید. یکروز که در مزرعه مشغول کار بود اتفاق جدیدی افتاد و هنگام عصر دو نفر را دید که بطرف او پیش می آمدند، منتظر ایستاد تا رسیدند، آندو مرد با حالی نزار گفتند ما تحت تعقیب اشرار هستیم و جانمان در خطر است تقاضا می کنیم ما را در جائی پناه ده، مهربان بدون هیچگونه مخالفتی آنان را بطویله اش برد و درب طویله را قفل نمود، مدتی نگذشت که عده ای اشرار با قیافه های عصبی و خونخوار فرا رسیدند و از او راجع به آندو نفر سؤال نمودند، مهربان وانمود کرد که کسی را ندیده است و در نتیجه مهاجمین محل را ترک کردند و خطر رفع شد و پناهندگان سلامت از آنجا خارج شدند و مهربان تنها خری که داشت بانان بخشید تا بر آن سوار شوند ولی قبل

از آنکه محل را ترک کنند مهربان دلیل تعقیب آنان را سؤال نمود. آندو جواب دادند بدلیل اینکه معتقد بدیانت بهائی هستیم و حضرت بهاءالله موعود جمیع ملل و ادیان در تبعید و در سجن عکا زندانی است. همچنین اظهار داشتند که قصد دارند بعکا رفته و ضمن زیارت مولای خود از او طلب تأیید نمایند.

مهربان چیز زیادی از حرفهای آنها نفهمید ولی تحت تأثیر جاذبه روحانی آنان قرار گرفت و تقاضا نمود وقتی بعکا رسیدند با کمال مهربانی نام مرا هم نزد او یاد نمایید.

آندونفر مهربان را ترک نمودند و طبق تصمیمی که داشتند برای زیارت وارد عکا شدند و در چند جلسه که بحضور آنحضرت مشرف بودند آنچه را که در ضمیر خود داشتند حضور حضرت بهاءالله معروض داشتند و از بیانات مبارک نیرو و جانی تازه گرفتند و کلیه پیامهای مؤمنین را که سعادت تشرف نداشتند معروض داشتند، وقتیکه هنگام وداع رسید حضرت بهاءالله فرمودند هنوز پیغام‌هایتان را بطور کامل نگفته‌اید، زائرین یکه خورده و با خود فکر کردند که آیا چه مطلبی را فراموش کرده‌اند؟ بالاخره یادشان آمد که پیغام زارع زردشتی که جانشان را نجات داده بود و تقاضا داشت نامش نزد حضرت بهاءالله یاد شود را فراموش کرده‌اند. مسلماً یک دوست و مساعد و کمک خاطره‌انگیز او نمی‌بایست فراموش شود. بهرحال تعقیب اشرار و کمک و مساعدت مهربان را حضور جمال قدم معروض داشتند و بدینوسیله نام مهربان در تاریخ دیانت بهائی مخلد و جاودانی گردید، قلب بامحبت جمال مبارک متأثر شد و فرمودند:

هرکس خدا را دوست دارد باید هم‌نوع خود را نیز دوست داشته باشد. مهربان بهم‌نوعان خود محبت کرد و بآنان پناه داد، او ناجی جانشان شد و خود را سپر بلائی و وارده بر آنان نمود.

دریای معرفت الهی بخروش آمد و جمال قدم لوح مبارک فوق را به افتخار مهربان نازل فرمودند. با وصول لوح مبارک مهربان بهائی مؤمن و فعالی گردید و سرانجام بهندوستان هجرت نمود و دخترش در آنجا ازدواج کرد و نوادگانش هریک بهائی ثابت و خدومی

بودند. شیرین نورانی و شاپور خجستگان از نوادگان او بودند که بعدها هریک در میادین امر خدماتی نمودند. (۱۷)

استاد جوانمرد شیرمرد

جناب استاد جوانمرد رئیس و مُدّرس مدرسهٔ پارسیان یزد که در دوران جمال اقدس ابهی به طراز ایمان مطرّز و لوح مبارک هفت پرشش بافتخار ایشان نازل گردیده است.

استاد جوانمرد در بهار سال ۱۲۶۰ ه ق (۱۸۴۴) میلادی مقارن با ظهور حضرت ربّ اعلی در شهر یزد متولّد گردید، نام پدرش نوذر که یکی از افراد باسواد آنزمان بشمار می رفت و با توجه باینکه در آن دوران مکتب و مدرسه ای برای تحصیل اطفال زردشتی وجود نداشت پدرش در سن هفت سالگی او را بشخصی بنام یادگار که شغلش شال بافی بود سپرد تا ضمن شاگردی بتحصیل مقدماتی مشغول گردد.

جوانمرد ضمن شالبافی ظرف مدّت چند سال تحصیلات مقدماتی ناقص خود را فراگرفت. مدّتی نگذشته بود که مانکجی صاحب از طرف انجمن اکابر صاحبان هندوستان سرپرستی زردشتیان ایران را عهده دار گردید و در مسافرت به یزد جوانمرد را ملاقات و او را کودکی باهوش و مستعد تشخیص داد و در نتیجه ویرا انتخاب نموده و با چند نفر اطفال دیگر برای تحصیل بطهران برد. جوانمرد از سال ۱۲۸۲ ه ق (۱۸۶۵) میلادی در طهران تحصیلات خود را شروع و در مدّت چند سال فارسی و عربی را بخوبی آموخت. در این دوران چون جناب صاحب با عده ای از بهائیان معاشر بود، استاد جوانمرد نیز با احبّای الهی آشنا شد و از ظهور حضرت بهاء الله و طلوع شاه بهرام ورجاوند مطلع گردید و اطلاعاتی در باره امر مبارک کسب نمود، فقط تردیدی که داشت این بود که شاه بهرام موعود بایستی ایرانی نسب و از تخمه حضرت زردشت در آخرالزمان برسالت مبعوث گردد. نه اینکه شخص مذکور از خاندان سیادت و پیرو دیانت اسلام باشد.

بالاخره در سال ۱۲۸۹ ه ق (۱۸۷۲) میلادی پس از اتمام تحصیلات خود به یزد مراجعت نمود و بنا بتوصیه مانکجی صاحب مکتبی در خانه مسکونی خود دایر نموده و

بتعلیم و تربیت کودکان زردشتی مشغول گردید. ضمناً با تخصصی که در نوشتن اسناد مالکیت، وقفنامه و تحریر و قباله و اجازه‌نامه کسب نموده بود بتحریر اسناد مذکور مشغول گردید و بعموم زردشتیان توصیه شده بود که برای نوشتن اسناد و قباله‌های خود با استاد جوانمرد مراجعه کنند تا از درگیری با علمای اسلام و پیچ و خمهای قوانین شرع رهایی یابند. و در حقیقت استاد جوانمرد اولین محضردار پارسی بشمار می‌رود.

استاد جوانمرد با اینکه در طهران از ظهور مبارک مطلع گشته بود ولی بمقام یقین نرسیده و دائماً متفکر و حالش دگرگون بود و برای پی‌بردن بحقیقت بدعا متشبث گردید و طبق رسم متداول در بین زردشتیان مدت ده روز بخواندن دعا و اوستا پرداخت و چون از اعتکاف ده‌روزه نتیجه‌ای حاصل نگردید تصمیم گرفت استغاثه از درگاه قاضی الحاجات را چهل روز ادامه دهد، بدین ترتیب که هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب بیکی از معابد زردشتیان که به الیاس معرف بود رفته و بدعا و مناجات و گریه و زاری می‌پرداخت و بعد از طلوع آفتاب مراجعت می‌نمود. چهل روز گذشت و روز آخر پس از چندساعت دعا و مناجات باحالتی اندوهناک و قلبی محزون مأیوسانه راه خانه را پیش گرفت و چندان راهی نپیموده بود که با دو نفر از مؤمنین اولیه امر مبارک، یکی حاجی میرزا محمد علاقه‌بند و دیگری میرزا یوسف‌خان شیرازی مواجه گردید و پس از احوالپرسی چون از مقصد وی مطلع گشتند و او را مستعد تحری حقیقت دیدند، به اتفاق بمنزل آمده و باب مباحثه و گفتگو را گشودند و پس از چند جلسه مذاکره استاد جوانمرد امر مبارک را تصدیق و بشرف ایمان مشرف گردید.

این واقعه در حدود سال ۱۲۹۱ ه ق (۱۸۷۴) میلادی و در زمانی بود که حدود سی سال از سن استاد جوانمرد می‌گذشت. پس از آن عریضه‌ای متضمن هفت سؤال حضور حضرت بهاء‌الله جل اسمه‌الاعلی معروض داشت که در پاسخ لوح مهیمن و غرائی بنام لوح هفت‌پرسش بافتخار ایشان نازل و در آن لوح بلقب شیرمرد مخاطب گردید.

استاد جوانمرد پس از ۱۳ سال مکتب‌داری در خانه خود با شنیدن خبر فوت پدرش در بمبئی در سال ۱۳۰۳ ه ق (۱۸۸۵) میلادی عازم هندوستان گردید، در هندوستان ضمن

امور شخصی با همکاری یکی دیگر از متمولین زردشتی بنام کیخسرو مهربان او را تشویق به تأسیس مدرسه‌ای در یزد نمود و در نتیجه استاد جوانمرد در سال ۱۳۰۴ ه ق (۱۸۸۶) میلادی به یزد مراجعت و مدرسه کیخسروی یزد را تأسیس نمود که هزینه اداره آن از طرف انجمن پارسیان هندوستان تأمین می‌شد و پس از سه سال مدرسه کیخسروی که بنای آن بخرج کیخسرو مهربان ساخته شده بود آماده بهره‌برداری شد و مدرسه بمحل مذکور منتقل گردید و سالیان دراز استاد جوانمرد در سمت مدیر و مدرس دبستان و دبیرستان کیخسروی انجام وظیفه می‌نمود.

در این دوران استاد جوانمرد بعضویت دائمی انجمن ناصری زردشتیان یزد انتخاب و سمت دبیر انجمن را عهده‌دار گردید. چندی بعد یکی دیگر از زردشتیان بنام خسرو شاهجهان مبادرت بتأسیس مدرسه دخترانه خسروی نمود، استاد جوانمرد و همسرش معلمی و اداره مدرسه مذکور را نیز عهده‌دار گردیده و مدت‌ها بخدمات فرهنگی خود ادامه می‌دادند تا اینکه مدرسه پسرانه خسروی برقابت با مدرسه کیخسروی تأسیس و از استاد جوانمرد خواسته شد که از مدیریت مدرسه کیخسروی استعفا داده و اداره امور مدرسه خسروی را عهده‌دار گردد، استاد جوانمرد این عمل را مغایر با حق‌شناسی نسبت بمؤسّسین مدرسه کیخسروی دانسته و از قبول آن امتناع ورزید. در اینوقت مخالفین موضوع بهائی بودن او را وسیله تحریک عوام علیه او قرار داده و وسیله عده‌ای از او باش قصد جاننش کردند و بطوری اوضاع را بر او سخت گرفتند که شبانه بیکی از قراء یزد متواری گردید و چون محرکین دست از تهدید خود برنداشتند نامبرده به یزد مراجعت و شبانه بطهران عزیمت نموده و در تجارتخانه ارباب جمشید بکار مشغول گردید.

در مدت چهارسال غیبت استاد جوانمرد امور مدرسه کیخسروی مختل و در شرف انحلال قرار گرفت و مؤسّسین آن مجدداً از استاد جوانمرد تقاضا کردند به یزد مراجعت نموده و مدیریت آنرا عهده‌دار گردد. استاد در سال ۱۲۹۲ شمسی (۱۹۱۳) میلادی به یزد بازگشت و تا ده سال دیگر بتدریس و اداره مدرسه کیخسروی پرداخت، مخالفین چون از این راه کاری از پیش نبردند، این بار به انجمن پارسیان هندوستان گزارش دادند که استاد جوانمرد

بابی شده و اگر کار فرهنگی او ادامه یابد کلیه جوانان زردشتی بهائی خواهند شد. لهذا انجمن نماینده‌ای بنام پشوتن جی تاسکار را مأمور رسیدگی به شکایت آنان نمود، شخص مذکور چون شخصی بی‌اراده و زودباور بود تحت تأثیر مغرضین قرار گرفت و بطوری بر استاد سختگیری نمود که نامبرده رنجیده‌خاطر شد و بعد از ۴۶ سال خدمات فرهنگی آخراً امر، در سال ۱۳۰۲ شمسی (۱۹۲۳) میلادی از ادامه خدمت استعفا نمود. در این دوران بود که استاد جوانمرد رسماً به بهائی بودن موصوف و معروف گردید.

بعدها عده‌ای از محصلین برای اینکه از استاد استمالتی نموده باشند بکمک استادشهریار کوچه‌بیوکی که از احبّاء بود مدرسه‌ای در کوچه بیوک یکی از قراء یزد تأسیس نموده و استاد جوانمرد مدیریت آنرا عهده‌دار گردید، ولی چون مفسدین زردشتی از شرارت دست بردار نبودند بعد از دو سال نیز از این کار استعفا نموده و در سن ۸۳ سالگی خود را بازنشست کردند و بالاخره در سال ۱۳۰۷ شمسی (۱۹۲۸) میلادی و در سن ۸۵ سالگی جهان فانی را وداع نمودند و جسدش را به حسین‌آباد چهارفرسخی یزد انتقال داده و با اعزاز تمام بخاک سپردند. از میان احبّای پارسی‌نژاد نخستین کسی است که بآداب بهائی کفن و دفن گردیده است.

علّت اینکه در حسین‌آباد دفن شده بقرار ذیل است:

چند روز قبل از فوتش یکی از دوستانش بنام جمشید بهرام حسین‌آبادی (انوری) بملاقاتش می‌رود و اظهار می‌دارد چون استاد بهائی و مایل است بآداب بهائی کفن و دفن شود. اگر در حضور فرزندان و فامیل وصیت کند و آنها با وسائل نقلیه جسد را بحسین‌آباد برسانند ما در گلستان جاوید دفن می‌کنیم و تعهد محافظت جسد را از دست معاندین زردشتی بعهده می‌گیریم استاد جوانمرد وصیت می‌کند و طبق آداب بهائی دفن می‌شود. با اقدامات جمشید و حمایت محفل روحانی حسین‌آباد تا ۴۰ شبانه روز جوانان بهائی حسین‌آباد مرتباً شب و روز در گلستان جاوید کشیک می‌دادند. و اقدامات زردشتیان و هجوم اوباش برای بردن جسد بدخمه به نتیجه نمی‌رسید. (نقل از خاطرات جمشید حسین‌آبادی که توسط میرزا قابل‌آبادی نوشته شده).

لوح هفت پرسش

بنام گوینده دانا

ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب بخشش جهانرا روشن نمود. از بآء بحر اعظم هویدا، و از هاء هویه بحته، اوست توانائی که توانائی مردم روزگار او را از خواست خود باز ندارد و لشکرهای پادشاهان از گفتارش منع ننماید.

نامه‌ات رسید، دیدیم و ندایت را شنیدیم، در نامه لآلی محبت مکنون و اسرار مودت مخزون از داور بیهمال می طلبم ترا تأیید فرماید بر نصرت امرش، و توفیق بخشد، تا تشنگان دشت نادانی را به آب زندگانی برسانی، اوست بر هر امری قادر و توانا. آنچه از دریای دانائی و خورشید بینائی سؤال نمودی به اجابت مقرون.

پرسش نخستین

نخست پرستش یکتای یزدان را بچه زبان و رو بکدام سو بنمائیم شایسته است، آغاز گفتار پرستش پروردگار است و این پس از شناسائی است، چشم پاک باید تا بشناسد و زبان پاک باید تا بستاید، امروز روهای اهل دانش و بینش سوی اوست، بلکه سویها را جمله رو بر سوی او. شیرمرد از خداوند می خواهیم مرد میدان باشی و بتوانائی یزدان برخیزی و بگوئی، ای دستوران، گوش از برای شنیدن راز بی نیاز آمده و چشم از برای دیدار، چرا گریزانید، دوست یکتا پدیدار، می گوید آنچه را که رستگاری در آنست.

ای دستوران اگر بوی گلزار دانائی را بیابید، جز او نخواهید و دانای یکتا را در جامه تازه بشناسید، و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید و بیاری برخیزید.

پرسش دوم

در کیش و آئین بوده، امروز کیش یزدان پدیدار، جهاندار آمد و راه نمود کیشش نیکوکاری و آئینش بردباری. این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمانرا بجهان بی نیازی رساند، این کیش و آئین دارای کیشها و آئینهاست، بگیریید و بدارید.

پرسش سوم



با مردم روزگار که جدا جدا کیشی گرفته‌اند و هریک کیش و آئین خویشرا بیشتر و بهتر از دیگری دانند چگونه رفتار نمائیم که از دست و زبان ایشان در رنج و آزار نباشیم: ای شیرمردمان رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان، هر دردی در راه او درمانیست بزرگ و هر تلخی شیرین، و هر پستی بلند. اگر مردمان بیابند و بدانند جان رایگان در راه این رنج دهند. این رنج مفتاح گنج است، اگر در ظاهر منکر است در باطن پسندیده بوده و هست. گفتار ترا پذیرفتیم و تصدیق نمودیم چه که مردمان روزگار از روشنائی آفتاب داد محرومند، داد را دشمن می‌دارند. اگر بی‌رنجی طلبی این بیان که از قلم رحمن جاری شده قرائت نما.

الهی الهی اشهد بفردانیتک و وحدانیتک، اسألک یا مالک الاسماء و فاطر السماء بنفوذ کلمتک العلیا و اقتدار قلمک الاعلی ان تنصرنی برایات قدرتک و قوتک و تحفظنی من شر اعدائک الذین نقضوا عهدک و میثاقک، انک انت المقتدر القدير.

این ذکر حصنی است متین و لشکریست مبین حفظ نماید و نجات بخشد.

پرسش چهارم

در نامه‌های ما مژده داده‌اند، شاه‌بهرام با نشانهای زیاد از برای راهنمایی مردمان می‌آید، الی آخر بیان.

ای دوست آنچه در نامه‌ها مژده داده‌اند ظاهر و هویدا گشت. نشانها از هر شطری نمودار، امروز یزدان ندا می‌نماید و کل را بمینوی اعظم بشارت می‌دهد. گیتی بانوار ظهورش منور و لکن چشم کمیاب. از یکتا خداوند بیمانند بخواه بندگان خود را بینائی بخشد. بینائی سبب دانائی و علت نجات بوده و هست. دانائی خرد از بینائی بصر است، اگر مردمان بچشم خود بنگرند، امروز جهانرا بروشنائی تازه روشن بینند. بگو خورشید دانائی هویدا، و آفتاب بینش پدیدار، بختیار آنکه رسید و دید و شناخت.

پرسش پنجم

از پل صراط و بخشش و دوزخ بوده، پیمبران برآستی آمده‌اند و راست گفته‌اند، آنچه را پیک یزدان خبر داده پدیدار شده و می‌شود. عالم بمجازات و مکافات بریا، بهشت و

دوزخ را خرد و دانائی تصدیق نموده و می‌نماید، چه که وجود این دوازده برای آن دو لازم. در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حق است. هر نفسی برضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب، و بعد از عروج روح فائز می‌شود بآنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است. صراط و میزان و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است. حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یک مقام واقف و حق نطق می‌فرماید بآنچه اراده می‌فرماید. هر یک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده‌اند، گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است، امید هست که آنجناب از رحیق وحی الهی و سلسبیل عنایت ربّانی بمقام مکاشفه و شهود فائز شوند و آنچه ذکر نموده‌اند ظاهراً و باطناً مشاهده نمایند.

پرسش ششم:

پس از هشت تن که روان از تن جدا شده به آن سرا شتابد الی آخر. در این مقام چندی قبل از خامه دانش ظاهر شد آنچه که بینایان را کفایت نماید و اهل دانش را فرح اکبر بخشد، براستی می‌گوئیم روان از کردار پسندیده خشنود می‌شود و داد و دهش در راه خدا به او می‌رسد.

پرسش هفتم

از نام و نژاد نیاکان پاک نهاد بوده. ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامهای آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و بر بینائی بیفزاید. آئین یزدان با قوت و نیرو بوده و هست، زود است آنچه از زیان گفته شد در ظاهر دیده شود از خداوند می‌خواهیم ترا بر یاری نیرو بخشد، اوست دانا و توانا. اگر آنجناب سوره رئیس و سوره ملوک را بیابد و بخواند از آنچه سؤال نموده بی‌نیاز گردد و بخدمت امر الهی قیام نماید، قیامیکه ظلم عالم و قوت امم او را از نصرت مالک قدم منع نکند، از حق می‌طلبیم شما را تأیید فرماید بر آنچه سبب بلندی و بقای نام اوست. جهد نمائید شاید بسور مذکوره هم برسید و از لالی

حکمت و بیان که از خزینة قلم رحمن ظاهر شده قسمت برید و نصیب بردارید، البهاء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم و راسخ امین. (۱۸)

همچنین از قلم جمال اقدس ابھی در آثار قلم اعلی بیانات مبارکة زیر نازل گردیده: یا جوانمرد علیک بهاء الله الفرد الاحد، از شیعة شنیعه سؤال نما که ثمره اعترافها بروصایت بلا فصل در یوم فضل که ظهور نیر عدل است چه ظاهر شد و چه نتیجه بخشید... و همچنین می فرمایند:

یا جوانمرد علیک بهاء مالک الایجاد فی المبدأ والمعاد و طوبی لک و نعیمالک بما اتخذت الله نفسک ولیاً...

که ظاهراً مخاطب این آیات بیانات نیز استاد جوانمرد شیرمرد بوده است.

ارباب گودرز مهربان

ارباب گودرز مهربان یکی از احبّای پارسی است که در دوران جمال اقدس ابھی بشرف ایمان به امر حضرت رحمن فائز گردید، ارباب گودرز شخصی مقتدر و متهور بود و هروقت دستوران و معاندین امرالله موجبات اذیت و آزار احبّاء را فراهم می نمودند، ارباب گودرز از احبّاء خصوصاً و از کلیه ضعیفاء عموماً دفاع می نمودند.

ارباب گودرز در اولین انجمن ناصری زردشتیان یزد بعضویت انجمن منصوب و در دفاع از امرالله با دیگر احبّای پارسی موفقیت هائی بدست آورد. و در اواخر حیات رسماً و علناً ببهائی بودن معروف و بخدمات امری مشغول و موفق گردید و مورد عنایات حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه قرار گرفت. در یکی از الواحیکه بافتخاروی نازل گردیده می فرمایند:

ای سرمست جام محبت الله نفحة خوشی که از گلستان معانی منتشر گشته بود بمشام مشتاقان رسید و باعث روح و ریحان گردید، و چون تمعن در فاتحه و قایمه رفت جوهر محبت الله محسوس شد، شب و روز بکوش تا در بندگی و افتادگی و شرمندگی و آزادگی و نیستی و محویت شریک و سهم عبدالبهاء گردی تا دست در آغوش یکدیگر در آستان مقدّس بر تراب عبودیت افتاده طلب عفو و صفح نمائیم... (۱۹)

در لوح مبارک دیگری که بافتخار جناب گودرز مهربان نازل گردیده حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

جناب گودرز مهربان علیه‌بهاء‌الله‌الابهی  
هو‌الله

ای گودرز من، سالاران مرز سپاهی چون هژبران از لشگر روحانیان در پس داری و دژی روئین و برجی آهنین از ملکوت قوت و اقتدار در عقب و آن جهان ابهی، پس اندیشه مکن، تیشه بر ریشه جهل و نادانی بی‌خردان زن و آتش بخیمه و خرگاه افسردگان، آن نفوس مار و مورند و محروم و مهجور و منفور، عنقریب پرتو یزدان شرق و غرب را روشن نماید و از برای آنها جز ندامت و پشیمانی نماند، که چرا پیشگیری نکردند، اما تو پناه بخدا برو ایمن باش. ع.ع (۲۰)

مرحوم گودرز مهربان در حدود سال ۱۳۲۵ ه ق (۱۹۰۷) میلادی صعود نمود و جسد او را در دخمه زردشتیان قرار دادند. دخترش سرور گودرز و دامادش شهریار نوشیروان بامر مبارک مؤمن و بخدمات تبلیغی موفق بوده‌اند.

دینیار بهرام کلانتر

دینیار بهرام کلانتر بعد از کدخدا بهزاد بکلانتری زردشتیان رسید و از طرف فرماندار وقت شاهزاده جلال‌الدوله بلقب امین‌الفارسیان سرافراز شد. در زمان قدیم پست کلانتری شغل بسیار مهمی بود و کلانتر بر همه زردشتیان سروری داشت و انجام امور دیوانی طایفه زردشتی با او بود و مأمور واسطه وصول مالیات جزیه میان دولت و جماعت بود. ارباب دینیار کلانتر در زمان حضور مانکجی صاحب در ایران بکلانتری رسید و آخرین کلانتر زردشتیان می‌باشد و بعد از او پست کلانتری بواسطه الغای جزیه منسوخ گردید.

چون با گذشت زمان و تغییر حکام اثرات ناشی از فرمان صادره از طرف ناصرالدین شاه مبنی بر تشکیل انجمن ناصری زردشتیان و آزادی اعطائی در مورد احوال شخصیه آنان تا حدودی فراموش شده و مظالمی بر اقلیت زردشتی وارد می‌شد و ناگزیر برای رفع آن اقداماتیرا ایجاب می‌نمود، لذا دینیار کلانتر چندبار اقداماتی بعمل آورد و آخرالامر با

تقدیم عریضه‌ای حضور مظفرالدین‌شاه استدعای رفع مظالم وارده را نمود که متن فرمان صادره از طرف ناصرالدین‌شاه در مورد تشکیل انجمن ناصری بتأیید مظفرالدین‌شاه سلطان وقت رسید. و قسمتی از آن بشرح زیر است:

امین و کلانتر زردشتیان یزد و کرمان بنام دینیار بهرام کلانتر ابن مرحوم بهرام از سوی انجمن ناصری زردشتیان یزد پادشاه وقت (مظفرالدین‌شاه) عریضه‌ای تقدیم و شرح حال را بعرض می‌رساند که در اینجا بقسمت مربوط بصدور و تأیید فرمان انجمن زردشتیان اشاره می‌نماید: چون آفتاب عالم‌تاب معدلت شاهانه بر قاطبه طبقات ملت طالع و انوار نصفت خسروانه بر کلیه شعبات رعیت ساطع و تابش عدل آن بالذات ظلمت ظلام ظلم و تندی منتفی و مرتفع است و عالیجاه ملا دینیار کلانتر زردشتی امین و کلانتر جماعت زردشتیان یزد و کرمان از طرف آنها بتوسط وزارت خارجه از بعضی تعدیات فوق‌العاده و بد و سیئه در حق جماعت مزبوره به خاکپای معدلت‌آسای مبارک تظلم نموده، عدل و انصاف ملوکانه مقتضی رفع جور و اعتساف به شرح زیر گردید:

اولاً: متظلمند در سنه ۱۳۰۸ هـ ق از طرف دولت مقرر شد بصوابدید رؤسای خود انجمنی در یزد و کرمان موسوم بانجمن ناصری زردشتیان تشکیل شده در مواقع لازمه بامورات اتفایه ادعائیه خودشان بین‌الجماعه رسیدگی نمایند. برای استحکام امر و استقلالیت انجمن مزبور مستدعی امر و اراده مجدد است. دینیار کلانتر امین الفارسیان. دستور شاهانه بشرح زیر صادر گردید:

البته همانطور که انجمن برقرار است بترتیبات مقرر همان جماعت امورات بین‌الجماعه را تسویه نمایند، ولی اگر یک طرف مسلمان باشد باید حکومت رسیدگی نماید و رفع غائله کند. محل دستخط آفتاب نقطه همایونی. (۲۱)

بدینترتیب دینیار کلانتر فرمان تشکیل انجمن زردشتیان را در سال ۱۳۱۷ هـ ق (۱۸۹۹) میلادی بتأیید مظفرالدین‌شاه رسانید و از ظلم و تعدیات وارده بر جامعه زردشتی جلوگیری کرده است.

ملاّ دینیار کلانتر در دوران حیات خود با توجّه باینکه دارای مقام کلانتری بوده و در بین جماعت موقعیتی خاص داشته، معذالک در کمال حکمت و احتیاط بامرالله خدمت نموده و شرح مختصری از آن در کتاب محاضرات صفحه ۷۵۵ تألیف جناب اشراق خاوری درج گردیده. پسر دینیار کلانتر بنام بهرام هخامنش نیز بامر مبارک مؤمن و بخدمات امری قائم بوده است.

خدایار رستم بلندی

خدایار رستم نیز یکی از اعضاء انجمن ناصری زردشتیان یزد بوده که مؤمن بجمال قدم و بهائی بوده، نامبرده از اسلاف خاندان بلندی است، و شرح حال بیشتری از وی بدست نیامد.

بهمن جمشید

بهمن جمشید نیز یکی از مؤمنین و متقدّمین امر مبارک که بخدمت امرالله قائم بوده است یکی از خدمات ارزشمند وی خرید زمین و چاه شهدای سبعة یزد بوده که آنرا بامر مبارک تقدیم نموده است. بهمن جمشید مکرراً مورد فضل و مرحمت حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه واقع گردیده و در لوحی خطاب بایشان می فرمایند:

بهمن جمشید را پیام جانی برسان و بگو که همواره بیاد شما پرداخته ام و همیشه از خداوند خواسته ام که به بندگی درگاه یزدان سرافراز گردید و مانند چراغ در انجمن یاران برافروزید...

(۲۲)

در آثار قلم اعلی بیانات مبارک ذیل نازل گردیده:

یا بهمن، بهمن را تأیید نمودیم بر اموریکه قدرت عالم عند ظهورش معدوم و مفقود، و پیشوایان را طراً وعده دادیم بآنچه که سبب فرح اکبر بوده از برای مقبلین و منصفین...

که احتمالاً مخاطب بیان مبارک فوق نیز بهمن جمشید بوده که در عهد ابهی مؤمن گردیده است.

خدابنده بهمن

خدابنده بهمن نیز یکی از مؤمنین دوران جمال اقدس ابھی بوده که بعضویت انجمن زردشتیان یزد منصوب گردیده، شرح حال بیشتری از وی بدست نیامد. (۲۳)

رستم خدامراد

رستم خدامراد نیز یکی از اعضاء انجمن ناصری زردشتیان یزد بوده که بامر مبارک مؤمن و یا محب بامرالله بوده است و در انجمن همواره طرفدار و مشکل‌گشای احبای پارسی بوده است و متأسفانه شرح حال بیشتری از وی بدست نیامد.

ملابهرام اخترخاوری

جناب ملابهرام از مؤمنین پارسی در دوران جمال اقدس ابھی بودند که تمام عمر خود را وقف بخدمت امرالله و تبلیغ دین‌الله نمودند. حضرت عبدالبهاء ارواحنافاده در لوحی خطاب به میرزاسیاهش سفیدوش می‌فرمایند:

حضرت ملابهرام رحمت رحمن است و نعمت آسمانی قدر این بزرگوار را بدانید. (۲۴)

نام این بزرگوار بهرام و اسم پدرش بهمن بود که در سال ۱۲۷۵ ه ق (۱۸۵۹) میلادی در مریم‌آباد از قراء حومه یزد متولد گردید. در کودکی پس از تحصیل مختصر سواد فارسی مانند نیاکانش بشغل زراعت مشغول گردید، ولی در دیانت خود که پیروی از حضرت زردشت بود مطالعات زیادی می‌نمود و ضمن اجرای احکام و دستورات دینی بموجب مژده‌های وارده در کتب زردشتیان همواره منتظر موعودهای مزدیسنا در آخرالزمان بود که طبق وعده‌ها و بشارات مندرج در کتب مقدسه، حضرت هوشیدر ماه شاه‌بهرام ورجاوند و دستور پشتون ظاهر گردیده و ضمن غلبه اهورامزدا بر اهریمن، انوار اهورائی جهان خاک را منور نموده و رشک فردوس برین فرماید.

علیهذا با توجه بمعتقداتیکه داشت دائماً مترصد بود که موعودهای منتظر ظهور نماید و بهرکس می‌رسید جوایز خبر جدید می‌شد. تا اینکه یک روز یکی از همسایگانش که از یزد بمریم‌آباد آمده بود شرح شهادت یک نفر بابی را برایش نقل نمود، پس از شنیدن این واقعه ملابهرام نسبت بظهور حضرت باب و فداکاریهای پیروانش کنجکاو گردید. پس از چندی برای زراعت در مزرعه میرزاعیسی‌خان وزیر باتفاق شش نفر از زارعین یزد بطهران

رفت و زیر نظر حاج ملک نامی بامر زراعت و دامداری مشغول شد و ضمن مباحثاتی که با حاجی ملک داشت موضوع شهادت هشتاد نفر بایی که در راه اعتقاد و ایمان محکمی که نسبت بحضرت باب داشتند شنید و این دومین بار بود که ملابهرام مطالبی در مورد حضرت باب بگوشش می‌رسید پس از خاتمه مأموریتش از طهران بکاشان رفت و مدتی در حجره کیخسرو خداداد که یکی از مؤمنین اولیه امر مبارک بود بخدمت پرداخت.

روزی از طرف محمدحسن نواب کاشانی که یکی از اجله احباب بود پاکتی برای کیخسرو خداداد رسید که چون آنرا گشود و از مطالب نامه آگاه گردید حالش دگرگون شد و مدتی بهمان حال ساکت ماند، ملابهرام که نسبت بتغییر حالات ارباب خود نگران شده بود هرچه از موضوع سؤال کرد و علت پریشانی ویرا جويا شد جوابی نشنید، تا بالاخره با توجه با اعتمادیکه کیخسرو خداداد نسبت بشاگرد خود داشت واقعه شهادت حضرت سلطان الشهداء و حضرت محبوب الشهداء که دوتن از اجله احباب بودند در اصفهان برای ملابهرام نقل نمود و این واقعه در سال ۱۲۹۶ هـ ق (۱۸۷۹) میلادی بوده است. و این سومین بار بود که ملابهرام مطالبی در باره ظهور امر مبارک بگوشش رسید.

چون کیخسرو خداداد او را مشتاق شنیدن اطلاعاتی در مورد ظهور امر مبارک دید در خلوت مختصری از تاریخ امر و علائم ظهور و تطبیق آن با امر مبارک و مطالب استدلالی دیگر برایش شرح داد و در نتیجه ملابهرام قدری بامر مبارک نزدیکتر گردید ولی چون کتب و الواح بیشتری در دسترس نبود ملابهرام در درجه ایمان بحد کمال و یقین نرسید، تا اینکه بعد از دو سال و نیم به یزد مراجعت نمود. در یزد ملابهرام با حاجی قلندر آشنا شد و پس از آن با سایر مبلغین منجمله حاجی محمدطاهر مالگیری ملاقات نمود و هر بار که از مریم‌آباد بشهر می‌آمد در مجلس تبلیغی حاجی محمدطاهر شرکت می‌نمود و بالاخره در حدود سال ۱۳۰۰ هـ ق (۱۸۸۳) میلادی بشرف ایمان فائز و بنار محبت الله مشتعل گردید و بلافاصله به امر تبلیغ قیام نمود.

ابتداء با مرحوم رستم خورسند کدخدای مریم‌آباد بمذاکره تبلیغی پرداخت و چند جلسه ایشان را بحضور حاج محمدطاهر برد و پس از مباحثات مفصل ایشان نیز تصدیق امر



مبارک نموده و بطراز ایمان مطرّز شد. پس از آن ملاّبهرام مرتباً باطراف مسافرت نموده و بشارت ظهور جدید را بظالمین حقیقت می داد، در قاسم آباد با جناب نوش صحبت امری نمود و در تفت و رحمت آباد و قراء و قصبات دیگر بانتشار امرالله پرداخت و جمع کثیری از زردشتیان را بسرچشمه ماء معین هدایت نمود.

خانه ملاّبهرام در مریم آباد و بعدها در مهدی آباد مرکز رفت و آمد مبلغین بود و زردشتیانیکه مستعد و مشتاق شنیدن خبر ظهور شاه بهرام بودند در خانه وی مجتمع شده و از سلسبیل عرفان امر الهی بهره مند می شدند. این ایام مقارن با شهادت شهدای سبعة یزد بود که ملاّبهرام خود شاهد فداکاری و جانبازی فدائیان امر حضرت رحمن بود (۱۳۰۸ ه ق ۱۸۹۰ م) در اثر فعالیت‌های تبلیغی ملاّبهرام که عده‌ای از زردشتیان را بامر مبارک هدایت نمود، نتیجتاً معاندین و مخالفین شروع بصدیت و مخالفت با وی نمودند و مترصد بودند که بهانه‌ای را مستمسک قرار داده و به اذیت و آزارش پردازند. از جمله دستور تیرانداز که از مؤبدان بزرگ بود به پیروی از روش علمای اسلام بفرق افتاد در ضرب و جرح و قتل و غارت احبّای پارسی اقدام نموده و سودی عاید خود کند، لذا اسامی ۱۲ نفر از احبّاء را روی کاغذ نوشته و آنرا نزد کدخدای مریم آباد فرستاد که افراد مذکور در ورقه باید تا سه روز دیگر به یزد مراجعه و در محضر من حاضر گردند تا با اتهامات آنان رسیدگی شود.

روز موعود احبّای مزبور در محضر دستور حاضر شدند. وقتیکه دستور چشمش بآنها افتاد با تهدید و تغیر اظهار داشت از دین دررفته‌ها چقدر زیاد هستند، باید دو نفر از شما را کشت و بقیه را دست و گوش برید، تا دیگران پند گیرند و از دین بهی خارج نشوند.

اسفندیار برادر ملاّبهرام اظهار نمود از ما چه خطائی سرزده که باید مستوجب عقوبت باشیم دستور فریاد زد تو خفه شود گناه تو از همه آشکارتر است تو بودی که در ملاء عام پشت تل ریگ دست بلند کردی، پا بلند کردی و نماز بهائی خواندی، آیا جرمی از این بالاتر می شود؟ در این وقت ملاّبهرام وارد صحبت شده و ضمن بیانی حکیمانه بدستور حالی کرد که اگر ما قصد پیروی از حقیقت را نداشتیم می توانستیم در محضر یکی از علمای اسلام حاضر شده و با ادای شهادتین علی الظاهر مسلمان شده و جامه سیاه پوشیده و در

پناه اسلام هرکار زشت و ناروایی را انجام دهیم و در آنصورت شما هم جرأت کوچکترین تعرضی را نداشتید ولی بدانید راهی را که ما انتخاب کرده‌ایم راه حق و حقیقت است که حاضر بهرگونه فداکاری هستیم و در نتیجه خلافی انجام نداده‌ایم. ضمن این بیانات ملاًبهرام زیرکانه بدستور تیرانداز می‌فهماند که این جمع حاضر است تبرعاتیکه هرساله برای آتشکدهٔ مریم‌آباد می‌پردازند تقدیم حضور ایشان نمایند. با وعدهٔ این تعارف دستور خوشحال و راضی شده و از تعقیب موضوع منصرف می‌گردد. در این دوران تحریکات مسلمین و زردشتیان طوری شدت یافت که نزدیک بود جان وی و عده‌ای از احباء بخطر افتد، لهذا بصوابدید حضرات افنان جناب ملاًبهرام بهندوستان هجرت نمود و در بمبئی ساکن شد و ضمن امور خود بامر تبلیغ نیز اشتغال داشت. در اینوقت عریضه‌ای حضور جمال ابهی عرض نموده و اجازهٔ تشرف خواست ولی جمال قدم در جواب امر فرمودند بایران مراجعت نماید، لهذا هنوز یکسال از توقفش در هندوستان نگذشته بود که مجدداً از طریق بندرعباس بایران مراجعت کرد و در مریم‌آباد ساکن گردید و بخدمات امری و کار زراعت مشغول شد.

چندی نگذشت که دختر چهارده‌ساله‌اش بدرود حیات گفت. هنوز در آنزمان گلستان جاوید تأسیس نشده بود و احببای پارسی مجبور بودند اموات خود را طبق آئین زردشتیان در دخمه قرار دهند، ولی دستوران با مخالفتی که با وی داشتند از انجام فرائض مربوطه خودداری می‌کردند و یکی دو روز جسد متوفی در محل باقی ماند، تا اینکه یکی از متقدمین احببای بنام دینیار کلانتر بسرزنش دستوران پرداخت و مؤیدان از کردهٔ خود پشیمان شده و با حضور عده‌ای زیاد فرائض دینی را انجام داده و جسد را بدخمه بردند. ملاًبهرام در برابر عناد و مخالفتی که دستوران بخرج داده بودند بهریک حقّ‌الزحمه‌ای معادل سه برابر آنچه مرسوم بود بدستوران پرداخت و چون عده‌ای بعمل او اعتراض کردند اظهار داشت مبلغ اضافی را که پرداخت نمودم بابت التفات و بزرگواری دستوران است که جسد دختر نازنینم را سه روز در خانه معطل کردند که خوب تسلی پیدا کنم و چون این مطلب را با تأثر فوق‌العاده بیان داشت در قلوب مستمعین طوری اثر نمود که یکی از دستوران بنام بهمن از رفتار و گفتار

ملاّبهرام منقلب گردید و پس از چندی بشرف ایمان فائز شد و بعدها عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت و ضمن آن علت اینکه نام معدودی از پیامبران در قرآن کریم نازل گردیده سؤال نمود و در جواب لوحی بافتخاری نازل شد که مطلعش اینست:

ای بهمن از خدا بخواه که چون ابر بهمن گوهرفشان گردی...

ملاّبهرام فوت دخترش و شرح وقایع را بمحضر انور حضرت مولی‌الوری معروض داشت و در جواب مفتخر بلوح مبارکی گردید. پس از تشکیل انجمن ناصری زردشتیان یزد ملاّبهرام نیز چندی در آن انجمن عضویت یافت.

در این ایام بود که غلامحسین بناتکی یزدی بدستور شیخ جعفر سبزواری با وضع فجیعی بدرجۀ شهادت نائل گردید، بمنظور دادخواهی ملاّبهرام عریضه‌ای حضور علی‌اصغرخان اتابک اعظم معروض داشت و بوسیله آقامیرزا سیاوش سفیدوش که با صدر اعظم رابطه داشت حضور صدراعظم تقدیم نمود، اتابک اعظم بلافاصله رسیدگی نموده و دستور داد شیخ جعفر سبزواری را نفی بلد نموده و از یزد اخراج کنند. ضمناً صدراعظم بلحاظ خصوصیتی که با ارباب جمشید داشت رونوشت مکتوب خود را برای ارباب جمشید ارسال نمود. ارباب جمشید چون از سابقه موضوع بی‌اطلاع بود و ضمناً اعتقاد داشت که زردشتیان نبایستی در اینگونه امور دخالت نمایند مراتب را بانجمن زردشتیان یزد اطلاع داد، در نتیجه اعضاء انجمن ملاّبهرام را محاکمه نموده او را وادار باستعفاء کردند و با این بهانه دوباره دستوران بنای مخالفت را با وی گذاشتند بطوریکه مجدداً با خانواده خود بهندوستان مسافرت نمود و در بمبئی ساکن گشت.

در این دوران ملاّبهرام باب معاشرت را با فارسیان هندوستان گشود و بامر تبلیغ مشغول گردید، چندی نگذشت پرسشنامه‌ای حاوی ۵۲ سؤال نزد وی فرستادند و ملاّبهرام بکلیه سؤالات ایشان جواب نوشت و ضمناً آنرا بصورت رساله‌ای چاپ و منتشر نمود که وسیله‌ای برای ابلاغ کلمه‌الله گردید. ولی این عمل مستمسکی بدست معاندین داد تا بمخالفت با وی برخیزند. تا اینکه روزی مخالفین در بازار ملاّبهرام را محاصره نموده و او را بشدت

مضروب نموده و سدره و کشتی را که علامت زردشتیگری بود از تنش بیرون آوردند و ملاًبهرام سراپا برهنه بسمت منزل خود فرار نمود.

بعد از این وقایع دومرتبه ملاًبهرام بایران مراجعت نمود و در یزد مسکن گزید، و این در زمانی بود که جلال الدوله برای بار دوم بحکومت یزد منصوب گردید. ملاًبهرام در این دوران با جلال الدوله آشنا شد و چندبار در جمع حکام و رجال دولت صریحاً به تبلیغ امرالله پرداخت و سؤالات آنرا بدون هرگونه بیم و هراس پاسخ گفت. ملاًبهرام در سال ۱۳۲۰ هجری قمری و یکسال قبل از ضوضای معروف یزد بخدمت جلال الدوله درآمد و در مزرعه ملکی وی بنام عباس آباد با عده‌ای از احبّای پارسی بزراعت و تعمیرقنوات و احیای اراضی موات پرداخت ولی هنوز یکسال نگذشته بود که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳) میلادی ضوضای یزد شروع شد و ۸۴ نفر از احبّای مخلص و خدوم یزد و توابع جام شهادت نوشیدند و بلقay محبوب خود پیوستند. انقلاب و اغتشاش بتدریج بحومه یزد نیز سرایت نمود و عده‌ای از اشرار به عباس آباد محل سکونت ملاًبهرام و دیگر احبّای پارسی سرازیر شدند و جان این جمع مظلوم در معرض خطر حتمی قرار گرفت، تا اینکه بطور معجزه‌آسایی جناب ملاًبهرام از خطر نجات یافته و شبانه بسمت کاشان و طهران متواری گردید. ولی با توجه بسابقه‌ای که با ارباب جمشید در مورد دادخواهی از شهادت آقاغلامحسین بناتکی داشت از روبرو شدن با ارباب جمشید خودداری می نمود تا اینکه میرزاسیاوش سفیدوش که مدتها مباشر و مقرب ارباب جمشید بود ملاًبهرام را بحضور ارباب برد و در این ملاقات مشارالیه با کمال رأفت و محبت وی را پذیرفت و او را در خانه خود مسکن داد و بدین ترتیب جزء خدام ارباب جمشید درآمد و حدود چهارده سال با صداقت و امانت در دستگاه ارباب جمشید بخدمت مشغول گردید.

در این اوقات لوح مبارک زیر از یراعه حضرت مولی الوری بافتخار ملاًبهرام نازل گردید:

هوالله

ای بهرام آسمانی، در ره یزدان بلا و جفا مانند باران بر تو ریخت، از هرطرف هدف تیر محن و آلام گشتی، اموال از دست برفت و تن و جان به تعب افتاد و عاقبت مجبور هجرت

از وطن گشتی و به مصیبت و محن تن در دادی و مؤمن ممتحن شدی و حال در طهران سرگشته و سرگردانی و بی‌سروسامان، ای کاش من بجای تو بودم، زیرا من در بلای قدیمم و تو در جفای جدید، مثل مشهور است، لکن جدید لذّه، باری غم مخور غمخوار تو جمال ابهی است، محزون مباش تسلّی بخش تو حضرت اعلی، باید از شرور اهل غرور فتور نیاری بلکه بر شوق و وله و شور بیفزائی، آهنگ را بلندتر کنی و ترانه زیر و بم را به ملکوت جمال قدم رسانی، یاران آسمانی چون ستم بینند پای را محکم کنند و قوّت متانت و مقاومت ظاهر نمایند، تحمل تیغ و شمشیر کنند و نعره یابهاء الابهی بملکوت ائیرسانند الحمدلله تو پهلوان این میدانی و تهمتن این رزمگاه، شکر کن خدا را تا شادمانی و کامرانی در جهان جاودانی حاصل گردد. ع (۲۵)

در سال ۱۳۳۵ هـ ش ملاّبهرام اجازه تشرّف بساحت حضرت مولی‌الوری یافت و برای زیارت مولای عالمیان عازم کوی جانان گردید و بلقay حضرت عبدالبهاء مشرف شد و مورد عنایات لاتحصی قرار گرفت. ضمن تشرّف یکروز حضرت عبدالبهاء در محضر احباب ملاّبهرام را مخاطب قرار داده و با تبسم فرمودند:

ای بی‌مروت ای بی‌انصاف تو خیلی بی‌مروتی، خیلی بی‌انصافی، باعث زحمت دستوران و مؤبدان شده‌ای، دستوران عیش می‌خواهند، گذران می‌خواهند، قاطرسواری می‌خواهند، تو شوکت و ناز و نعمت از دستوران بریدی، خیلی بی‌انصافی.

روزی دیگر ملاّبهرام میرزا حیدر علی اصفهانی را واسطه قرار داد تا از محضر مبارک استدعا نماید کلمه ملا را از اول اسمش حذف نمایند، به ازاء این مرحمت حاضر است کلیه احباب را مهمانی بدهد، در جواب حضرت عبدالبهاء فرمودند:

ملاهای خوب هم داشتیم و چون ما خود او را باین اسم معروف کرده‌ایم تغییر دادنش هم مشکل است.

ملاّبهرام پس از مرخصی از حضور مبارک بطهران مراجعت نمود و در دستگاه ارباب جمشید بخدمت ادامه می‌داد تا اینکه ارباب جمشید ورشکست شد و امورش مشوش گردید. ملاّبهرام مدتی نیز در اداره مالیه و خالصجات و ارزاق طهران بکار مشغول بود تا

اینکه در سال ۱۳۴۹ ه ق (۱۹۳۳ م) در سن ۷۴ سالگی جهان فانی را وداع گفت و در گلستان جاوید قدیم طهران واقع در امیرآباد مدفون گشت. (۲۶)

الواح مبارک زیادی باعزاز جناب ملابهرام نازل گردیده منجمله مناجات زیر از قلم اعلی بافتخاروی عَزَّ نَزول یافته است:

پروردگارا مهربانا پادشاهها دادرسا حمد و ثنا و شکر و بهاء ترا سزاست که گنج شناسائی را در دل ودیعه گذاردی و لطیفه وجود را از آب و گل برانگیختی، توئی توانائیکه قوت و شوکت عباد ترا ضعیف نمود و لشکر غفلت و عسکر غرور و ثروت ترا از اراده باز نداشت، در حینی که سهام ضغینه و بغضاء از جمیع جهات طیار باستقامت تمام قائم و بماینبغی قائل. ظلم فراعنه ترا از گفتار منع نکرد و قهر جبابره از اراده غالبه منع نساخت. ای پروردگار دستوران را راه نما و بجنود دانائی و علم لدنی مدد بخش شاید عباد ترا براه راست و خبر بزرگ بشارت دهند و فائز نمایند. ای کریم نورت ساطع و امرت غالب و حکمت نافذ اولیائت را از دریای بخششت محروم مساز و از برای هریک از قلم عنایت آنچه الیوم سزاوار فضل توست مرقوم نما و مقدر فرما. توئی توانا و توئی دانا و بینا. ای پروردگار دستوران را آگاه نما تا باگاهی خود غافلین را آگاه نمایند و گمراهان را براه آرند، تا کلّ در ظل قباب عظمت و سدره رحمت جمع شوند و بشنوند آنچه را که قوه سامعه از برای آن بظهور آمده و مشاهده نمایند آنچه را که قوه باصره از برای آن موجود گشته. امر امر تو و جانها قربان تو" (۲۷).

جناب ملابهرام همواره مورد عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء ارواحنا فدا بودند و الواح زیادی بافتخار ایشان نازل گردیده که هریک دارای شأن نزول مخصوصی می باشد و در مجموعه الواح مبارکه بافتخار بهائیان پارسی درج گردیده و در اینجا بدرج لوح مبارک زیر اکتفاء می گردد:

هوالبهی

ای اخترخاوری، آنچه در نامه های آسمانی پدیدار خواهد شد مطمئن باش دانه چون اندر زمین پنهان شود راز آن سرسبزی بستان شود. تو کمی درنگ کن، از آهن و این سنگ چنان

پرتو آتشی پدید گردد که کیهان آتشکده مهر یزدان شود. تو خوش باش و شیفته یار مهوش، تا در میان راستان بنده آستان و پاسبان گردی. جانت خوش باد و دلت شادمان. ع  
در آثار قلم اعلی و الواح نازله از کلک اطهر جمال قدم جل ذکره الاعظم بیانات مبارکه زیر خطاب به بهرام عزّ نزول یافته است:

يابهرام قد ذکرک العلام مرّة بعد مرّة وجعل ذکره کنز لک فی الملکوت ..."

و همچنین می فرمایند:

یابهرام از حضرت زردشت سؤال نمودی، او من عندالله آمده و بهدایت خلق مأمور، نار محبت افروخته ید اوست، با نار محبت الهی و کتاب اوامر و احکام ربّانی آمد، ولکن حزب غافل مقامش را ندانستند و ظهورش را نشناختند. حزب شیعه نظر بغفلت و نادانی روش نمودند، سبحان الله اهل ایران مع استعداد از عرفان حقایق امور حق محرومند ... یا بهرام به یقین مبین بدان اول با نار از نزد یار آمد و عنصر محمود را مشتعل نمود، ثانی را مقرر در نار دادند. العلم عند ربّک هو الحقّ علام الغیوب" (انتهی).

و همچنین می فرمایند:

بنام گوینده پاریسی

یابهرام روز دیدار آمد، آفتاب قذاتی الوهاب می گوید: و آسمان لقد اتی الرحمن ذاکر، امروز نور آفتاب حقیقت عالم را احاطه نموده دریاها را گفتار دیگرست و دفاتر دانش را ذکر دیگر... " (۲).

که این سه بیان مبارک نیز احتمالاً مخاطب آن ملا بهرام اخترخاوری بوده است.

شاپور مهرشاهی

اریاب شاپور که در رفسنجان بشغل بزازی و پیلهوری مشغول بوده و در دوران جمال قدم جلّ اسمه الاعظم به امر مبارک مؤمن شده و به بیان مبارک زیر مخاطب گردیده است:

یا شاه پور افرح بما اقبل الیک وجه القدم من شطر سجنه الاعظم و ذکر بما ینبغی به عرفه

بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا انّ ربّک هو المشفق الکریم ... (۲۸)

در دفتر خاطرات جناب اردشیر هزاری چنین آمده است.

ارباب شاه‌پور عاشق تبلیغ بود و همواره در بین پارسیان به تبلیغ مشغول بود و در اثر مخالفت و ضدیت اهالی مجبور شد زن و فرزند خود را در یزد گذاشته برای امرار معاش برفسنجان عزیمت نماید. یگانه پسرش ارباب برزو (صاحب گراندهتل قزوین) چنین حکایت کند که پدر من در رفسنجان گوشه کاروانسرای منزل گرفته و با مختصر سرمایه‌ای قماش تهیه نموده بطور دوره‌گردی می‌فروخت پس از مدتی الاغی خریداری نمود و یکی از احبای رفسنجان بنام محمدعلی پدر علینقی که دکان بزازی داشت قدری جنس بعنوان نسیه باو می‌دهند که بار الاغ نموده برای فروش به دهات ببرد، در این مسافرت تعدادی کتاب امری از قبیل کتاب ایقان و مقاله سیاح و الواح دیگر را نیز در دستمالی بسته و در گوشه خورجین نهاده بود. در بین راه بدو نفر دزد برخورد می‌کند که تمام اثاثیه او را با الاغش می‌برند و حتی جیبش را هم خالی می‌کنند و شاهپور با دست خالی و شکم گرسنه پای پیاده بشهر بر می‌گردد و نزد جناب محمدعلی بزازی می‌رود و او را از جریان امر آگاه می‌کند. جناب محمدعلی ناراحت نشده از او پذیرائی نموده و او را در دکان خود بکار مشغول می‌کند و علاوه بر تأمین مخارج او هرماه مبلغی باو می‌دهد که برای عائله‌اش به یزد بفرستد و البته جریان دزدی را بکسی اظهار ننموده و شکایت نمی‌کند زیرا در آن دوران کسی بداد احبّاء نمی‌رسید و اگر مال دزدی پیدا می‌شد و می‌دانستند مال بهائی است آنرا پس نمی‌دادند.

یکسال از این واقعه گذشته بود که دو نفر سارق بشهر آمده در بازار سراغ ارباب شاهپور را می‌گیرند و جلو دکان بزازی وی آمده و ابتدا بصورتش خیره شده و بعد از سؤال و جواب و نشانی یکدیگر را شناختند. دزدان علت آمدن خود را شرح داده اظهار می‌دارند که دو جلد کتاب موجود در خورجین را بعلت بیسوادی بیکی از افراد باسواد ده دادیم و شبها بخانه او رفته و برای ما می‌خواند هرچه بیشتر می‌خواندیم خوشحالت‌تر می‌شدیم چون تمام مطالب دلالت بر ظهور موعود می‌نمود تا اینکه بفکر تحقیق افتادیم و بخود گفتیم پیدا کردن حقیقت از تمام لذات و ثروت دنیا بهتر است از این رو سراغ شما آمدیم که اولاً بسؤالات ما جواب بدهی و ثانیاً قیمت کلیه اجناس خود را تعیین کنی تا آنرا بپردازیم. جناب شاهپور



از این واقعه متأثر شده شکر الهی را بجا می‌آورد و ماجرا را برای صاحب مغازه تعریف می‌کند. روز بعد دزدان آمده و صورت اجناس مسروقه را جناب شاهپور در اختیارشان می‌گذارد و آنها را در بازپرداخت بهای آن مخیر می‌نماید. اما آنها کیسه پولی از کمر باز کرده بدون چانه زدن قیمت اجناس را می‌پردازند و بعد خواهش می‌کنند کتابهای موجود در خورجین را داشته باشند. جناب محمدعلی صاحب مغازه دو نفر دزد را بمنزل خود دعوت کرده و دو روز مهمان او بودند و در ضمن چند نفر از احبابی مطلع را دعوت کرده که با آنها مذاکره کنند پس از رفع اشکالات خواهش می‌کنند اجازه دهند آن شخص باسواد ده که کتابها را برایشان خوانده بود دعوت کنند تا او هم آمده و اشکالاتش رفع شود، پس از چندی او نیز بشهر آمده و پس از مذاکره با احباب هر سه نفر مؤمن شده و بده مراجعت می‌کنند و باعث تبلیغ عدّه‌ای از اهالی ده می‌گردند و این واقعه برای ارباب شاهپور خارق‌العاده بوده که چگونه گبری در گوشه کاروانسرائی در رفسنجان موجب هدایت جمعی بصراط مستقیم گردد.

آنکه باشد با چنین شاهی حبیب هرکجا باشد چرا افتد غریب

در دوران جمال اقدس ابهی عدّه دیگری از پارسیان هم بشرف ایمان فائز گردیده که جمعی در پرده حکمت بوده و عدّه دیگری شرح حال و خدمات آنها بدست نیامده است، برای نمونه شخصی بنام جمشید مؤمن بامر جمال اقدس ابهی بوده و به بیانات مبارکه زیر مخاطب گردیده است:

یا جمشید ذرهم فی خوضهم یلعبون انا لله و انا الیه راجعون ... یا جمشید از جمیع جهات بلایا وارد و رزایا نازل و مظلومیّت این مظلوم بشانی ظاهر که صاحب یکی از جراید باعثسافی قیام نموده که در عالم شبه و مثل نداشته ... (۲۹)

که متأسفانه شرح حال جناب جمشید بدست نیامده و لازمست مورّخین و محققین گرامی زوایای ناشناخته تاریخ این امر اعظم را تفحص نموده و دستاوردهای خود را در تاریخ ثبت و برای آیندگان بیادگار گذارند.

همچنین فرد دیگری بنام رستم در عهد ابھی قلبش بنور ایمان بامر جمال اقدس ابھی منور گردید و لوح مبارک زیر بافتخار وی عزّ نزول یافت. که شخص مذکور نیز شناخته نشده و شرح حال و نحوه اقبال جناب رستم مذکور بدست نیامد.

بنام یکتا خداوند بی همتا

ستایش پاک یزدان را سزااست که بخودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از هستی او نمودار گشته.

ای رستم انشاءالله بعنایت رحمن مرد میدان باشی تا از این زمزمه ایزدی افسردگانرا برافروزی و مردگانرا زنده و پژمردگانرا تازه نمائی، اگر باین نار که نور است پی بری بگفتار آئی و خود را دارای کردار بینی.

ای رستم، امروز نمودار کرم ذره را آفتاب کند و پرتو تجلی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید. بگو ای دستوران باسم من عزیزید و از من درگریز. شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را می شناختید.

ای رستم بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید. بگو ای کوران جهان پناه آمده روز بینائی است، بینای آگاه آمده، هنگام جان بازی است. در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید. جز حضرت رحمن احدی بر آمرزش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست کسیکه هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا درگذرد.

بگو ای دستوران محبوب عالمیان در زندان شما را به یزدان می خواند از او بپذیرید و بلا یای بی پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده از او مگریزید، از دشمن دوست نما بگذرید و به دوست یکتا دل بندید.

بگو ای مردمان، برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزیند اوست پسندیده. بگو ای دستوران کردار احدی امروز مقبول نه مگر نفسیکه از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و بسمت یزدان توجه نموده، امروز روز راست گویان است که از خلق گذشته اند و بحق پیوسته اند و از ظلمت دوری جسته بروشنائی نزدیک شده اند.

ای رستم گفتار پروردگار را بشنو و بمردمان برسان. (۳۰)

ماستر خدابخش رئیس

ماستر خدابخش یکی از دانشمندان و معاریف زردشتی است که در سال ۱۸۶۵ میلادی در قریه نرسی آباد یزد متولد شد، پدرش بهرام در سال ۱۸۷۰ با خانواده خود به هندوستان هجرت نمود. ماستر خدابخش در مدت توقف خود در بمبئی که حدود ۱۴ سال طول کشید در مدرسه ملافیروز "بتحصیل زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و گجراتی و زند و پهلوی و اوستا و سنسکریت همت گماشت و در معارف و علوم زمان خود بطوری ترقی نمود که در بین زردشتیان زبانزد خاص و عام گردید. ماستر خدابخش در سال ۱۸۸۴ بایران مراجعت نمود و در یزد در مدرسه کیخسروی بتدریس زبانهای خارجی پرداخت. پس از چندی بعصویت انجمن زردشتیان یزد انتخاب گردید. و ترجمه مکاتبات و پاسخ بنامه‌های خارج از کشور را عهده‌دار بود. همچنین وظیفه پاسخ‌گوئی بافراادیکه در مورد دیانت زردشتی سؤالاتی داشتند و حل مشاکل دینی و ترتیب انجام احکام و تکالیف شرعی را بعهده داشت. و در دوران تصدی وی در امر تعلیم و تربیت جوانان و آداب زردشتیان در اجرای احکام و دستورات اصلاحاتی بعمل آمد. کتاب گلدسته چمن آئین زردشت را از زبان انگلیسی ترجمه و با اضافه نمودن تفاسیری تألیف و منتشر نموده و ضمن تحریر این کتاب بشارات ظهور موعود و زمان طلوع حضرت سیوشانس را صریحاً بیان نموده و بسمع زردشتیانیکه منتظر ظهور موعود مزدیسنا بودند رسانید. چنانکه در بیان انجام جهان می‌گوید:

واقعه آخرشدن دنیا، معاصر دوره حاضر خواهد بود، در آن وقت واپسین سوشیانس ظهور خواهد کرد و تازگی جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهریمن را از بن خواهد کند و همه روانان تیره‌کاران را از دوزخ بیرون آورده پاک خواهد نمود...

در سال ۱۳۱۵ ه ق (۱۸۹۷) میلادی در مورد امر مبارک از ماستر خدابخش سؤالاتی نمودند و نامبرده جوابی مشروح و مفصل نگاشته که طبع و نشر شده و در رساله جوابیه

ماسترخدا بخش ضمن دفاع از امرالله شمه‌ای از معتقدات اهل بهاء و پاره‌ای از احکام و دستورات دیانت بهائی را بدون هرگونه حب و بغضی شرح داده است. (۳۱)

در سال ۱۳۳۶ ه ق (۱۹۱۸) میلادی که احبای پارسی در یزد بجای دخمه گلستان جاوید تأسیس نمودند و اولین متصاعد الی الله را بآئین بهائی کفن و دفن کردند و در نتیجه مواجه با مخالفت و فساد و تهدید دستوران گردید، بطوریکه عوام را وادار به تخریب حصار گلستان جاوید و آتش زدن درب آن نمودند، در اینوقت ماسترخدا بخش منشی و عضو مؤثر انجمن زردشتیان یزد بود و رسماً از بهائیان طرفداری و عمل دستوران را تقبیح نموده و مرتکبین را مورد تعقیب قرار داده و همواره اعتقاد داشت که دستوران نادان و از آئین حضرت زردشت بیخبرند.

باین سبب دستوران و متعصبین زردشتی علم مخالفت علیه وی برافراشتند و برای قتل ماسترخدا بخش کمر همت بر بستند، تا اینکه در سال ۱۹۱۸ میلادی وسیله شخصی بنام فریدون، ژاندارم کرمانی آن فاضل ارجمند را هدف گلوله قرار داده و مقتول نمودند.

پس از شهادت ماسترخدا بخش لوح مبارک زیر از کلک اطهر حضرت عبدالبهاء صادر گردید که قسمتی از آن بشرح زیر است:

از شهادت ماسترخدا بخش بسیار محزون و دلخون شدیم ولی یقین بدانید که چون محبت به بهائیان داشت آنجان پاک در جهان روشن بی پایان غرق دریای عفو و غفران گردد، و پرتو ایزدی او را روشن نماید. و علیکم و علیکن البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس (۳۲)

شرح تأسیس گلستان جاوید در یزد در سال ۱۹۱۸ میلادی و صدور الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء مبنی بر تأیید تشکیل شرکت گلستان در سال ۱۹۲۰ و تخریب حصار و باتش کشیدن درب آن وسیله دستوران و استفتاء از دستور کیخسرو رستم کرمانی و اختلاف آراء بین دستوران یزد و کرمان و تهیه وقفنامه وسیله استاد جوانمرد شیرمرد و تأیید آن وسیله مجتهدین و علمای اسلام در کتاب یار دیرین نوشته میرزا سیاوش سفیدوش مفصلاً درج گردیده (۱).

ماسترخدابخش در دوران حیات خود خدمات زیادی به احبّاء و دوستان بهائی نمودند منجمله در سال ۱۳۲۱ ه ق (۱۹۰۳) و در دورانیکه در ضوضای یزد عدّه‌ای از اشرار بر احبّای مظلوم حمله نموده و ۸۴ نفر را شهید نمودند ماسترخدابخش عدّه‌ای از احبّاء منجمله برادران اخوان الصّفا را در منزل خود پناه داده و آن عالم جوانمرد از دوستان الهی بکمال رأفت و مهربانی پذیرائی و محافظت نموده و مدّتها تا رفع غائله در محل مذکور مخفی بوده‌اند. در این مورد نیز حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه می‌فرمایند:

ماستر خدابخش و احبّای زردشتی در حفظ و حراست احبّای الهی نهایت زحمت و مشقت را کشیدند، من منتهای رضایت را از ایشان دارم و از درگاه احدیت استدعای عنایت در حقّ ایشان نمایم.

میرزا مهربان رئیس

میرزا مهربان رئیس فرزند بهرام و برادر ماسترخدابخش یکی از مؤمنین بامر حضرت بهاءالله جل ذکروه الاعلی است که در سال ۱۲۴۷ شمسی (۱۸۶۸) میلادی در نرسی آباد یزد متولّد شد و قبل از رسیدن بسن بلوغ با فامیل خود بهندوستان مسافرت کرد و در آن دیار به تحصیل پرداخت. پس از اتمام تحصیلات بنا به پیشنهاد انجمن اکابر صاحبان پارسیان با برادر خود ماسترخدابخش برای اداره و تدریس در مدرسه کیه‌خسروی به یزد آمد و مدّت ۲۱ سال بشغل تعلیم و تربیت پرداخت، چندی نیز بعنوان مدیر و مُدرس مدرسه خسروی بکار پرداخت. میرزا مهربان علاوه بر تحصیلات فارسی، زبان انگلیسی و عربی و گجراتی را بخوبی می‌دانست و بالاخره پس از ۵۱ سال خدمات فرهنگی جهان فانی را وداع گفت. پس از شهادت برادرش ماسترخدابخش حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه مناجات زیر را باعزازوی نازل فرمودند:

جناب مهربان رئیس علیه بهاءالله الابهی

هوالله

ای پروردگار دستوران بدمنش مظهر بخشش ماسترخدابخش را بظلم و جفا شهید نمودند و ناپدید کردند. این جان پاک جانفشانی نمود و بمیدان قربانی شتافت این شخص محترم را

سرحلقه شهیدان کن و سرور روحانیان فرما و در ملکوت ابهی تاج و دیهیم بخش و افسر عزت ابدیه بر سر نه، زیرا سزاوار این بخشایش است.

ای پروردگار جانیکه از این صدمه زیست نموده بجهان تو شتافت شایان الطاف و مستحق اسعاف، و بهرام دردمند که مصیبت پسر دید و شهادت خدابخش را تحمل نمود و به اوج بخشش و آمرزش تو شتافت، این نفس مصیبت دیده را در جهان خویش بزرگوار فرما. ای قوی توانا، آن نفوس جفاکار سزاوار کیفر و عقوبت شدیدند، هرچه بیشتر بمانند بیشتر ستم نمایند، آن نفوس ستمکار را پایدار مدار. توئی مقتدر و توانا. ع ع

ششم جمادی الثانی ۱۳۳۸ ه ق (۳۳).

بدین ترتیب نام ماسترخدابخش در دفتر روزگار برای همیشه مخلد و جاوید گردید.

زنده و جاوید ماند هرکه نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

استاد کیومرث وفادار خرمشاهی

جناب استاد کیومرث دانشمند و فاضل و ادیب و سخنران و شخصیت برجسته جامعه زردشتیان و اهل خرمشاه یکی از قراء یزد بوده که در سال ۱۲۲۸ یزدگردی (۱۸۵۹) میلادی متولد گردید. وفادار پدر کیومرث کشاورزی فقیر و بینوا بود و در عین حال برای تعلیم و تربیت فرزند خود اهمیت زیادی قائل بود و چون در آن زمان مکتب و مدرسه‌ای وجود نداشت او را در خانه دینیار کلانتر بخانه‌شاگردی گماشت تا ضمن کار خواندن و نوشتن را آموخت، پس از آن وارد مدرسه خصوصی استاد جوانمرد شد و طبق برنامه تنظیمی دروس معموله را آموخت و سپس مدتی در تحریر اسناد شرعی و عرفی نزد استاد جوانمرد مشغول بکار بود و در این زمینه مهارت لازم را کسب نمود، در ۱۷ سالگی بهندوستان رفت و ضمن کسب و کار بتحصیلات خود ادامه داد و پس از پنجسال به یزد مراجعت نمود و با توجه به سوابقی که داشت استاد جوانمرد ویرا بمعاونت خود برگزید و بعد از یکسال و نیم استاد جوانمرد امور دبستان را با استاد کیومرث واگذار نموده و عزم مسافرت هندوستان کرد.

چون در آنزمان تحصیل در دبستان خصوصی مستلزم پرداخت شهریه قابل ملاحظه‌ای بود برای رفع این تبعیض استادکیومرث نیز بهندوستان سفر نمود و باتفاق استادجوانمرد ثروتمندان پارسی را تشویق بتأسیس مدرسه کیخسروی یزد نمودند و در خرمشاه هم مدرسه‌ای بهمت خدادا رستم خرمشاهی بوجود آمد، بدین ترتیب استادجوانمرد با حقوق سالانه ۳۰۰ روپیه از ماسترخدابخش مأمور تدریس اوستا و زبان پهلوی و انگلیسی گردید.

بتدریج شاگردان استادکیومرث روبافزایش گذاشت و از ۳۳۰ نفر افزون گردید. مدتی بعد استادکیومرث مبادرت بتأسیس مدرسه دخترانه خرمشاه نمود. استادکیومرث اطلاعات وسیع و حافظه‌ای سرشار و هوشی عجیب داشت و آیات قرآن و کلمات قصار و اشعار فارسی را از حفظ داشت و هنگام سخنرانی با بیانی شیوا بکار می‌برد. در هنگام نطق و خطابه آوازی رسا و گیرا داشت و شنوندگان را مجذوب خود می‌نمود.

بعد از شهادت ماسترخدابخش محرکین قتل او وسیله نامه‌ای استادجوانمرد و استادکیومرث را نیز تهدید بقتل نمودند، لذا استادکیومرث از یزد متواری شده بهندوستان رفت و اندکی قبل از مرگ خود بایران مراجعت نمود و در سال ۱۲۹۰ یزدگردی (۱۹۲۱) میلادی دار فانی را وداع گفته و بجهان باقی شتافت. (۳۴)

در مورد ایمان استادکیومرث بامر مبارک در شرح حال ملابهرام اخترخاوری مندرج در کتاب مصابیح هدایت جلد دوم بگفته ملابهرام، استادکیومرث یکی از احباب و محبین بامر مبارک بوده است. در کتاب خاطرات جناب اسفندیار مجذوب در شرح حال مؤمنین و محبین بامر مبارک نقل گردیده

استادکیومرث که تا آخرین نفس معلم مدرسه خرمشاه بود ناطق و شاعری زبردست بود. و در کتاب محاضرات جلد دوم صفحه ۷۵۵ در شرح حال اعضاء انجمن زردشتیان یزد که بامر مبارک مؤمن و یا محب بوده‌اند نام استادکیومرث ذکر گردیده است، آنچه مسلم است اینکه هرآینه استادکیومرث مؤمن بامرالله هم نبوده ولی محب و دوستدار امر جمال رحمن بوده و در کلیه اقدامات استادجوانمرد شیرمرد و ماسترخدابخش همگام و نقش اساسی

داشته است، و احتمالاً علت اینکه تهدید بقتل گردیده اقدامات و اعتقاداتی مشابه ماسترخدا بخش بوده است.

از قلم جمال اقدس ابهی بیان مبارک زیر نازل گردیده:

یا کیومرث امروز منظر اکبر بنور مالک قدر منور، ندای الهی از هر جهت مرتفع. قد وردنا علینا من البأساء ساء ما لم یرد علی احد... " که مخاطب این بیان مبارک معلوم نمی باشد و احتمالاً می تواند استاد کیومرث و یا کیومرث برادر ملا بهرام باشد.

شرح حال جمشید بهرام حسین آبادی (انوری)

جناب جمشید فرزند بهرام در سال ۱۸۶۶ میلادی در حسین آباد یکی از قراء رستاق یزد متولد گردید از اوایل کودکی مانند نیاکانش بشغل زراعت و دامداری مشغول شد ولی چون از استعداد و هوش خدادادی برخوردار بود خواندن و نوشتن را آموخت. اوستا را بخوبی فرا گرفت و زندگانی خود را توسعه داد.

طرز ایمان (نقل از تاریخ خطی میرزا قابل آبادی)

زمستان سال ۱۸۷۸ مردی معمم که بلباس اهل علم آراسته وارد محله زردشتیان حسین آباد رستاق می شود و در نزدیک جمشید که مشغول تهیه آذوقه برای گوسفندانش بوده کنار آفتاب می ایستد. ساعتی بعد جمشید ضمن خدا حافظی اظهار میدارد در این ره کاروانسرا وجود ندارد. تازه واردین به مسجد و یا منزل کدخدا می روند. ضمناً تعارف منزل خودش نیز می کند و می گوید ولی ما زردشتی هستیم. میهمان محترم منزل جمشید را ترجیح می دهد. او را بمنزل برده پدرش که مشغول خواندن اوستا بوده معرفی می نماید.

بهرام پس از اتمام اوستا به میهمان خوش آمد می گوید. او نیز با کسب اجازه از بهرام یک دعای خودش می خواند (یکی از مناجات های حضرت بهاء الله) مناجات در اعماق روح بهرام اثر می گذارد. فوراً جمشید را احضار و می گوید برادرانت را خبر کن اینجا بیایند (بهرام ۷ پسر و یک دختر داشته) پس از ساعتی ۷ برادر در حضور پدر حاضر می شوند. از میهمان محترم خواهش می کند یکی از دعاهايش را بخواند. مناجات دیگری تلاوت می کند بهرام خطاب بفرزندانش می گوید. من ستاره ریزان که علامت ظهور شاه بهرام موعود



زردشتیان است بچشم خود دیده‌ام. این دعاها کلام حضرت محمد نیست. کلام شاه بهرام موعود ما است شما باید تحقیق کنید او را بیابید و بندگی مرا نیز بعرض برسانید زیرا مدت عمر من کوتاه است. این آقا از پیروان شاه بهرام است صلاح نمی‌داند خود را معرفی کند بهرام بمدت قلیلی درگذشت.

در نهم شوال ۱۳۰۸ هجری قمری جمشید بهرام و نوشیروان مهربان شهدای سبعة یزد را بچشم خود دیدند. دریافتند دین جدیدی ظاهر شده به بتجارتخانه حاجی وکیل الدوله برای تحقیق رفتند. آنها را بنزد ملا بهرام فرستادند. جمشید وصیت پدر را با برادران مذاکره و مرتباً با نوشیروان مهربان بمنزل ملا بهرام می‌رفتند و مذاکرات تبلیغی را بسمع برادران می‌رساند در همان سال جمشید و دوستش بشرف ایمان فائز گردیدند. (تاریخ ظهور الحق جلد هشتم خیلی مختصر باین مطلب اشاره می‌کند)

در آن موقع حسین آباد یکی از مراکز بزرگ زردشتیان در ناحیه رستاق یزد بود. جمشید پس از ایمان همت به تبلیغ برادران و منسوبین و دوستان زردشتی نمود. برای این منظور خانه‌اش را مرکزی برای اجتماع احباء و سکونت مبلغین آنزمان مانند حاجی محمد طاهر مال‌میری ملا بهرام اخترخاوری، میرزا قابل آبا ده‌ای، اخوان الصفا و نوش آبادی قرار داد نه تنها بتدریج زردشتیان حسین آباد (بغیر از یک خانواده) مؤمن شدند بلکه عدّه‌ای از مسلمانان از جمله ۲ ملاً و روضه‌خوان آن دهات نیز ایمان آوردند.

در سال ۱۳۲۴ هجری قمری جناب مهربان خدا بخش که بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف بوده یاد دوستانش می‌نماید لوح مبارک ذیل بافتخارشان نازل گردید.

بواسطه زائر مهربان خدا بخش بمبائی جناب جمشید بهرام، جناب اردشیر بهرام، و جناب داراب نوشیروان (جمادی‌الاولی ۱۳۲۴)

هو الله

ای یاران عزیز این عبد جناب زائر مهربان بدل و جان ستایش یاران نماید که آن نفوس بعرفان پاک یزدان فائز و بمحبت دلبر آسمانی افروخته و مشتعل، لهذا سزاوار عنایتند و مسح ظهور محبت من نیز گواهی این شخص آگاه را قبول نموده و بنگارش این نامه

پرداختم و از خدا خواهم که دوستان پارسی روز بروز بر حقیقت پرستی بيفزایند و با جهانیان در نهایت محبت و راستی و دوستی معامله و رفتار نمایند تا موهبت الهی از هر جهت احاطه نماید و سبب ظهور کمالات موهوبه انسانی گردد.

و علیکم التحية والثناء ع

جمشید باتفاق دوستش نوشیروان مهربان در اوایل سال ۱۹۰۹ میلادی آهنگ کوی دوست نمودند و بفیض لقای حضرت عبدالبهاء مشرف گردیدند و در نوروز ۱۹۰۹ میلادی هنگام استقرار عرش مطهر حضرت اعلی در جبل کرمل سعادت حضور داشتند.

روزی جمشید از محضر مبارک طلب تأیید برای برادرانش می نماید لوح مبارک ذیل بافتخارشان عزّ نزل یافت.

بواسطه جناب جمشید بهرام زائر جناب مهربان بهرام جناب اردشیر بهرام، جناب نوش بهرام، جناب خدارحم بهرام، جناب خدامراد بهرام و خود جمشید بهرام.

هو الله

ای دوستان راستان جناب جمشید وارد و نام برادران خویش برد و خواهش یاد آنمشتاقان کرد برادر باید چنین خوشرو و خوشخو و نازنین باشد که در چنین مقامی یاد برادران افتد و خواهش بخشش بی پایان نماید ای کاش هر برادری چنین بود پس شما بشکرانه این عطا دمدم بر محبت و ولا بيفزائید و بیکدیگر ارتباط و انعطاف شدید حاصل نمائید تا حکم یکنفس یابید و نفسی بی رضای یکدیگر بر نیارید برادر موافق عزیزترین آفاقت بجهانی آرزو و همچنین ملاحظه کنید که کلّ مؤمنید و موقن و ثابتید و ممتحن. این نعمت عظمی اعظم عطیة حضرت کبریاست. هر دم سزاوار هزار شکرانه است. جانتان خوش باد ع

احبای الهی در آن هنگام فضل و عطا موقعیت را محترم شمرده خواسته های خود را معروض می داشتند که در پایان به نمونه های آن خاطرات اشاره می شود ضمناً عبودیت پدرش بهرام و وصیت آن مرحوم را معروض می دارد حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "او عندالله از مؤمنین محسوب است".

پس از مراجعت با روحی جدید قیام با اجرای دستورات مبارک راجع بحظيرة القدس . گلستان جاوید و حمام نمودند بطوریکه در سال ۱۳۲۸ هجری قمری محفل روحانی حسین آباد را تشکیل دادند و اعضای آنرا کتاب ظهورالحق جلد هشتم اشاره می نماید. یکی دیگر از احبای الهی هنگام تشرف یادی از دوستانش می نماید قسمتی از لوح مبارک که مربوط به جمشید بهرام حسین آبادی است ذکر می شود.

چون بآن کشور رسی جناب آقا جمشید حسین آبادی را از قبیل عبدالبهاء نهایت اشتیاق ابلاغ دار و بگو، ای جمشید امیدوارم که در بزم محبت الله وحید و فرید گردی و در میدان رزم روحانی جنود نفس و هوی را چنان در شکنی که جشن نوروزی برپا شود و بر اهریمن فیروزی یابی.

پس از دریافت لوح مفهوم جمله و جشن نوروزی برپا شود و بر اهریمن فیروزی یابی را درک نمی کرده تا اینکه مدت کوتاهی بعد روزی نماینده زردشتیان هندوستان در یزد بحسین آباد وارد و باتفاق جمشید برای امتحان بدبستان پسرانه بمعلمی نوشیروان مهربان می روند. محصلین بهائی الله ابهی می گویند نماینده زردشتیان می پرسد این بچه ها بایی هستند جواب می دهند خیر، بهائی هستند مجدد سؤال می کند آیا سدره و کشتی پوشیده اند؟ جواب می دهند سدره و زئار از مراسم زردشتیان است. بهائیان نمی پوشند. فوق العاده عصبانی می شود که ما برای محصلین بهائی پول نمی دهیم. جمشید جواب می دهد ما احتیاجی به پول شما نداریم هرکس مدرسه را تأسیس کرده بودجه آنرا نیز تأمین می نماید. نماینده انجمن به یزد مراجعت و به انجمن زردشتیان شکایت می نماید. جناب جمشید بهرام و جناب نوشیروان مهربان معلم دبستان را به انجمن که در دبیرستان کیخسروی یزد تشکیل می شده دعوت می نمایند بحث دینی آغاز و جواب قانع کننده بآنها داده می شود. ناگهان دستور رستم تیرانداز (صداقت) بجمشید و مقدّسات دینی اش ناسزا می گوید. جمشید می گوید دو نفر حق حیات ندارند یکی من که دعوت شما را قبول کردم و برای مذاکره دینی و هدایت شما باینجا آمدم. دوم دستور رستم تیرانداز که رهبر دینی است و زبانی که برای ستایش خداوند و پیامبران او است به پیامبر خداوند فحش و ناسزا می گوید.

از جای خود بلند شده بطرف دستور می رود که فوراً دستور فرار می کند و سایر اعضا کوشش کردند او را آرام کنند و روانه حسین آباد نمایند.

بعد از آن دستورها می خواستند بهرنحوی ممکن است با تطبیع علمای اسلامی حکم قتل جمشید را بگیرند تا جماعت پارسی نژاد جرأت نکنند بهائی شوند برای جلب نظر انجمن زردشتیان طهران گزارشی تهیه، مهر و امضاء می گردد منشی انجمن استاد جوانمرد شیرمرد که در خفا مؤمن بوده قبل از ارسال نامه گوشه آن می نویسد "جنگ دینی" انجمن زردشتیان طهران از اینکه تازه با آزادی رسیده بودند صلاح نمی دانند. برای یزد جواب مینویسند هرچه زودتر وسایل آشتی جمشید حسین آبادی و انجمن فراهم شود (رهبر دینی زردشتیان را دستور می گویند)

ارباب کیخسرو بانی دبیرستان کیخسروی بنا بسوابق دوستی با جمشید با اتفاق دو نفر دیگر بمنزلش در حسین آباد می روند از جمشید می پرسد می دانی برای چه باینجا آمده ام؟ جواب می دهد بلی برای عذرخواهی از بنده. ولی این آشتی شرط دارد. ارباب می گوید هر شرطی است قبول دارم. اظهار می دارد عصرآباد دهی است با آب شور ساکنین آن عده ای زردشتی و عده ای بهائی پارسی نژاد احتیاج بیک آب انبار دارند. ارباب جواب می دهد اگر مباشرت و سرپرستی را قبول کنی من موافقم. با همت جمشید و پول ارباب کیخسرو آب انبار ساخته می شود و موقوفه خریداری میگردد. آب انبار که مرتباً از آب گوارا و شیرین پر می شد مورد استفاده عموم قرار داشت.

پس از این اتفاق معنی لوح حضرت عبدالبهاء که می فرمایند: "جشن نوروزی برپا شود و بر اهریمن پیروزی یابی" را درک می کند. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء را به ارباب کیخسروی نشان می دهد که دستورها (علمای دینی زردشتیان) غیر زردشتی را اهریمن خطاب می کنند. از فحوی لوح مبارک درک من اینست که اهریمن خودشان هستند که مردم را از حق و حقیقت دور می نمایند.

جناب جمشید و دوست همیشگی اش نوشیروان مهربان مورد عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء بودند و از قلم اطهر الواح ذیل بافتخارشان نازل گردیده است:

بواسطة جناب اسم الله عليه بهاء الله الابهي جناب نوش و جمشيد دو زائر عليهما بهاء الله  
الابهى

حسين آباد احببى پارسى عليهم بهاء الله الابهي  
هو الله

اي ياران عبدالبهاء هزاران شكر حضرت بي نياز را كه در عبوديت آستان مقدس همراز  
شديم و در نعوت و محامد حضرت احديت هم آهنگ و هم آواز گشتيم سرور عظيم يافتيم  
كه در بندگى سهيم و شريكيم و شادمانى و كامرانى جستيم كه در اين سبيل قرين و نديميم  
الطاف بي پايان ملاحظه نمايد كه اين جمع پريشان از آن يار بي نشان نشان يافت.  
الحمد لله در ظل رايه تقديس بهم پيوستيم و در حلقه عاشقان در آمديم و هريك خريدار  
يوسف حقيقي گشتيم الطاف بي پايان است و موهبت بي حد و شمار. پس کدام يك را  
شكرانه نمائيم خفته بوديم نسيم گلشن هدايت وزيد بيدار شديم. غافل بوديم ندای  
ملكوت رحمانيت رسيد هوشيار گشتيم نابينا بوديم بينا كرد. بيمار بوديم شفا بخشيد. گمراه  
بوديم هدايت كرد. مستغرق ظلمت بوديم روشنائى داد. بيسر و سامان بوديم ملجأ و پناه  
عنایت فرمود. ذره فانی بوديم آفتاب آسمانی پرتو انداخت. قطره نابود بوديم بحر وجود  
موج زد. بی نوا بوديم گنج روان عنایت فرمود. خاک بوديم پرتو تابناک رسيد. زمينى بوديم  
موهبت آسمانى جلوه نمود. پس بايد بزبان و دل و جان در شكرانه الطاف اقرار بفتور و  
قصور نمود و عفو و بخشايش موفور طلبيد. جز اين چاره اى نه و بغير از اين عذرى آماده  
نيست. اوست بخشنده و آمرزنده و مهربان.

و عليكم البهاء الابهي ع

يزد حسين آباد جناب نوشيروان و جناب جمشيد عليهما بهاء الله الابهي  
هو الله

اي دويار نازنين، الحمد لله يار دلنشين و منجذب نور مبین و سيراب از عين يقينيد. ثابتيد و  
راسخ و مستقيميد و نابت. ياران حسين آباد از مخلصيند و جانفشان در سبيل دلبر آسمان و  
زمين. عبدالبهاء مفتون ايشان است و ممنون از روش و سلوک آنان. زيرا اسم اعظم را

بندگان صادقند. و جمال قدم را خادمان موافق جز رضای حق آرزویی ندارند غیر از اشتغال بنار محبت الله کامی نجویند فیا طوبی لهم هذا الفضل العظیم و یا بشری لهم هذا الفوز المبین و یا فوزاً لهم من هذا الفضل العظیم. این عبد در شرف حرکت باقلیم فرنگ لهذا وقت تنگ است یاران روحانی را باین مختصر تصدیح می نمایم و تأیید می جویم و توفیق می خواهم.  
ان ربی لهوالرحمن الرحیم. عع

جناب جمشید در امور عام المنفعه همیشه مشوق و پیشقدم بود در بین اهالی آن ناحیه محبوبیت داشت و او را مردی خیر، باشهامت و درستکار می دانستند.

احبای حسین آباد تا سال ۱۳۳۸ هجری قمری موفق باتمام ساختمان حظیره القدس، حمام بهائی و گلستان جاوید در آن قریه شدند و اولین بهائی پارسی نژاد آقای جوانمرد شیرمرد از یزد با همت جناب جمشید و حمایت محفل روحانی در حسین آباد دفن و جسد او محافظه شد. جناب جمشید در سال ۱۹۲۸ با فرزندش نشاط اجازه تشرّف بارض اقدس حاصل کرد در ژانویه ۱۹۲۹ از طریق بمبئی عازم شد. وقایع و خاطرات مسافرت بارض اقدس و بمبئی را بدینقرار بیان فرمودند.

هنگامیکه بهندوستان رسیدم بمن خبر دادند مهربابا که عده ای از جوانان پارسی نژاد را بهندوستان برای تحصیل برده در عوض تدریس آنها را بریاضت واداشته و شستشوی مغزی می نماید. ادّعی پیغمبری کرده و تعالیمش مخلوطی از دیانت زردشتی و مرتاضین هندی است چون نوهام و نوه برادرم در جمع آنها بود تصمیم گرفتیم بهرنحو ممکن است بهائی زاده ها را بایران برگردانم.

به محل اقامت مهربابا که خارج از بمبئی در نقطه کوهستانی قرار داشت رفتیم. نگهبان اظهار داشت ملاقات با مهربابا باید با اجازه کتبی باشد و کسب اجازه دوماه طول می کشد. اظهار داشتم فرصت ندارم همین امروز باید ملاقات کنم بزور متوسّل و از کوه بالا رفتم نگهبان محلّ اقامت نیز ممانعت کرد گفتم سرنوشت همکارت را پائین کوه دیدی آیا مایل هستی بهمان سرنوشت دچار شوی؟

مهربابا از پشت پنجره به نگهبان اشاره کرد که بگذار بیاید. من و مهربابا در ایران یکدیگر را می‌شناختیم. اظهار داشتم آمده‌ام نوۀ خودم و نوۀ برادرم را بیرم مهربابا حرف نمی‌زد با اشاره با منشی گفتگو کرد که بگویند این محصلین نفری چهارهزار روپیه بدهی تحصیلی دارند. به مهربابا گفتم تو در ایران حرف می‌زدی حال چطور شده حرف نمی‌زنی؟ افراد گنگ و گاو حرف نمی‌زنند از ایندو کدام شده‌ای. بازهم حرفی نزد در هر صورت گفتم نوشته می‌خواهم موقعی که پول آوردم بچه‌ها را بمن تحویل می‌دهی نوشته را گرفتم به سفارت ایران و انجمن زردشتیان که مخارج مدرسهٔ مهربابا را می‌پرداختند هردو شکایت کردم و کپی نامهٔ مهربابا را بهردو دادم با ملاقات‌هایی که با سفارت ایران نمودم حکمی از سفارت خطاب بانجمن زردشتیان بمبئی و مهربابا صادر شد که محصلین ایرانی را باید بایران برگردانند و تحویل پدر و مادرشان بدهند و رسید گرفته برای سفارت بفرستند. فقط افرادی که آنجا کار می‌کنند اگر بخواهند با اولادشان بمانند مانعی ندارد.

حدود ۶۰ نفر از جوانان پارسی نژاد که عده‌ای بهائی زاده بودند بایران برگردانند و عدهٔ مریدان مهربابا منحصر بآن ۱۰ الی ۱۵ نفر می‌شد که آنجا کار می‌کردند. چون در این کار بعلت ضیق وقت بزور متوسل شدم نگران بودم اگر حضرت ولیّ امرالله سؤال فرمودند و حقیقت را بعرض مبارک رساندم آیا مقبول واقع می‌شود یا نه؟

بمحض ورود و زیارت مولای محبوب پس از استفسار از احوال احبّای ایران فرمودند در هندوستان چکار کردید اطاعتاً جزئیات واقعه را شرح دادم. چون دفاع از امرالله و حفظ جوانان بهائی بود عمل مقبول واقع شد. روزی دیگر در حضور زائرین فرمودند جناب جمشید جریان مهربابا را برای دوستان شرح بده مجدد گزارش دادم.

۱۹ روز سعادت حضور داشتم و از طرف حضرت ولیّ امرالله مأموریت یافتم برای ملاقات احبّای عدسیّه بروم. پرسیدم حظیرهٔ القدس شما کجا است جواب دادند نداریم با کسب اجازه از حضرت ولیّ امرالله و همّت احبّای عدسیّه زمین حظیرهٔ القدس تهیّه و مقدمات ساختمان فراهم گردید. در مراجعت بایران از طریق بغداد موفّق بزیارت احبّای بغداد و جمعی از دوستان آن سامان گشتیم. سپس بطهران وارد شدیم.

نمونه‌هایی از خاطرات جمشید انوری در موقع زیارت حضرت عبدالبهاء :

خواهری داشتم بنام شیرین ۲ سال از من بزرگتر بود مدتی پس از ازدواج از هردویا فلج شد شوهرش زردتشی ولی با کمال دلسوزی از او مراقبت می‌نمود و هیچ موقع با خواهرم مستقیماً راجع بدیانت بهائی صحبت نکردم و شوهرش هم تا سال ۱۹۰۹ مؤمن نشده بود. هنگامیکه عزم زیارت داشتم برای خداحافظی بمنزل خواهرم رفتم سه متر کرباس قهوه‌ای رنگ کم‌ارزش که خودش بافته بود در دستمال کوچکی بست و بمن داد که حضور مبارک تقدیم کنم. برای اینکه او خوشحال شود گرفتم. وقتی بهندوستان رسیدم عده‌ای زائرین از آنجا بما ملحق شدند. در جمع آنها زنی متمول بود که هدیه تقدیمی خود را در بقچه‌ی عالی بسته بود بما نشان داد، کت و شلوار فاستونی اعلا با ساعت طلا و زنجیر طلا دکمه‌های پیراهن و سردست تماماً طلا. با خود فکر کردم آن هدیه‌ی ارزان‌قیمت کرباس یزدی را چگونه تقدیم کنم و روز اول که بحضور رفتیم هرکسی هدایای خود را در بیت مبارک بر روی میز گذاشتند. روز اول هدیه‌ی خواهرم را نبردم زیرا کم‌ارزش بود و نمیدانستم آیا مؤمن است یا خیر؟ بقیه‌ی هدایا تقدیم شد. پس از زیارت و اظهار عنایت بهمگی، نصایح مبارک در باره‌ی عمل بهائی و امانت و صداقت و درستکاری بود. احساس کردم مخاطب منم. روز بعد هنگام زیارت مشاهده شد هدایا بر روی میز است هدیه‌ی خواهرم را روی میز گذاشتم. در این هنگام عربی بدرب بیت مبارک آمد. حضرت عبدالبهاء آن بقچه‌ی عالی که محتوی ساعت و دکمه‌های طلا بود بدون اینکه باز کنند بعرب دادند پس از اتمام بیانات مبارک آن کرباس هدیه‌ی خواهرم را برداشته بخادم بیت فرمودند از این پارچه برای من قبا بدوزند. روزیکه حضرت عبدالبهاء آنرا پوشیده بودند بی‌اختیار گریه کردم که هدیه‌ی خواهرم مورد قبول واقع شده. وضع حالش را بعرض مبارک رساندم دریای رحمت الهی بجوش آمد و لوح ذیل بافتخارش نازل گردید.

بواسطه‌ی جناب جمشید بهرام زائر

کنیز حق شیرین بهرام خواهرزائر

هو الله



ای کنیز الهی شادباش شادباش که از این جهان فانی آزادی و بدرگاه احدیت بی نیاز  
پرنیاز. صدهزار بانوهای عالم محروم شدند و تو محرم راز گشتی و با مرغان گلشن الهی  
همدم و همراز شدی بر از حضرت بی چون پی بردی و بعالم آسمانی راه یافتی جانت خوش  
باد ع ع

از فحوای لوح مبارک دریافتم خواهرم مؤمن است و بزودی عالم فانی را وداع خواهد  
گفت. بمحض مراجعت از سفر ارض اقدس بدیدنش رفتم تنها بود پرسیدم آیا تو بهائی  
هستی گفت بلی. پرسیدم چه کسی ترا تبلیغ کرده؟ جواب داد موقعیکه می آمدی با شوهرم  
راجع بدیانت بهائی صحبت می کردی و دعا می خواندی من از اطاق خودم گوش می دادم  
دریافتم اینها کلام خداوند است ایمان آوردم ولی جرأت اظهار بکسی را نداشتم. خداوند  
بقلب من آگاه است.

اظهار شد حال که مؤمن هستی شاد باش که بزودی از سختی های این زندگی خلاص  
می شوی سه دفعه لوح را برایش خواندم بر دیده نهاد و بوسید بعد لوح را بمن داد تا  
نگهداری کنم. (اصل لوح در ایران بود)

فقط عمل پاک و خالی از ریا و تظاهر مقبول درگاه الهی است.

چون در کار زراعت و احداث قنات آب بخوبی وارد بودم شبی فکر کردم در بعضی نقاط  
دامنه کوه کرمل درختان وجود دارد لابد این درختان ریشه اش در جایی بآب رسیده که  
زنده می مانند. صبح زود به تنهایی در دامنه جبل کرمل گردش کردم شاید بتوانم منبع آن را  
پیدا کنم و با احداث قناتی دامنه کوه کرمل مشروب شود این خیالات در مغزم بود و بر روی  
آن فکر می کردم. عصر بحضور رفتیم. حضرت عبدالبهاء در باغ بیت زیر درختان نارنگی  
مشی می فرمودند. مرا به تنهایی احضار فوراً بحضور رفتم. ضمن بیانات فرمودند شما بامور  
زراعتی وارد هستی، تعظیم کردم. در ایران شما از قنات و چشمه برای مشروب استفاده  
می کنید، مجدد تعظیم کردم بعد فرمودند درست است که ریشه درخت اگر آب بآن نرسد  
خشک می شود ولی با وسایل امروزی شما نمی توانید منابعی که درختان کوه کرمل از آن  
استفاده می کنند پیدا نمائی (مضمون بیانات مبارک است) حالم تغییر کرد نزدیک بود

نقش بر زمین شوم که آنچه در مغزم خطور کرده حضرت عبدالبهاء بیان فرمودند. با دست مبارک یک نارنگی از درخت چیده عنایت فرمودند که بخورم پس از خوردن نارنگی بحال عادی خود برگشتم بعد فرمودند این زمین بهتر است یا زمین طهران. جواباً عرض نمودم. این زمین مرکز میثاق بر روی آن مشی می فرمایند زمین طهران زادگاه جمال مبارک است. با لبخند ملیح مرا شاد فرمودند.

دانستم که آنچه در مغزم خطور می کند حضرت عبدالبهاء بآن واقف و آگاه است و باید در جمیع مواقع او را ناظر بافکار و اعمال خود بدانم.

روز وداع هرکس رجائی داشت بعرض می رساند و بفضل مورد قبول واقع می شد. چون نوبت بمن رسید فرمودند هرچه می خواهی از آستان جمال مبارک طلب کن. دعا می کنم مستجاب شود. رجا کردم اگر فرزندانم در ظلّ امر بودند و بر عهد و میثاق الهی ثابت و بخدمت قائم عزّت و آبرو و حیثیت آنها روز بروز زیادتر گردد و اگر قرار است آنی از ظلّ امر منحرف شوند نابود شوند. خودم نیز با حسن خاتمه از این عالم بروم و هرچیز باعث سستی ایمانم شود از من بگیرد.

روز بعد موقعیکه برای خداحافظی بحضور رفتم فرمودند از آستان مقدّس چه طلب نمودی؟ در حضور زائرین خواسته های خود را عرض کردم فرمودند: مرحباً دعا می کنم مستجاب شود.

پس از مراجعت بایران و زندگی با شکست هائی روبرو شدم ولی راضی به قضای الهی، همسر و ۲ فرزندان جوانم مریض شدند و با تلاش زیاد برای درمان آنها بفاصله یک هفته درگذشتند. سال بعد قافله شترهایم که با کالای تجارتي از طهران می آمدند مورد دستبرد دزدان قرار گرفت همه از دست رفت ولی شاکر برضای الهی که حکمت این امتحانات بر من معلوم نیست.

تذکر برای فرزندانم. اگر طالب شرف و آبرو هستند باید به میثاق الهی ثابت و بخدمت امر قائم باشند.

۴ \_ شرح استقرار عرش مطهر حضرت اعلی در جبل کرم که عیناً در تاریخ درج است و تکرار آن لزومی ندارد.

جناب جمشید بافتخار دریافت دو توفیق از طرف حضرت ولی امرالله مفتخر گردید که حاشیة آن توافقی بخط مبارک موشح و بعنایات و بشارات امیدبخش مزین است.  
توفیق اول:

یار معنوی امیدوارم اسباب سفر و زیارت بسهولت فراهم گردد و آنجناب بآنچه آرزوی مقررین است فائز و نائل گردید و در جمیع احوال در ظلّ عنایت غنی متعال محفوظ و مستریح باشید.

بنده آستانش شوقی

توفیق دوم:

یار معنوی ایام زیارت و مؤانست در این جوار پرانوار از یاد نرفته و نخواهد رفت در احیان توجه و مناجات یاد آن حبیب را نمایم و از حضرت واهب العطا عون و عنایت طلبم تا آنجناب و متعلقین کلّ بآنچه اراده الهیه است منور گردید و بخدمات جلیله ای بعتبه مقدسه فائز و مفتخر شوید مطمئن و دلشاد باشید.

بنده آستانش شوقی

جناب جمشید از سال ۱۳۲۸ هجری قمری (۶۷ بدیع) تا پایان عمر در محفل روحانی عضویت داشت و در سومین کانونشن ملی سال ۹۳ بدیع بعنوان نماینده رستاق شرکت نمود و در سال ۱۰۴ بدیع در سن ۸۲ سالگی جهان فانی را وداع گفت. و با احترام تمام در گلستان جاوید حسین آباد دفن گردید. در تشییع جنازه اش عدّه کثیری از یار و اغیار از حسین آباد، دهات اطراف و شهر یزد شرکت نمودند خدمات و اقدامات او بتدریج و اعتلاء امرالله در موارد عام المنفعه همواره بیاد خواهد ماند.

فرزندان و بازماندگان جناب جمشید و برادرانش کلیه مؤمن و بخدمت امرالله قائم بوده و هستند. در این انقلاب اخیر سه نفر از این خانواده شربت شهادت نوشیدند.

۱ \_ جناب هوشمند انوری فرزند نشاط نوه جمشید بهرام در افریقا.

۲ \_ دوشیزه مونا محمودنژاد نواده دختری جناب مهربان بهرام در شیراز

۳ \_ سرکار طاهره سیاوشی (ارجمندی) نوه دختری جناب خدارحم بهرام در شیراز. یادشان همواره گرامی باد.

بواسطه جناب آقاجمشید

جناب زائر ارجمند اخوی ایشان علیه بهاءالله

هوالله

ای دل آگاه پناه عالمیان درگاه اله است و ملجأ و ملاذ آدمیان عتبه مقدسه پروردگار، پس شکرانه نما که بدرگه حضرت یگانه رسیدی و طلب تأیید خویش و بیگانه نمودی و ایامی چند با این دردمند بسر بردی و عاقبت بوطن مألوف رجوع نمودی چون بآن کشور رسی جناب آقاجمشید حسین آبادی را از قبیل عبدالبهاء نهایت اشتیاق ابلاغ دار و بگو ای جمشید امیدوارم که در بزم محبت الله وحید و فرید گردی و در میدان رزم روحانی جنود نفس و هوی را چنان درشکنی که جشن نوروزی برپا شود و بر اهریمن فیروزی یابی جناب کیومرث بهمن را رخ روشن نما و جان و دل بنفحه محبت الله گلزار و چمن کن تا در انجمن رخشنده و در افق عرفان ستاره درخشنده گردی بجناب هوشنگ مهربان مهربانی کن و باخلاق و روش یزدانی ترغیب و تشویق نما، جناب خدامراد رستم را ببشارت الهی مسرور و مشعوف نما و جناب نوشیروان مهربان را بدل و جان طالب فیض حضرت یزدانم و جناب شهیار وفادار را بنهایت محبت کامکار خواهم و جناب مهربان بهرام را مانند بهرام درخشنده گی جویم و جناب منوچهر مهربان را پیامی از دل و جان رسانم و ضمیر سلامت را نهایت مسرت جویم و دولت و خدامراد را حصول مراد طلبم و بانوی اردشیر را از دست ساقی عنایت شهد و شیر خواهم و فرنگیس مهربان را مظهر الطاف حضرت یزدان جویم و سرور بهرام را عنایت عزیز علام جویم و جناب ملا بهرام را از قبیل این گمنام نهایت اشتیاق ابلاغ دار هر دم که بخاطر آید جان و دل بهجت جوید و سرور حاصل گردد فی الحقیقه بنده جان فشان جمال قدم است و عبد آستان اسم اعظم. فانست و باقیست فانی از هوی و هوس خویش باقی بالطف جمال ابهی. و علیه التحیه و الشان ع

یزد حسین آباد

جناب آقا جمشید بهرام حسین آبادی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

دوست عزیز مهربان، عریضه شما در پیشگاه حضور امنع وارد و بلحاظ اقدس مقصود عالمیان حضرت ولی امر الله روحی لاجبائه الفداء فائز تعلقات روحیه و انجذابات قلبیه آنحبيب باوفا از معانی آن مشهود و ظاهر لهذا جای شکرانه و سرور است اذن حضور ببقعه نوراء بانجل جلیل آقامیرزا نشاط تمنا و استدعا نموده بودید بشارت باد که این آرزو میسر و این مقصد حاصل فرمودند مأذون حضورید، حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین ۳ اپریل ۱۹۲۸ شوال ۱۳۴۶

یار معنوی امیدوارم اسباب سفر و زیارت بسهولت فراهم گردد و آنجناب بآنچه آرزوی مقربین است فائز و نائل گردد. و در جمیع احوال در ظلّ عنایت غنی متعال محفوظ و مستریح باشید. بنده آستانش شوقی

جناب زائر جمشید بهرام انوری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

فدایت شوم، عریضه مرسله بمحضر انور مقصود عالمیان از حضرت ولی امر الله ارواحنا لعنایاته الفداء وارد و بلحاظ اطهر فائز آنچه در خصوص پذیرائی و محبت یاران الهی در مدن و دیار خصوصاً مهربانی جناب آقاشیخ عبدالرحمن هندی در شام و ملاقات و الفت با دوستان رحمانی در حظیره القدس بغداد و عزیمت بقریه عواشق در معیت ناشر نفحات الله حضرت آقاشیخ محی الدین و دیدار احببای منجذب مشتعل آنسامان و تقدیم عرض عبودیت و خلوص جناب خلیل قمر بمحضر مبارک و برداشتن عکس جمعیتی جمیع این اخبار مرقومه در نامه که دلیل بر تأییدات رحمانیه بود در پیشگاه حضور اقدس معلوم و سبب انبساط خاطر هیکل انور گردید فرمودند از حق می طلبم کلّ در جمیع احوال بآنچه شایسته و سزاوار آستان مقدّس است کاملاً مؤید و موفق شوند. نجل جلیل جناب نشاط علیه بهاء الله را نیز تکبیر ابدع ابهی از قبل طلعت نوراء ابلاغ دارید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

شوال ۱۳۴۷، ۲۴ مارچ ۱۹۲۹

یار معنوی ایام زیارت و مؤانست در این جوار پرانوار از یاد نرفته و نخواهد رفت، در احیان  
توجه و مناجات یاد آن حبیب را نمایم و از حضرت واهب العطا عون و عنایت طلبم تا  
آنجناب و متعلقین کلّ بآنچه اراده الهیه است منور گردید و بخدمات جلیله ای بعتبه مقدّسه  
فائز و مفتخر شوید. مطمئن و دلشاد باشید. بنده آستانش شوقی

## دفتر سوم

### توسعه و پیشرفت امر مبارک در عهد میثاق

در دوران حضرت عبدالبهاء که از سال ۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۹۲ م) آغاز می‌گردد، ندای امر الهی بتدریج بگوش عموم زردشتیان رسید و عدّه زیادی از پارسیان بشرف ایمان فائز گردیدند. در این دوران متدرجاً پرده‌های حکمت دریده شد و مؤمنین بامر مبارک بنام بهائی مفتخر و مشتهر شدند. ابواب تبلیغ و تبشیر امرالله بر وجه عموم گشوده شد و متقابلاً مخالفت و عناد دستوران و مؤبدان تشدید گردید، و در اثر این مخالفتها و مقاومتها بتدریج احکام شرعیّه و احوال شخصیّه بهائیان پارسی از جامعه زردشتیان انفصال یافت و احکام و دستورات الهی بموقع اجراء گذاشته شد.

اقبال دسته‌ای از زردشتیان بامر مبارک در شهر قم

در سال ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵ م) چهارنفر زردشتی بنامهای بهمن خدامراد (پیمان) و رستم خسرو ستوده و مهربان کیخسرو و سیاوش رستم (سفیدوش) در قم بکار خرید و فروش پارچه دستباف یزدی مشغول بودند و با شرایط حاکم بر اجتماع آنروزی محاط در بین مسلمین و مقهور و منفور نزد متعصبین بودند، زیرا آنها را کافر و نجس دانسته و از معاشرت با آنان احتراز جسته و ملجأ و پناهی جز چند نفر بهائی که مقیم قم بودند نداشتند.

در یکی از مسافرتها تبلیغی که جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی از قم عبور می‌نمودند حضرات ندافها وسیله ملاقات ایشان را با جمع زردشتیان فراهم نمودند و جناب حاجی میرزا حیدرعلی برای هدایت آنان از بشارات مندرج در کتب زردشتیان و علائم ظهور مبارک صحبت‌هایی فرمودند ولی نامبردگان فوق از فرط تعصب و جهالت از شنیدن حرفهای جناب حاجی معذرت خواسته و از مطالعه کتابهاییکه داده بودند امتناع نمودند.

مدّتی در خیالات خود در بحر تعصبات مستغرق بودند تا اینکه با گذشت زمان و وقوع وقایعی چند استعداد و آمادگی بیشتری حاصل نمودند.

روزی از روزها جناب ابراهیم آل ندادف بانها بشارت دادند که لوح مبارکی در اختیار دارند که از قلم جمال قدم جل اسمه الاعظم معروف بلوح هفت پرشش و بافتخار استاد جوانمرد شیرمرد عزّ نزول یافته و چنانچه مایل باشند برای مطالعه در اختیار آنان قرار دهد چون لوح مبارک هفت پرشش بافتخار یکی از اکابر پارسیان که مورد وثوق عموم زردشتیان بود عزّ نزول یافته و بفارسی سره بود، اظهار تمایل نمودند که آنرا مطالعه کنند. (لوح مبارک هفت پرشش در دفتر دوم این کتاب درج گردیده)

رستم خسرو (ستوده)

جناب رستم خسرو در حدود سال ۱۳۲۹ شمسی (۱۸۶۰م) در شهر یزد پا بعرضه وجود گذاشت و در دوران کودکی و جوانی حداقل تحصیلات خواندن و نوشتن را آموخت و سپس طبق رسم آن دوران بکار خرید و فروش و تجارت مشغول شد. حدود سالهای ۱۳۱۳ ه ق (۱۸۹۵م) در قم بتجارت مشغول بود و پس از تصدیق امر مبارک به تبلیغ و هدایت بستگان و نزدیکان خود همّت گماشت. در تمام مدّت حیات باحکام و دستورات الهی عامل بود و در حمایت از مستمندان و کمک برنجدیدگان بر دیگران پیشی می جست. آخرالامر در سال ۱۳۱۷ شمسی (۱۹۳۸م) در شهر یزد دارفانی را وداع گفت و در گلستان جاوید مدفون گشت خاندان جناب رستم ستوده کلاً در ظلّ امر الهی مستظل و بخدمات امری موفّقند.

اریاب بهمن خدامراد (پیمان)

جناب بهمن خدامراد در حدود سال ۱۲۸۲ ه ق (۱۸۶۵م) در شهر یزد متولّد گردید. در کودکی و جوانی حداقل سواد و خواندن و نوشتن را آموخت و پس از آن طبق مرسوم زمان خود بکار و کسب و تجارت مشغول گردید. در حدود سی سالگی باتّفاق جناب کیخسرو مهربان که باجناب وی بود و جناب رستم خسرو و جناب سیاوش رستم در شهر قم بکار تجارت و خرید و فروش پارچه های دستباف مشغول شد.



در سال ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵م) توسط جناب ابراهیم آل ندادف و با زیارت لوح مبارک هفت‌پرسش که از قلم جمال قدم جل اسمه‌الاعظم بافتخار استاد جوانمرد نازل گردیده بود امر مبارک را تصدیق و بجرگه مؤمنین امر حضرت ربّ العالمین پیوست. سپس به تبلیغ منسوبان و نزدیکان خود پرداخت و عده‌ای از پارسیان را ببحر ایمان امر حضرت رحمن هدایت نمود. در این اوقات لوح مبارک زیر بافتخار چهارنفر از مؤمنین فوق‌الذکر نازل گردید.

بواسطه جناب آقاسیداسدالله علیه‌بهاءالله

قم مهتر سیاوش و مهتر بهمن و رستم و مهربان و کیخسرو و هرمز و رستم علیهم‌بهاءالله‌الابهی:  
هوالله

ای یاران یزدانی، آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید، جوهر معانی بود و لطائف اسرار محبت یزدانی، ستایش و نیایش در جهان آفرینش پاک یزدان را لایق و سزاوار که پرتو تقدیس از افق حقیقت بر فرق یاران فارسیان مبذول داشت که روشنائیش خاور و باختر را فرا گرفت، زهی بخشش خداوند بی‌همتا که فراموش‌شدگان را شهیر آفاق فرمود و گوشه‌نشینان را شهره کوی و بازار، بینوایان را نوا بخشید و معتکفان زاویه خمول را باوج قبول کشانید، امیدوارم که جمیع آمال و همه آرزو حاصل گردد ع (۱)  
پس از چندی لوح مبارک زیر بافتخار جناب بهمن خدامراد عزّ نزل یافت.  
هوالله

ای بهمن یزدانی، به نیروی خداوند دلجوی آفت اهریمن باش و چون ابر بهمن بر چمن و دمن بار تا لاله و ریاحین روید و سنبل و یاسمن بشکفد، بوی گلشن ملکوت ابهی بوزد و مشام مشتاقان معطر گردد. ای بهمن وقت راز و نیاز است و هنگام آهنگ آسمانی و گلبانگ و شهناز، شهبازی در اوج عزّت بی‌پایان پرواز کن و صید مرغ و ماهی نما، مرغ طیر محبت‌الله، ماهی دل شناور در دریای معرفت‌الله (۲).

همچنین لوح مبارک زیر از قلم حضرت مولی‌الوری جل اسمه‌الاعلی بافتخار جناب بهمن خدامراد و آقاخسرو نازل گردید:

جناب میرزا عبدالله در طهران، قم، جناب آقا بهمن و آقا خسرو علیهما بهاء الله.  
هو الله

ای بهمن، ای خسرو بهمن پور اسفندیار روئین تن همواره هوس گلزار و چمن می نمود و آرزوی جنود و جوشن، و خسرو دمبدم آشفته شیرین گل پیرهن بود، ولی شما آرزوی جنت ابهی نمائید و آشفته روی دلبر ابهی گردید. زیرا آن گلشن گلخن گشت و آن شیرین تلختر از سم، قاتل جان و تن شد، گلزار فرح بخش جنت ابهاست که بهارش را خزانی نه و اردیبهشتش را زمستانی در عقب نیست و حسن باقی و جمال الهی را تغییر و تبدلی نه. پس هردو از آندو در کنار شوید و به ایندو گرفتار گردید، زیرا این باقی و برقرار است جانتان خوش باد (۳). ع ع

جناب بهمن خدامراد سپس با کسب اجازه عازم زیارت آستان مقدس حضرت عبدالبهاء گردید و بدرک لقای محبوب عالمیان فائز شد و چندی از فیض حضور نصیب موفور برد. در این احیان لوح مبارک زیر بافتخار وی نازل شد.  
بواسطه جناب امین \_ بهمن خدامراد علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

ای ثابت برییمان، نامه شما بواسطه جناب امین وصول یافت، از مضمون واضح و مفهوم بود که در نهایت ثبوت و استقامت تعلق تام بملکوت الهی داری، این سبب علویت عالم انسانی است و اعظم واسطه ترقی. ضیافت تو در اندرون مجری شد و در یوم ضیافت از برای تو عون و عنایت حضرت احدیت طلبیدم تا جمیع ایام را بذکر و فکر دلبر آسمانی بگذرانی و از خوان نعمت رحمانی بهره و نصیب گیری. و علیک البهاء الابهی .  
عبدالبهاء عباس (۴)

پس از چندی ارباب بهمن خدامراد مجدداً مفتخر بدریافت لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه گردید:

بواسطه جناب امین طهران، جناب بهمن خدامراد علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

بهمنا، گریه ابر بهمن را خنده گلزار و چمن درپی و سبزی و خرمی و شکوفه و گل و ریاحین پی در پی، لهذا یاران منتظر آند که تو نسیم روحبخش فروردین یابی و اردیبهشت بهار دلنشین شوی، بهشت برین شوی و روی زمین بیارائی و بموسم نازنین منتهی گردی، زیرا بهمن و اسفند منتهی بفروردین دلپسند گردد و بخشایش بهار روحانی جلوه نماید و فیوضات رحمانی چهره گشاید و فواکه طیبه درختان بیاراید و نفوس در سایه آن بیاساید. جانت خوش باد. ع (۵)

جناب بهمن خدامراد در دوران توقف در یزد مدتی نیز عضو انجمن ناصری زردشتیان یزد بود و در سمت عضویت انجمن بخدمت بامرالله می پرداخت. در این دوران لوح مبارک زیر از قلم حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه بافتخاروی عزّ نزل یافت:

یزد، جناب بهمن پورخدامراد علیه بهاءالله  
هوالله

ای سرمست باده‌پیما، آنچه نگاشتی خواندیم و ستایش پروردگار بر زبان راندیم که سرگردانی را در آستانش سرو سامان داد و بادیه پیمائی را از پیمانۀ پیمان سرمت و کامران فرمود، پس به نیروی پیمان الهی شکوه هر نادانی را بشکن و مانند آتش پرورش زروسیم پاک ده تا با رخی افروخته در بازار گوهریان پرده بگشایند. جانت خوش باد. ع (۶)

اریاب بهمن خدامراد سفری نیز به هندوستان نمود و ضمن کسب و کار، تخصص در تعمیرات ساعت را نیز آموخت. در مراجعت بایران با توجه باینکه در کار و تجارت اریاب جمشید جمشیدیان وقفه حاصل گردیده بود بمنظور بکار گماشتن افرادی که از کار بیکار می شدند به اتفاق عدّه دیگری از احباء پارسی مبادرت بتأسیس شرکت برادران پارسی (پارسیان) در سال ۱۳۳۷ ه ق (۱۹۱۹م) نمود که شرح آن در صفحات بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید. در این اوقات لوح مبارک زیر از آستان مقدّس حضرت عبدالبهاء بافتخار ایشان نازل گردید.

بواسطه جناب امین علیه بهاءالله، جناب بهمن خدامراد علیه بهاءالله الابهی.

هو الله

ای بهمن، شهر بهمن ماه فیضان بارانست که خاک را سیراب کند، چون به بهار رسد روی زمین گلشن و گلزار گردد، این گل و ریحان از تأثیر آن بارانست. از خدا خواهم که تو نیز مانند باران بهمن سبب سبزی و خرمی هرچمن گردی، تشنگان را سیراب نمائی و گمگشتگانرا راه یاب فرمائی و علیک البهاء الابهی ۲۹ محرم ۱۳۳۸ ه ق عبدالبهاء عباس. (۸)

در سال ۱۳۳۸ ه ق (۱۹۲۰م) پس از مخالفت و تحریک مؤبدان و دستوران و تخریب گلستان جاوید یزد وسیله شیرین پاریسی که شرح آن در صفحات بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید بهمن خدامراد باتفاق عده ای از احباء پاریسی مبادرت بتأسیس شرکت گلستان نمودند و لوح مبارک زیر بافتخار ارباب بهمن خدامراد نازل گردید.

طهران، یزد، جناب بهمن خدامراد و شرکاء علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای ثابتان برمیثاق، از کثرت مشاغل مختصر می نگارم، نامه شما رسید، مرقوم نموده بودید که تجدید انتخاب محفل شده است، مبارک است و متیمن، این انجمن انشاء الله آن اقلیم را روشن می نماید و سبب تابش و درخشش نور حقیقت می شود.

اما مسأله گلستان فی الحقیقه بیچارگان اموات را از دست زاغ و کلاغ خلاص می کند و از این تحقیر نجات می بخشد، ولی ملاحظه وقت را بکنید، اگر چنانچه فزع و جزع از دستوران ستوران حاصل گردد بوقت دیگر مرهون نمائید، از الطاف بی پایان امیدم چنانست که نعمت و برکت از برای آن شرکت حاصل گردد. و علیک البهاء الابهی ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۳۸ حیفاء عبدالبهاء عباس. (۹)

پس از تأسیس شرکت گلستان، در تاریخ ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۳۸ ه ق لوح مبارک دیگری بشرح زیر بافتخار مؤسسین شرکت گلستان عز نزل یافت که می فرمایند:

ای یاران مهربان من، در عالم بشر تأسیساتی مثمر ثمر مانند شرکت گلستان کمتر است این شرکت پرهمت در تخلیص نفوس متصاعده و اجسام مطهره از چنگ زاغ و کلاغ و مرغان درنده می‌کوشد و بظاهر ظاهر نیز عادتی از این مشثومتر بنظر نمی‌آید... (۱۱)

متن کامل این لوح مبارک در صفحات بعد این کتاب بنظر خوانندگان عزیز خواهد رسید. جناب بهمن خدامراد بموازات شرکت پارسیان شرکت دیگری بنام شرکت پیمان و همچنین شرکت پیمانیان تأسیس نمود و با فعالیت و پشتکار و امانتی که در امور داشت وسعت و برکتی را که حضرت عبدالبهاء فضلاً عنایت فرموده بودند در امور حاصل نمود. در مورد شرکت مذکور نیز حضرت عبدالبهاء لوح مبارک زیر را بافتخار وی نازل فرمودند:

طهران بواسطه جناب امین، جناب بهمن خدامراد و شرکاء

هو الله

ای ثابتان برپیمان، الحمد لله تحری حقیقت نمودید و سراچه دل را بنور هدایت برافروختید، دیده گشودید و نیر آسمانی را مشاهده نمودید و به آنچه منتهی آرزوی پاکان و آزادگان بود موفق گشتید، جمیع خلق منتظر درخشندگی آفتاب تابنده بودند که خسرو خاوری روزی علم برافرازد و جمیع در سایه او بیاسایند، ولی نیر تابنده چون بدرخشید جمیع کور و نابینا گشتند و از دیدار روشنائی پروردگار محروم و بی نصیب شدند، حال شما فائز و دستوران محروم، چه فضلی است اعظم از این، شکر کنید پروردگار را که از خاصان حق گشتید و از مقریان درگاه ایزد دانا، شرکتی که تشکیل نمودید، امیدوارم این شرکت مغناطیس برکت گرد و آثار موهبت حضرت احدیت از هر جهت ظاهر و برپا شود و علیکم البهء الابهی ۱۸ شعبان ۱۳۳۸ عبدالبهاء عباس

آخر الامر جناب بهمن خدامراد در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۳ م) جهان فانی را وداع گفته و برفیق اعلی پیوست.

مهربان کیخسرو

جناب مهربان کیخسرو که با بهمن خدامراد منسوب و باجناب وی بود نیز در سال ۱۳۱۳ ه ق (۱۸۹۵ م) در قم با زیارت لوح هفت پرشش بشرف ایمان بامر حضرت رحمن مشرف

گردید ولی اولاد و افاد وی هیچیک مؤمن نگردیدند و متأسفانه شرح حال بیشتری از وی بدست نیامد.

میرزاسیاوش رستم (سفیدوش)

جناب سیاوش رستم در سال ۱۲۹۱ ه ق (۱۸۷۴م) در شهر یزد متولد گردید، در طفولیت نزد استاد اسفندیار گشتاسب که شغلش شال‌بافی بود بکار مشغول شد و ضمن انجام وظیفه مختصر سواد خواندن و نوشتن را آموخت. در سن ۱۲ سالگی حدود یکسال در مدرسه استاد جوانمرد شیرمرد بتحصیل پردخت و سپس برای کار و تجارت بکاشان و قم مسافرت نمود. طبق معتقداتی که داشت همواره مترصد ظهور هوشیدرماه و شاه‌بهرام ورجاوند و دستور پشوتن بود و دائماً در اجرای مراسم دینی کوشش می نمود و در ادعیه پنجگانه در شبانه‌روز وصول بیوم موعود را از اهورامزدا درخواست می کرد، تا بالاخره در سال ۱۳۱۳ ه ق (۱۸۹۵م) بشرحی که گذشت بشرف ایمان بامر حضرت یزدان موفق و مفتخر گردید. این واقعه چهارسال بعد از صعود جمال اقدس ابهی و در بدایت عهد و میثاق الهی بود پس از اقبال بامر مبارک با وجود موانع و محظورات و خطرات جانی عاشقانه بامر تبلیغ قیام نمود، بدینترتیب که ابتدا قلم برداشته بشارات ظهور موعود مزین را با آثار و علائمی که ظاهر شده بود بانضمام رونوشتی از الواح مبارکه را به انجمن زردشتیان یزد و دستوران و مؤیدان و کلیه بلاد زردشتی نشین و همچنین دوستان و بستگان خود نگاشت و بشارت ظهور موعود را ابلاغ نمود و آنان را بتحری حقیقت دعوت کرد.

از طرف دیگر برای تکمیل معلومات خود وسیله جناب ابراهیم آل‌نداف تعدادی کتاب از حاج آقامحمد معروف بعلاقه‌بند یزدی تقاضا نمود و نامبرده حدود ۱۷ جلد کتاب امری از قبیل کتابهای اقدس و ایقان و مبین و اشراقات و اقتدارات و هفت‌وادی و مقاله شخص سیاح و غیره را برای وی فرستاد که ضمن مطالعه و تکمیل اطلاعات و معلومات خود برای تبلیغ امر مبارک نیز از آنها استفاده می نمود. بدینترتیب کلیه ابهامات و مشکلاتیکه داشت مرتفع گردیده و بمقام حق‌الیقین رسید.

در این اوقات بدون اینکه عریضه‌ای حضور مبارک حضرت عبدالبهاء معروض دارد لوح مبارک زیر که با مناجات آغاز گردیده و حاوی عنایات بی‌منتهاست بافتخار ایشان نازل گردید.

طهران، بواسطه جناب میرزا عبدالله سقط فروش علیه‌بهاء الله

مہتر سیاوش جان شاد و روشن باد

پروردگارا، کردگارا، ای یزدان من و خداوند مہربان من، این فارسیان یاران دیرینند و دوستان راستان خاورزمین، شیفته و آشفته روی تو اند و سرگشته و گمگشته کوی تو، سالهای دراز نگران روی تابان تو بودند و در آتش مہر سوزان تو، پس دری بگشا و پرتوی ببخشا تا دلها آسمان گردد و جانها گلستان. توئی توانا و توئی بینا.

ای یار نازنین چه خوش اختر بودی که گوی پیشی از بیابان پرهوشی ربودی و به آہنگ آسمانی در انجمن کیهان راز یزدان را با چنگ و چغانه سرودرودی، مہتر مہربان و سرور رستم و مہتر بہمن را درود برسان، جانت شاد و خانہات آباد و کاشانہات روشن. ع (۱۲) پس از ابلاغ امر بمؤیدان و دستوران ہرچند منتظر جواب مساعدی از طرف آنان نبود ولی برخلاف انتظاری کہ داشت دستوران و مؤید مؤیدان علیہ وی علم مخالفت برافراشتند و با توجہ باینکہ در آنسال (۱۳۱۳ ہ ق) ناصرالدین شاہ بدست میرزارضای کرمانی کشته شد و حضرت ورقاء و جناب روح اللہ بدست حاجب الدولہ جام شہادت نوشیدند و اوضاع منقلب و بیم خطر می‌رفت ولی بحمد اللہ تأییدات غیبیہ الہیہ ہموارہ شامل حال وی گردید و ہرچند دستوران و مؤیدان اقبال ننمودند ولی بتدریج اکثر فامیل و بستگان و اولاد و احفاد آنان در ظلّ شریعت اللہ درآمده و بنور ایمان منور گردیدند.

در این اوقات بود کہ لوح مبارک دیگری از ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداہ بہ افتخار چہار نفر احبای پارسی مقیم قم نازل گردید:

قم، احبای پارسیان علیہم بہاء الابیہی

ہو اللہ

ای یاران عبدالبهاء، بوی خوشی که از گلشن دل‌های آن یاران مهربان منتشر گشته مشام مشتاقان را معطر نمود و دماغ جان را معنبر کرد، حمد و ستایش خداوند آفرینش را شایان است که آن دردانه‌های صدف عنایت را در آغوش هدایت بریزش باران نیشان موهبت پرورش داد تا کلّ با عبدالبهاء در نهایت عبودیت و نیستی و فنا به بندگی آستان بهاء قیام نمائید.

ای خواجه تاشان من همتی فرمائید تا خدمتی در درگاه احدیت نمائیم، چوگانی زینم و گوی سعادت‌ی از این میدان بریائیم، تخمی بیفشانیم تا خرمنی اندوخته نمائیم شمعی برافروزیم تا پرده‌ها بسوزیم، نفسی بعبودیت کشیم تا نفس را از هر بندی آزاد نمائیم. شب و روز بجان بکوشیم و بجوشیم تا خلعت خدمت و عبودیت بپوشیم و باده موهبت از دست ساقی عنایت بنوشیم، اینست فضل عظیم، اینست لطف عمیم. والبهاء علی اهل البهائه ع (۱۳)

با وصول لوح مبارک فوق و با وجود بحرانی بودن اوضاع مملکت و با توجه بشور و هیجانیکه در ایشان بوجود آمده بود شروع به تبلیغ و ابلاغ امر بعلمای اسلام در قم نمود. باین ترتیب که هریک از مسلمین را ملاقات می‌کرد بی‌پروا و عاشقانه اظهار می‌داشت که صاحب‌الزمان و موعود کلّ امم ظاهر شده و دستورات و احکامی نازل فرموده و برای ما زردشتیها آنچه بزبان فارسی است وقتیکه مطالعه می‌کنیم قابل تمجید و مورد قبول است، مثلاً می‌فرماید:

همه باریک‌دارید و برگ یک شاخسار.

و همچنین می‌فرماید:

همه اوراق یک شجرید و قطره‌های یک بحر.

و از این قبیل بیانات، ولی همه این آیات چون بفارسی نبوده و غالباً عربی است متأسفانه ما زردشتیها از عهده خواندن آن بر نمی‌آئیم، خوبست آقایان مسلمین این کتابها را گرفته و قسمتهای عربی آنرا بخوانند و کشف حقیقت فرمایند.



چون در اوایل امر اقرار بصراحت مغایر با حکمت و جلب بلا و مصیبت بود با توسل باینگونه عناوین ابلاغ امرالله می نمود و کتب امری را بین مقدّسین توزیع می کرد، در نتیجه نفوس مستعدّه در صدد تحقیق برآمده و بفوز ایمان موفق می شدند و متعصبین کتاب را گرفته نزد واعظین و علمای شهر برده و شروع بفتنه و فساد و قیام بر اذیت و آزار نمودند که شرح آن مفصلاً در کتاب یار دیرین درج گردیده و اینگونه اقدامات از طرف یکنفر زردشتی آنهم در شهر مقدّس قم با توجّه باوضاع و احوال حاکم در آنزمان حائز کمال فداکاری و از خودگذشتگی است. در این اوقات میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم مورد غضب شاه واقع و بقم تبعید گردید و با تأییدات الهی وسیله ای فراهم شد که میرزاسیاوش واسطه برای حواله وجه توسط ارباب جمشید از طهران برای اتابک اعظم شود و بدینترتیب مدّت دو سال توقف ایشان در قم سمت خدمتگزاری اتابک اعظم را پیدا کرد و بطور خصوصی با وی رفت و آمد و مراوده می نمود و این قضیه سبب حفظ و صیانت وی و دیگر احبّاء در برابر معاندین گردید.

در این مدّت هنگام عبور مبلغین از قم از قبیل جناب محمود زرقانی و آقاغلامعلی کاشانی و جناب حاجی ابوالحسن امین و جناب افنان و غیره میرزاسیاوش از روی حکمت وسیله ملاقاتشان را با اتابک اعظم فراهم می نمود و نامبردگان بیانات مبارک و بشارات و مواعید کتب مقدّسه را بوی ابلاغ می نمودند. از جمله لوح مبارک مفصلی بنام میرزامحمود فروغی نازل که می فرمایند:

ای گمگشته بادیه پیما، اگرچه چون باد بادیه پیمائی و از جام عنایت سرمست و باده پیمائی، پیمانۀ پیمان الهی بدست گیر و عهد الست بخاطر آر... (۱۴)

در این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه خطاب بآن شخص خطیر تذکراتی می فرمایند و پس از نوید و امید ایشان را بعدالت و حمایت از مظلومان و ستمدیدگان دعوت می فرمایند با احضار اتابک اعظم بطهران و تقرب ایشان بسریر سلطنت، وقتیکه اتابک بمعیت مظفرالدین شاه در سفر اروپا بود مجدداً مفسدین و علماء شروع بفتنه و فساد

نمودند و واعظین بر منابر بتحریرک عوام پرداختند و موضوع تبلیغ و توزیع کتاب وسیله میرزاسیوش را بهانه نموده و علیه وی قیام کردند.

حاکم وقت با توجه بسوابق امر مصلحت دانست که برای فرونشستن آتش حقد و حسد علماء و آرام گرفتن معاندین و اشرار، میرزاسیوش چندی بطهران مسافرت نمایند و در مراجعت اتابک اعظم از اروپا با فرمان جدید بقم مراجعت نماید. در اینوقت لوح مبارک زیر از ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه نازل گردید:

هو الله

طهران، بواسطه جناب امین علیه بهاء الله، جناب سیوش علیه بهاء الله الابهی:

هو الابهی

ای سیوش ترکان خون سیوش را هدر دادند، سر بریدند و دم مطهرش را بظلم و جفا ریختند، لکن آن خون پاک چه اثری در جهان خاک نمود که جوششش بدامنه افلاک رسید، حال جاهلان از خدا بیخبر نیز خون تو را هدر دادند و پی ستمکاران سلف گرفتند تا بلکه سبب شوند آن دردانه جان از صدف امکان بدرآید و در آغوش دلبر یکتا بیاساید ولی وقت نرسیده هنوز ایام باقی. خدا نفوسی برانگیخت مهرجو و وفاخو و حقگو همت بگماشتند و علم حمایت برافراشتند. سبحان الله آنان درنده و خونخوار و جفاکار و اینان پرنده و غمخوار و وفاکار، آنان دیوسیرت و اهریمن طبیعت و غدار و اینان فرشته سیرت و یزدان پرست و نیکوکار، هردو بصورت بشر، یکی قمر و دیگری بقر، چقدر تفاوت است که در نوع انسانست.

باری الحمد لله در سبیل الهی معرض تعرض نادانان گشتی و هدف تیر جفای بیخردان. شکرکن خدا را که باین موهبت موفق شدی، ولی باید همواره برضای جناب ارباب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند دستور العمل خویش بدانی و علیک البهاء ع (۱۵)

با توجه باینکه میرزاسیوش یکبار با حمایت حاکم قم زنبورک چی که پیرمرد درویش مسلکی بود از چنگ اشقیا و معاندین نجات یافته بود ولی باز هم اصرار بمراجعت بقم و ادامه کار و فعالیت خود داشت ولکن با زیارت لوح مبارک فوق و برای امثال امر مبارک

در طهران ساکن گردید و بخدمت ارباب جمشید پرداخت و مورد کمال فضل و عنایت مبارک واقع گردید، منجمله در لوحی می فرمایند:

بجناب میرزاسیاوش از قبل من نهایت اشتیاق و تحیت را ابلاغ دارید، فی الحقیقه سزاوار است که مظهر هر التفاتی شود و لایق بندگی جمال مبارک است و در آینده نهایت تأیید خواهد یافت و مصدر خدمات فائده خواهد گشت... (۱۶)

و در لوح دیگری می فرمایند:

ای سیاوش مظلوم، در قم بخدمت امرالله پرداختی و در طهران بیار مهربان ارباب جمشید همنشین گشتی، این چون اطاعة الامر بود عین خدمت محسوب عبدالبهاء چون این گروه نجیب را دوست دارد لهذا محبت آنان بجهت یاران می پسندد علی الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیان است و فرید زردشتیان... (۱۷)

با وقوع ضوضای یزد در سال ۱۳۲۱ ه ق (۱۹۰۳ م) که در آن ۸۴ نفر از احبای الهی گرفتار فتنه و فساد علماء و اشرار گردیده و جام شهادت نوشیدند، جمعی از دوستان و احباء سرگشته و پریشان از دست اشقیاء و خونخواران فرار نموده و بطهران آمدند و بوسیله میرزاسیاوش در دستگاه ارباب جمشید پناهنده شده و مورد تفقد و مرحمت ارباب قرار گرفته و کمک مالی و کاری مؤثری بآنان نمودند و پس از رفع فتنه و ضوضاء توانستند سالم به وطن مألوف مراجعت نمایند. ارباب جمشید هر چند بامر مبارک مؤمن نگردید ولی خادم امرالله و احبای الهی بود و بارها مورد فضل و مکرمت حضرت عبدالبهاء قرار گرفتند. منجمله لوح مبارک زیر بافتخاروی نازل گردید که می فرمایند:

طهران، بواسطه جناب سیاوش فارسی علیه بهاء الله الابهی، جناب جمشید بهمن توانگر و پاینده باد:

هو الله

ای مهرپرور نامهات رسید و سبب شادمانی گردید، ستایش ایزد پاک را که هوشیاری و بیدار، می دانی که محتاج به پروردگاری، عاقبت بخشش ایزدبست و خوشی و راحت بی پایان مطمئن باش، امیدواریم آن خانواده از هر جهت راحت و آسوده گردد و نظر عنایت

شامل شود و سرور حاصل گردد. اما سبب نجات و فلاح امانت و دیانت و همت و غیرت و بموجب تعالیم الهیه سلوک و حرکت است. در کار بکوشید ولی متوکل بخدا باشید، عون و عنایت از او طلبیده و موفقیت و صلاح و نجات از او جوئید. آسوده باش که عاقبت آسایش جان است و علیک البهاء الابهی ۳ نisan ۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس (۱۸)

باری قضایای مؤلمه و خبرهای وحشت‌آور ضوضای یزد مدت چهل روز مرتباً می‌رسید و بر حزن و اندوه دوستان می‌افزود. جناب ارباب جمشید هم نظر بخیرخواهی و محبتی که نسبت باحبّاء داشت بسیار محزون و غمگین بود. روزی یکی از منافقین زردشتی بدروغ خبر شهادت ملابهرام اخترخاوری را آورد، بتصویر اینکه میرزاسیاهش را متأثر نماید، برخلاف انتظار میرزاسیاهش در حضور ارباب جمشید فوق‌العاده اظهار امتنان و مسرت نمود که بحمدالله این نعمت عظیم و فوز بشهادت نصیب پارسیان هم گردید تا در راه امر حقّ جان خود را فدا نموده و شجر امرالله را با خون خود آبیاری نمایند.

اظهار سپاس و شکرگذاری میرزاسیاهش طوری در ارباب جمشید اثر کرد که حالش دگرگون شد. در خلال این احوال بود که باراده محیظه حضرت عبدالبهاء واقف بر جمیع اسرار و ناظر بر کلّ قلوب لوح مبارک زیر عزّ نزل یافت:

هوالله

طهران، بواسطه جناب امین، جناب آمیرزاسیاهش فارسی علیه‌بهاءالله الابهی ای پرهوش، ایرانیان در ماتم سیاوش سیاه پوش شدند و جوش و خروشی برآوردند تا عاقبت بنیاد افراسیاب برانداختند و ترکستان را خراب نمودند. ولی تو در مصیبت شهیدان یزد و اصفهان قبال گلگون بپوش و آهنگی مانند ارغنون بنواز زیرا آن یاران از باده عشق سرمست شدند و بقربانگاه فدا شتافتند و بخلوتگاه راز حضرت بی‌نیاز پرواز نمودند. در گلشن آسمانی لانه و آشیانه نمودند و ترانه آغاز کردند که ملاء اعلی را بشور و وله آوردند. از برای آنان این مصیبت نبود موهبت بود، بلیه نبود عطیه بود، محن نبود منح بود، عذاب نبود ثواب بود، پس باید شادمانی نمود و آرزوی آن کامرانی کرد... " الی آخر (۱۹)

در سال ۱۳۱۵ ه ق (۱۸۹۷ م) برای اولین بار از طرف حضرت عبدالبهاء ارواحنفاده دستور تأسیس محفل روحانی طهران صادر گردید که از طریق انتخابات عمومی اعضا محفل روحانی برگزیده شدند و اولین سنگ بنای نظم اداری بهائی در طهران گذاشته شد. در اولین و دومین محفل روحانی طهران که اعضا آن یازده نفر بودند میرزاسیاوش عضویت داشت که عکس آن در صفحه ۵۶ کتاب یار دیرین هم بچاپ رسیده است.

تشرّف بحضور حضرت عبدالبهاء

میرزاسیاوش چون همواره شوق تشرّف بساحت اقدس را داشت در سال ۱۳۳۰ ه ق (۱۹۱۲ م) رجای قلبی خود را مبنی بر زیارت محبوب عالمیان بمحضر انور معروض داشت، پس از چندی لوح مبارک زیر از سماء مشیت حضرت عبدالبهاء بوسیله جناب ملابهرام واصل گردید که می فرمایند:

... جناب آقاسیاوش باید محض اثبات حق شناسی و وفا در مواظبت امور ارباب جمشید باقی و برقرار باشد. انفکاک جایز نه بلکه روز بروز باید بر همت بیفزاید و اگر چنانچه اصرار در حرکت باین سمت دارند موقتاً اجازت داده می شود که زیارت آستان مقدّس و چندروزی نیز با من الفت نمایند و مراجعت کنند. این امانت و دیانت و ثبات و استقامتی که در امور ارباب جمشید ابراز نموده و می نمایند فی الحقیقه خدمت بامر است و دلیل صدق و عبودیت آستان مقدّس. دیگر یاران پارسی را جمعاً از قبل من دست در آغوش شو و بکمال اشتیاق ببو و ببوس و علیک البهاء الابهی ع (۱)

لذا از طهران باتفاق سه نفر دیگر از احبّاً بقصد زیارت روی محبوب بیهمتا حرکت نمود و در بندر اسکندریه بحضور حضرت عبدالبهاء که عازم مسافرت بامریکا بودند مشرف گردید حدود دو هفته در محضر مبارک درک فیض حضور نموده و از باده الهی سرمست شد و در آن حالت سرمستی و بیقراری غرق در الطاف الهی و محوروی آن دلبر آسمانی بود.

در یکی از روزها حضرت عبدالبهاء او را بتنهائی احضار نموده و مورد تفقّد و عنایات زیاد قرار دادند، میرزاسیاوش دامن مبارک را گرفته و رجای تأیید و آرزوی توفیق بخدمت و

رضای الهی را نمود که باز هم مورد فضل و مکرمات لاتیحصی قرار گرفت و بعدها حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در لوح مبارک زیر باین تشرّف و عجز و نیاز اشاره فرمودند:

بواسطه جناب امین علیه بهاء الله الابهی، جناب سیاوش پارسى علیه بهاء الله الابهی.

هو الله

ای یار دیرین من، ایامیکه همراز و همنشین بودی در خاطر است ابداً فراموش نگردد. الحمد لله روشنی و از نار محبت الله مانند سمندر در آتشی، و دلکشی، در کوه و صحرا در جمیع شهرها مانند باد بادیه پیمما باش، پیمانه پیمان بدست گیر و باده الطاف جمال مبارک بنوشان... الی آخر (۲۰)

در آخرین جلسه تشرّف و هنگام خدا حافظی که حضرت عبدالبهاء عازم مسافرت به امریکا بودند عصای دست مبارک را فضلاً بایشان عنایت فرموده و مورد تفقد بی پایان قرار دادند پس از حرکت حضرت عبدالبهاء بامریکا کلیه زائرین بارض اقدس مشرف و پس از زیارت اماکن مقدسه بایران مراجعت نمودند. در مراجعت از ارض اقدس نیز لوح مبارک زیر فضلاً بافتخاروی عزّ نزول یافت.

طهران، مهتر سیاوش علیه بهاء الله الابهی

ای سفیدوش زیرا روی تو در ملکوت ابهی سفید است، سیاهوش مظلوم قدیم در ترکستان سقیم کشته خنجر لئیم گردید و دلهای ایرانیان را بماتم شدید انداخت ولی تو که سفیدوش هستی امیدم چنانست که سبب شادمانی و کامرانی ایرانیان گردی علی الخصوص پارسیان، از بخشش آسمانی عجب مدار که شخصی را چراغ پرفروغ نماید و کشوری را روشن فرماید، در وقت وداع فرصت نشد که در حقّ سرور محترم ارباب جمشید با شما صحبتی نمایم. جمیع یاران باید بدانند که این مرد عزیز در نزد عبدالبهاء محترم است و سزاوار الطاف حضرت ایزد مهربان یاران باید او را محترم دارند و بنهایت خیرخواهی و صداقت بخدمت او پردازند. راستی و درستی در حقّ او خدمت و عبودیت بدرگاه حضرت بی نیاز است. بجمیع یاران از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دار.

ای عزیز نامه جناب امین در دریای محیط گشوده شد، از جهت چهل و هفت پوند که حواله نموده و بشما نرسیده نهایت خجالت و شرمساری حاصل گشت. نمیدانم بچه زبان عذرخواهی کنم. باری بجناب امین در این خصوص مرقوم شد، البته در این نیز حکمتی بوده والا چنین نمیشد. امیدم چنانست که همین قضیه تأثیرات عظیمه بخشد.

در خصوص عکس توفیق حضرت اعلی به محمدشاه و مکتوب ناصرالدین شاه البته همت نمائید چون در این قضیه روایات مختلفی در السن و افواه است و نفس توفیق و مکتوب ناصرالدین شاه دافع اوهام، لهذا آنچه توانید از این عکس بدست آورید و جسته جسته بفرستید و اگر ممکن اصل توفیق را بدست آورید و ارسال فرمائید، این خدمت عظیمه بآستان ربّ بیچون است.

باری ای سفیدوش از خدا خواهم که آن روی به پرتو بخشش ایزدی چنان بتابد که جمیع زبانها فریاد برآرد که این سفیدوش است نه سیاوش، ولی در برازندگی و خوشخوئی و نیکوئی نظیر آن سیاوش. و علیک البهاء الابهی ع (۲۱)

با وصول لوح مبارک فوق میرزاسیاوش فارسی از طرف حضرت عبدالبهاء ارواحناده به لقب سفیدوش مفتخر گردید.

میرزاسیاوش سفیدوش در سال ۱۳۳۲ ه ق (۱۹۱۴ م) به یزد مراجعت نمود و با توجه به مکاتباتیکه قبلاً با دستوران و مؤیدان نموده بود با مخالفت و مقاومت آنان روبرو گردید و دستوران شروع بتحریک زردشتیان نموده و نارفتنه و فساد برافروختند و بنای تعرض به احباء را گذاشتند که شرح مفصل آن در کتاب یار دیرین درج گردیده است.

انفصال در مراسم عقد ازدواج

در این دوران بود که جناب مهربان تشکر برادر میرزاسیاوش قصد ازدواج داشت و دستوران از انجام عقد ازدواج طبق آئین زردشتی خودداری می کردند و بخیال خود می خواستند مخالفت های خود را با عدم انجام عقد ازدواج جبران کنند. ولی میرزاسیاوش با مراجعه بانجمن زردشتیان و وساطت آنان نزد دستوران و استفتاء از دستوران کرمان و بالاخره کسب تکلیف از میرزا احمدخان معاون حکومت یزد و با توجه باینکه باستانی دستوران یزد نظر

عموم بر این بود که در هیچ جای کتاب زردشتی عنوان نشده که گواه یا عقد ازدواج باید وسیلهٔ دستور و یامؤبد انجام شود و هر بهدین می‌تواند از روی صحت آئین زردشتی عمل گواه را انجام داده و صیغهٔ عقد را جاری نماید.

علیهذا مراسم ازدواج جناب مهربان تشکر برای اولین بار وسیلهٔ دونفر از احبّاء بجای دستور و مؤبد انجام گردید و بدین ترتیب در امر ازدواج امر مبارک از دیانت زردشتی انفکاک و انفصال حاصل نمود. ولی دستوران آرام نگرفتند و برای جناب فیروز (فیروزمند) که مراسم ازدواج را انجام داده بود حکم قتل صادر کرده و جهت تأیید نزد حجت‌الاسلام میرسیّد محمد لب‌خندقی بردند و عنوان نمودند که چون فیروز بابی است و اقدام بعقد ازدواج کرده و در کار دستوران رخنه نموده قتلش واجب است، ولی با وساطت اعضاء انجمن که اکثراً بهائی و یا محبّ بامرالله بودند بمقصود خود نرسیدند. متعاقباً وکیلی تعیین کرده و بعدلیه و نزد علماء و مجامع اسلامی فرستادند تا شاید آنان را تحریک نموده وادار بصدور حکمی علیه جناب فیروز و میرزاسیاوش بعنوان بابی و بهائی نمایند ولی باز هم با تأییدات الهیه موفق نگردیدند.

تأسیس گلستان جاوید یزد

با توجه بعدم موفقیت دستوران در مخالفت و تحریکات خود چون مادر میرزاسیاوش مریض و ملازم بسترگردید مؤبدان تهدید نمودند که چون میرزاسیاوش بهائی است، در صورت فوت مادرش از قراردادن جنازهٔ وی در دخمه خودداری خواهند نمود. و چون برخورد مشابهی با جنازهٔ دختر ملابهرام وجود داشت، یقین حاصل گردید که چون دستوران در مسائل مربوط باجرای مراسم گهنبار (مراسم یادبود مربوط به درگذشتگان) و انجام عقد ازدواج به مقصود خود نرسیده‌اند مسلماً با جلوگیری از قرار دادن اموات بهائیان پارسی در دخمه عناد خود را تلافی خواهند کرد.

لهذا با مشورت با برادران روحانی در صدد تأسیس محفل خیریه و گلستان جاوید برآمدند و پس از استفتاء از دستور رستم کرمانی اقدام به تهیهٔ زمینی در مجاورت دخمهٔ زردشتیان نموده و در نتیجه جناب اسفندیار گشتاسب یکی از احبّای قاسم‌آباد باغ موروثی خود را که



نزدیک دخمه قدیم زردشتیان قرار داشت تقدیم و وقف برای این منظور نمود. و پس از تنظیم وقفنامه رسمی نزد حجت الاسلام می رسید محمد لب خندقی گلستان جاوید یزد رسماً تأسیس گردید و وقفنامه آن در سال ۱۳۳۳ ه ق (۱۹۱۵ م) بامضاء جمعی از علمای یزد رسیده و مشروعیت یافت. سپس مبادرت بدیوارکشی و آماده کردن محل دفن اموات نمودند.

ولی ادامه مخالفت دستوران موجب گردید که عوام الناس را وادار بتخریب دیوار و سوزاندن درب گلستان جاوید نمایند و بدستور دستوران شیران پاریسی جسد طفلی از احباء را از قبر بیرون کشیدند. آخر الامر در سال ۱۳۳۸ ه ق (۱۹۱۹ م) لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه بافتخار مؤسسین شرکت گلستان نازل گردید:

هو الله

ای یاران مهربان من، در عالم بشر تأسیساتی مثمر ثمر مانند شرکت گلستان کمتر است، این شرکت پرهمت در تخلیص نفوس متصاعده و اجسام مطهره از چنگ زاغ و کلاغ و مرغان درنده می کوشد، و بظاهر نیز عادتتی از این مشئومتر بنظر نمی آید. با وجود این دستوران نادان در منع و هدم گلستان می کوشند تا تن های محترم طعمه کرکس و لاشخور گردد و از مشاهده اش هر دانائی بیزار شود و هر آگاهی تعجب بسیار نماید. ولی شما محزون نباشید، مغموم نگردید، این امر مبرور بسعی مشکور در نهایت حصول یابد. صبر لازمست، باید بموجب حکمت حرکت کرد تا وسیله بدست دستوران نیاید و بفساد بی پایان نپردازند و علیکم البهاء الابهی، عبدالبهاء عباس، ۲۹ جمادی اولی ۱۳۳۸، حیفا (۲۲)

و در لوح دیگری می فرمایند:

اما مسألة گلستان، فی الحقیقه بیچارگان اموات را از دست زاغ و کلاغ خلاص می کند و از این تحقیر نجات می بخشد، ولی ملاحظه وقت را بکنید، اگر چنانچه جزع و فرع از دستوران حاصل گردد، بوقت دیگر مرهون نمائید. (۲۳)

بالاخره چون دستوران برای گرفتن حکم قتل احباء موفقیتی بدست نیاوردند خود اقدام به تهیه قتل جناب فیروز تیرانداز (فیروزمند) و ماسترخدا بخش رئیس نموده و در صدد اجرای

آن برآمدند که در مورد جناب فیروز خوشبختانه توفیق حاصل نکردند. ولی ماسترخدا بخش را ناجوانمردانه بشهادت رسانیدند که شرح آن در صفحات قبل بنظر خوانندگان عزیز رسید.

سفر بهندوستان

میرزاسیاوش سفیدوش در سال ۱۳۳۸ ه ق (۱۹۱۹م) بهندوستان سفر کرد و در بمبئی و کلکته و بنگال به تبلیغ و انتشار دین الله پرداخت و در این ایام لوح مبارک زیر فضلاً بافتخار وی نازل گردید:

بمبئی، حضرت سیاوش فارسی علیه بهاء الله الابهی

ای ثابت برییمان، نامه شما از بغداد رسید، الحمد لله در ظل عنایت مسافرت بعراق و هندوستان نمودی و ماصدق این بیت شدی

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

تا در آن اقلیم علم نور مبین برافروزی و پارسیان قدیم را به آفتاب فلک اثیر دلالت نمائی

قزوین بوجود حضرت حکیم و جناب واعظ و طراز ابهی بهشت برین است... (۲۴)

میرزاسیاوش در هندوستان با طبع و نشر اعلامیه هائی بنام شکرگذاری و معرفی امرالهی را بطوائف و قبائل مختلفه ابلاغ نمود و در مراجعت بایران چون نشریات مذکور را در بندر عباس نیز منتشر نمود موجب هیجان و تحریک متعصبین گردید و بالاخره عده ای از اشرار بروی هجوم نموده و با سنگ و چوب او را مضروب نمودند بطوریکه فرق سرش شکافت و زخمی جانکاه بر او وارد شد، ولی این بار نیز حفظ و حمایت الهی شامل حال گردید و جان سالم بدر برده و به یزد مراجعت نمود.

میرزاسیاوش در مراجعت بایران موفق بخدمات امری دیگری از قبیل اسفار تبلیغی و خرید املاک امری منجمله خرید حظیره القدس ملّی طهران گردید که شرح مفصل آن در کتاب یار دیرین درج گردیده است. بالاخره میرزاسیاوش سفیدوش در بهمن ماه ۱۳۳۶ شمسی

(۱۹۸۵م) در شهر گرگان دارفانی را وداع گفت و گلستان جاویدی را که خود در گرگان تقدیم امر مبارک نموده بود افتتاح کرد.

جناب سیاوش سفیدوش دارای تألیفاتی بنام رساله توضیح واضحات و رساله فرامین بهی بودند که چاپ و منتشر گردیده و کتابی نیز بنام معرفت الدنیا تألیف و تدوین نمود که بنظر مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنفاده رسید و در لوح مبارک مورخ دوازده جمادی الاولی ۱۳۳۸ هـ ق خطاب بایشان فرمودند:

... فقراتی که از تورات و انجیل و کتب پارسیان اخراج نموده بودید بسیار مقبول، اگر چنین رساله محفل روحانی مطالعه نماید و منتشر گردد بسیار مقبول... (۲۵)

در این احیان صعود مبارک حضرت عبدالبهاء واقع شد. پس از صعود مبارک میرزاسیاوش از محفل روحانی بمبئی تقاضا نمود که آن کتاب را وسیله زائرین حضور مبارک حضرت ولی امرالله تقدیم نمایند تا هرچه ایشان امر و اراده فرمایند مجرا گردد. لکن پس از تقدیم بحضور مبارک امر فرمودند مجدداً به بمبئی برده طبع نمایند ولی دیگر اطلاعی از آن بدست نیامد.

اشعار آقامیرزا سیاوش سفیدوش

اشعار زیر را ، آقامیرزاسیاوش سفیدوش در مدح حضرت عبدالبهاء ارواحنفاده در سال ۱۳۳۲ (هجری قمری) ۱۹۱۴م) سروده و به ارض اقدس ارسال نموده‌اند. در جواب بدریافت نامه‌ای از حضرت حیدر قبل علی مفتخر گردیدند که قسمتی از آن به شرح زیر است:

جمله‌ای از تعلیقیه حضرت حیدر قبل علی است که در تصویب و امضای اشعار ذیل مورخه غره ذیحجه ۱۳۳۲ مرقوم فرموده‌اند:

رقیمه کریمه آن شیدائی و فدائی درگاه مشرق عبودیت زیارت شد. بوسید و بر سر و چشم دل گذاشت و شکر تأییدات و توفیقات آنجناب را نمود. و ازدیاد تأییدات آنحضرت را که به حقیقت بکلی بی خودند، مؤید و موفق و ممد و جان بخش و معین و ظهیر، کلّ به تضرع و ابتهال مسئلت نمود، اشعار بسیار خوب و محبوب است و در محفل روحانی روحی لهم الفداء خوانده شد و کلّ تحسین نمودند. ایمان و ثبوت و رسوخ و حسن نظم و فصاحت

و بلاغت و ملاحت و حلاوتش حمد و شکر نمودند و آفرین گفتند و نزدیک است از  
تغنیات عاشقانه تلامذه روحی فداه هم که در دو اطاق حول حظيرة القدس مقرر دارند، به  
سمع مبارک برسد. چه که حضرت عبدالبهاء روحی له الوجود لوجوده الفداه هم در جوار  
مقام خانه جناب آقا عباسقلی روحی فداه را به تشریف داشتن مطاف ملاءاعلی و قبله اهل  
وفا فراهم نموده‌اند. امید است موفق شویم که به حضور مبارک خوانده شود. زیرا این قبیل  
ستایش‌ها مقبول است و مایه سرور قلب مبارک است.

هوالبهی

شب دوشین به خواب دیدم  
که دمیده‌است ماه امیدم  
صبح چون سرز خواب کردم راست  
متحیر که این چه فضل و عطا است  
روز میمون آن شب مسعود  
بیست و پنجم زعین اول بود  
سنه یک هزار و سیصد و سی  
با دو تاریخ و سال بد هجری  
که مسافر زارض اقدس یار  
وارد و رفتم از پی دیدار  
تابه بینم چه بوده صحبت دوست  
چه پیامی مرا ز حضرت اوست  
بود ورد زبان به وقت گذر  
این حدیث صحیح پیغمبر  
گفته طوبی لزائر عگا  
و من الزار زائر عگا  
برسیدیم و روی هم دیدیم

صورت یکدیگر ببوسیدیم  
مژده‌ها بس زیار نجد آورد  
در و دیوار را به وجد آورد  
اولین مژده بود صحت او  
دومین عکسی از عنایت او  
سومین کسب فیض دیدن یار  
چهارمین امر و نهی آن دلدار  
که تبارک ز نطق آن سرور  
روز فیروز هیچ‌ده ز صفر  
بوده در هیأت آشکار و عیان  
هم به نص صریح کرده بیان  
کاوبه اسم و صفات عبد بهاست  
بجز این نعت و وصف خبط و خطاست  
چون توئی عبد او، فرمان‌بر  
متوجه به وجه آن سرور  
باش خورسندورای دلبر جوی  
هرچه وفق رضای اوست بگوی  
عهد و فرمان دوست را بپذیر  
آنچه راه رضای اوست بگیر  
چونکه آن شاه‌ازره انعام  
به همه دوستان نموده پیام  
که آیا دوستان روی نگار  
ای همه طالبان طلعت یار  
ای همه بندگان درگه دوست

ایکه مقصودتان اطاعت اوست  
همه آگه شوید از این اعلام  
کین بود امتحان روز قیام  
همه کال نقش فی الحجر ثابت  
بوده تا آن شود ز دل ثابت  
که مرا هست عبد ابها نام  
این وصیت بود به کلّ انام  
گر اطاعت همی کنید مرا  
این رضای من است عبد بهاء  
باید این اختلاف رأی گذاشت  
وحدت اعتقاد باید داشت  
بنده شو راه بندگی پذیر  
پس به وفق رضاش سبقت گیر  
ناگه آمد به خاطر من از غیب  
گرچه در ماضی آمد این همه عیب  
شمس یکتا و نور حق یکتا است  
این همه اختلاف قول از ماست  
عهد موسی و هم مسیح ببین  
که چه سان اختلاف گشته چنین  
همچنین دین احمدی بنگر  
که بود مختلف به یکدیگر  
در مقام ولایت عهدش  
چه گمانها که رفت در عهدش  
آن یکی گفت کردگار علی است

دیگری گفت او وصی نبی است  
هریکی از ائمه را قائم  
خوانده و بوده در گمان دائم  
دوست بیزار و خلق در اظهار  
محتجب مانده از لقای نگار  
هم چنین تهی، مکث بسیار است  
در مقامی که روضه یار است  
اوبه نعت و صفات عبد بهاست  
بجز این رأی خلق و میل و هواست  
آری آری جمال حق فرمود  
با همه دوستان به ملک شهود  
غصن اعظم ارادة الله است  
سرّ حق است هر که آگاه است  
اوست هم منشعب ز اصل قدیم  
اوست هم عارف کتاب قویم  
حق از این نعت و وصفها بسیار  
کرده در حق او برون ز شعار  
لیک اگر تو توجهوا دانی  
هر چه او گفت باید آن خوانی  
عقل ما ناقص است و فهم سقیم  
کن اطاعت گر عاقلی و فهیم  
گرنداری ز طاعت استیحاش  
فانی اندر رضای مطلق باش  
پس بگو آنچه او قبول کند

نه کلامی که او نکول کند  
راه او گیرو پند او بشنو  
ثابت عهد باش و محکم شو  
بنده شو راه بندگی پذیر  
پس به وفق رصاس سبقت گیر  
گرچه از قبل دوستان بودند  
نعت و حمد و ثناءش بسرودند  
طالبان راه وصل بنمودند  
واقفان سر در آستان سودند  
شاعران گفته نظم های متین  
والهان راه جوی حصن حصین  
عارفان رونموده اند به او  
عاقلان خاکسار آن دلجو  
قاصدان گشته اند ره پیما  
متوجه به کوی عبد بهاء  
عاشقان جمله عشق ورزیدند  
تاجمال مبارکش دیدند  
سرتسلیم ها نهاده بخاک  
جان خود بهراونموده هلاک  
لیک مشروط کرده است تمام  
که موفق شود بحسن ختام  
هرچه وفق رضای عبد بهاست  
خوب و مرغوب و مقبل است و بجاست  
وصف و نعت و صفات عبد بهاست



دون این رأی خلق و میل شماست  
گر مشرف شدی همی دیدی  
یا بیانات او که بشنیدی  
همه نطق و بیان غیب و عیان  
از جمال مبارک است بیان  
لیک امیدم از عنایت اوست  
که موفق شویم در ره دوست  
همه گوئیم آنچه مدح و ثناست  
سر بسر منحصر بعبد بهاست  
زان همه مژده زان همه پیغام  
زان همه نطق زان همه اعلام  
متذکر شدم به حال فکار  
متوجه شدم ز روی نگار  
متوسل بذیل رحمت حق  
متوکل به فضل صفوت حق  
پس تفائل زدم به لوح و کتاب  
یک مناجات آمدم بخواب  
که بگو مهربان، دادرسا  
حمد و شکرتورا است سزا  
گنج عرفان و دیعه ایمان  
دردل بندگان تو کرده نهان  
تو نمودی ز آب و هم از گل  
جوهر جان و هم لطیفه دل  
ای کریمی که نور تو ساطع

ای قدیری که امر تو قاطع  
اولیا را ز بحر رحمت خویش  
همه محفوظ دار، از کم و بیش  
تا که از وهم خود همه فارغ  
گشته از نور امر تو بازغ  
شده یک لحن و یک لسان به ثنا  
هم قدم بر رضای عبد بها  
بنده شو راه بندگی پذیر  
پس به وفق رضاش سبقت گیر  
ای احبّای طلعت جانان  
ای محبّان مرکز پیمان  
چشم خود را تمام باز کنید  
وازیانات کشف راز کنید  
خود به بینید نطق اعلی را  
که بیانات ربّ اعلی را  
مرجع کلّ به روضه ابهی است  
منظر کلّ به بقعه اعلی است  
قبله و سجده گاه با تکریم  
باشد آن نقطه مرجع، تعظیم  
با وجود جمیع مدح و ثنا  
کرده تصریح نام عبد بهاء  
اهل توحید باش و حقّ بشناس  
ز امر شاکرز نهی او بهراس  
نهی در روضه است ادای صلوة

واجب آمد زیارت و صلوات  
هم بود نهی از رکوع و سجود  
بر مثال جمیل آن معبود  
ذات حقّ غیرذات یکتانست  
حقّ نمائی بجز تماشا نیست  
ذکر توفیق از جمال قدم  
رد و تصدیق از جمال قدم  
روح عبّاس از جمال قدم  
وجه بشاش از جمال قدم  
کن مناجات از جمال قدم  
بین عنایات از جمال قدم  
آنچه دیدیم و آنچه او فرمود  
همه وصف جمال اقدس بود  
هم بشارت از او و وحی از او است  
هم روایات و امر و نهی از او است  
بنده را حقّ بندگی باید  
رای خود نعت خویش کی شاید  
بگذر از خود، عجز و توبه نما  
باش ناظر به امر عبد بهاء  
بنده شو راه بندگی پذیر  
پس به وفق رضاش سبقت گیر  
تو گمان می بری که حقّ جوئی  
که به تأویل وصف او گوئی  
یا به لفظی که هیچ راضی نیست

نعت‌ها می‌کنی که چیست و کیست  
نیست هرگز صواب بلکه خطاست  
این نه شرط و فاست بلکه خطاست  
گرتو از میل خود شهید شوی  
یا که اندر فراز دار روی  
چونکه از میل توست نیست قبول  
سرتسلیم گیر و شو مقبول  
توجه دانی که خیر و شر تو چیست  
توجه خواهی اگر اراده‌اونیست  
اوست شمس و تو کمتر از ذره  
اوست بحر و تو کمتر از قطره  
شمس یا ذره بین که رابطه چیست  
بحر هم به قطره رابطه نیست  
بارالها تو باش یار بما  
همه را حفظ ز امتحان فرما  
وصف و نعت و صفات عبد بهاست  
دون این رأی خلق و میل شماست

الها معبودا مقصودا به کمال عجز و ابتهال از تو مسألت می‌نمایم این عبد را از شر ناعقین  
حفظ فرمائی و از ظل سدره منتهی و صریر قلم اعلیٰ محروم نسازی. فانی سیاوش  
سفیدوش.

ارباب جمشید

ارباب جمشید یکی از پارسیان معروف ایران و خادم و محبّ امرالله بود. ارباب جمشید در  
حدود سال ۱۲۲۹ در شهر یزد متولد گردید، اسم پدرش بهمن و ابتدا شغلش کرباس فروشی  
بود و برای توسعه کسب و تجارت ابتداء به بروجرد و پس از آن بطهران آمد و در سال

۱۲۷۰ شمسی (۱۸۹۱م) در طهران و یزد مستقلاً بتجارت مشغول شد و کم کم کارش بالا گرفت و در شهرهای قم و کاشان و اصفهان و شیراز و بندرعباس و کرمان و بم و سیرجان و همدان و رشت شعبه و تجارتخانه دایر نمود و با هوش سرشار و صحت عمل و سخاوتی که داشت مورد توجه رجال عصر خود قرار گرفت بطوری که بانگ استقراضی روس مبلغ یک میلیون تومان بوی اعتبار داد و بصورت بانگ خصوصی در سراسر ایران بصرافی و تجارت مشغول شد و بطوری شهرت یافت که از دست مظفرالدین شاه بدریافت فرمان و لقب و نشان رئیس التجار کلّ زردشتیان مفتخر گردید.

در سال ۱۳۲۴ هـ ق (۱۹۰۴م) با اعطاء مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه بعنوان اولین وکیل زردشتیان در مجلس شورای ملی انتخاب شد. ارباب جمشید چون اعتماد و محبت زیادی نسبت به بهائیان داشت همواره عدّه زیادی از احباء مانند میرزاسیاهش سفیدوش و جناب ملابهرام اخترخاوری و جناب رستم خان و جناب اردشیر و جناب حکیم و غیره در دستگاه وی بکار و خدمت مشغول بودند.

ارباب جمشید همواره مورد عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه بودند و در الواح صادره از قلم آن حضرت احباء را تأکید اکید در حسن خدمت و کمال صداقت و امانت در حقّ وی فرموده اند، از جمله در لوحی خطاب به میرزاسیاهش می فرمایند:

... ولی باید همواره برضای ارباب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند دستورالعمل خویش بدانی... (۲۶)

و در بیانی دیگر می فرمایند:

... علی الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیانست و فرید زردشتیان ...

و همچنین می فرمایند: (۲۷)

... احباب باید بمیل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت بمنتهای قوّت بکوشند، مبدا نفسی سبب تکدر خاطر آن خیرخواه عالم گردد چنین شخص خیرخواه را باید بجان و دل خیرخواه شد و در خدمتش همت نمود، زیرا قصور سبب غضب ربّ غفور گردد (۲۸).

ارباب جمشید پیوسته با احباب مساعدت و محبت می‌کرد و نسبت بحضرت عبدالبهاء و امر الهی کمال خضوع و خشوع را می‌نمود. در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳ م) چون در یزد مذبحه کبری برپا شد و در اثر ضوضاء خانمان عدّه کثیری از احباب را تاراج کردند و در دیگر شهرها نیز احبّاء در بدر شده و حیران و سرگردان بطهران آمدند، ارباب جمشید آنانرا در املاک خود سکونت داده و بمشاغل متنوعه گماشت. مثلاً جناب ملا بهرام که تخصص در زراعت داشت مأمور بکار املاک و زراعات اطراف طهران شد و آقامحمدحسین الفت ناظر جمع امور گردید و غلامعلی خان تفتی بامور املاک خارج شهر مأمور گردید و میرزاسیاوش سفیدوش پیشکار و نماینده تام‌الاختیار وی بود.

ارباب جمشید همواره از وضع احبّاء و پریشانی آنان متأثر بود. در یکی از ملاقاتها برخی از ملاّیان به او عنوان نمودند که شنیده‌ایم کلیّه بهائیان فراری از یزد را در املاک خود مسکن و مأوی داده‌ای، ارباب جمشید در جواب اظهار می‌دارد من خود زردشتی هستم ولی در دوایر من از کلّ ادیان و مذاهب بکار مشغولند و من مداخله‌ای در عقایدشان ندارم خصوصاً بهائیان که در نهایت امانت و دیانت و درستکاری آراسته‌اند.

در دورانیکه مسیوهیپولیت دریفوس و میسن ریمی از اجله احبّای غرب بایران مسافرت نمودند ارباب جمشید پذیرائی شایانی از ایشان نمود و در پارک معروف اتابک که با کلیّه اثاثیه ثمینه‌اش تقریباً بمبلغ یک کروور تومان از علی اصغر خان اتابک اعظم خریده بود و بعد از قصر سلطنتی مجلل‌ترین قصور عصر خود بود از آنان پذیرائی نمود، و در ایام توقف آنان در طهران ارباب جمشید به میرزاسیاوش اجازه داد تا در جمشید آباد جشن عظیمی برپا نماید و نامبردگان در آن جشن خطابه مفصل و غرائی ایراد نمودند. همچنین برای مسافرتشان باصفهان وسائل و کالسکه شایسته فراهم نمود و غلامعلی خان مهاجر تفتی را بجهت ملازمت خدمتشان معین کرد و در تجارتخانه خود در قم و کاشان و اصفهان از آنان پذیرائی نمود و احترامات فائقه بعمل آورد و در مراجعتشان بطهران نیز بهمان رویه اقدام نمود.

آخراً امر در اثر رقابتهای بانک استقراضی روس و بانک شاهی انگلیس و توطئه آنان برای از بین بردن بانکهای خصوصی اوضاع ارباب جمشید مختل شد و بالاخره در سال ۱۳۳۲ ه ق (۱۹۱۴م) نامبرده بکلی ورشکست و متوقف گردید. در دوران بحرانی و پریشانی عریضه‌ای وسیله میرزا سیاوش حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت که لوح مبارک زیر در جواب وی، عزّ نزل یافت و وعده گشایش و برکت باو عنایت فرمودند:

طهران، بواسطه جناب سیاوش فارسی علیه بهاء الله الابهی

جناب جمشید بهمن توانگر و پاینده باد

هو الله

ای مهرپرور نامه‌ات رسید و سبب شادمانی گردید. ستایش ایزد پاک را که هوشیاری و بیدار، و می‌دانی که محتاج به پروردگاری، عاقبت بخشش ایزدی است و خوشی و راحت بی‌پایان، مطمئن باش، امیدواریم آن خانواده از هر جهت راحت و آسوده گردد و نظر عنایت شامل شود و سرور حاصل گردد. اما سبب نجات و فلاح، امانت و دیانت و همت و غیرت و بموجب تعالیم الهیه سلوک و حرکت است. در کار بکوشید ولی متوکل بخدا باشید، عون و عنایت از او طلبید و موفقیت و صلاح و نجات از او جوئید. آسوده باش که عاقبت آسایش جان است و علیک البهاء الابهی ۳ نisan ۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس (۲۹)

و در لوح مبارک زیر حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه به احبائی که در خدمت ارباب جمشید بوده‌اند دستور اکید بصدقت و امانت و وفاداری فرموده‌اند:

بواسطه جناب امین علیه بهاء الله، طهران بواسطه جناب آ سیاوش و جناب ملا بهرام و جناب رستم خان و جناب حکیم و جناب اردشیر و سایر احبای الهی اسلام و زردشتی علیهم بهاء الله الابهی.

هو الله

ای یاران جانی، جناب امین همواره ستایش از نفوسی که در معیت حضرت ارباب جمشید می‌نماید و از برای هریک منفرداً صدور نامه کنند که مستحق هرگونه عنایتند، این عبد نیز تصدیق این روایت را نماید و از خدا خواهد که آنان را موفق فرماید تا بر آنچه باید و شاید

مؤید گردند و این را بدانند که صداقت و امانت و همت و خیرخواهی در حقّ عموم عالم علی‌الخصوص در امور حضرت ارباب‌جمشید بر کلّ فرض و واجب است و خدمت به آستان مقدّس شمرده شود و خیانت و رخاوت و عدم امانت را معصیت بحقّ شمرند و عصیان و طغیان در امر حضرت یزدان و اگر قصور و فتور در این امر مشکور واقع گردد تَضییع امرالله است و تدمیر احبّاءالله و تکدیر خاطر این عبد و تسوید وجوه سایر یاران و سلب اعتماد به امانت و وفا و صفای این حزب مظلوم در آفاق... (۳۰)

بالاخره ارباب‌جمشید جمشیدیان در سال ۱۳۱۱ شمسی (۱۹۳۲ م) در سن ۸۲ سالگی دار فانی را وداع گفته و بجهان مینوشتافت.

تأسیس شرکت سهامی پارسیان

در دورانیکه بانگداری و تجارت ارباب جمشید دچار رکود و وقفه گردید، عده‌ای از احبّای پارسی ب فکر تأسیس شرکتی بنام شرکت سهامی تجارتي برادران پارسی (پارسیان) افتادند و در نتیجه در سال ۱۳۲۷ ه ق (۱۹۰۹ م) نه نفر از اعضاء مؤسس بشرح زیر مبادرت به تأسیس شرکت پارسیان نمودند:

- ۱\_ جناب بهمن خدامراد (پیمان) ۲\_ جناب خدامراد بهمرد (پارسیان) ۳\_ جناب رشیدجمشید (هزاری) ۴\_ جناب سیاوش سفیدوش ۵\_ جناب کیخسرو خدابخش (خاوری)
- ۶\_ جناب اردشیر رستم (کیامنش) ۷\_ جناب شهریار اردشیر (پارسیانی) ۸\_ جناب رستم بهرام (باختری) ۹\_ جناب شهریار سروش (نوشادی)

این اقدام مورد تأیید و تحسین حضرت مولی‌الوری واقع گردید و شخصاً چند سکه طلا بعنوان شرکت در سرمایه اولیّه آن و برکت و وسعت در کار شرکت عنایت فرمودند. از ابتداء تأسیس شرکت، سهامی هم بنام مبارک حضرت عبدالبهاء صادر گردید و سالیانه سودی بسهام مبارک پرداخت می‌شد.

حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در لوح مبارک زیر در خصوص شرکت پارسیان می‌فرمایند:

هو الله



جناب امین چون باین اقلیم شتافت ذکر شرکت برادران پارسی نمود که این اشخاص بامانت و دیانت و صداقت و نهایت همت باین شرکت مباشرت نمودند و مقصدشان خدمت بعالم انسانی و حصول برکت است، چون چنین است البتہ فیض جمال مبارک تأیید این شرکت می نماید و از آثار الطاف الهی در ایران تأسیس چنین شرکتهاست. چون بخلوص نیت تأسیس شود البتہ موفق و مؤید گردد. ع (۳۱)

شرکت پارسیان در سال ۱۳۱۰ شمسی (۱۹۳۱ م) رسماً در اداره ثبت شرکتها به ثبت رسید و پس از ۲۲ سال فعالیت دارای اساسنامه رسمی گردید. در ماده ۴۸ اساسنامه شرکت در مورد تقسیم عایدات و منافع شرکت صریحاً قید گردیده که نوزده در صد از کل منافع حاصله از شرکت در اختیار هیأت مدیره بوده که برای ادای حقوق الله پرداخت نماید و این امر مورد تأیید و تصویب هیأت مدیره که بعضاً زردشتی بودند و کلیه سهامداران اعم از زردشتی و بهائی قرار گرفته و هر سال پس از ادای حقوق الله نسبت به تسهیم سود حاصله بین سهامداران اقدام می گردید.

در حقیقت شرکت پارسیان اولین شرکت بهائی بود که وسیله بهائیان پارسی تأسیس و طبق دستورات و موازین امری اداره می گردید. شرکت پارسیان مدت شصت سال دوام یافت و همواره امین و مرجع امور احباء بود.

سالیان دراز عنوان پارسیان آدرس پستی و تلگرافی و واسطه مراسلات و مخابرات ارض اقدس با محفل ملی ایران بود و در امور ملکی و تجارتي نیز تأیید و برکت بسیار حاصل نمود زیرا حتی الامکان دستورات الهی را در مورد کسب و تجارت نصب العین خویش قرار داده و به موجب آن عمل می نمود.

هرمزدیار حق پژوه

اعلان امر و تبلیغ علنی در جامعه پارسیان یزد

بطوریکه گفته شد در سال ۱۳۲۱ ه ق (۱۹۰۳ م) و در بحبوحه ضوضای معروف یزد که ضمن آن ۸۴ نفر از احبای الهی شربت شهادت نوشیدند، در محله زردشتیان یزد هیچیک از مؤمنین بامر مبارک بنام بهائی معروف نبودند، بلکه همگی در پرده حکمت بوده و با

احتیاط رفتار می نمودند و افرادی مانند جناب ملابهرام اخترخاوری و میرزاسیاهش سفیدوش که علنی تبلیغ نموده و با مؤبدان و دستوران درگیر بودند غالباً ساکن طهران بوده و بشرحی که گذشت موقتاً به یزد آمده و با شدت یافتن مخالفت و معاندت ها به هندوستان و یا طهران و یا سایر بلاد مسافرت و مهاجرت می نمودند و در حقیقت یکنوع جنگ و گریز با مخالفین خود داشتند. در این دوران در محله زردشتیان یزد فقط جناب فریدون گُبل و جناب کیخسرو خداداد (پیمان) به بابی و بهائی معروف و مورد اهانت و توهین اعداء بودند که با حکمت و احتیاط رفتار می کردند. و بطور کلی اختلاط و امتزاجی علنی بین مؤمنین پارسی و احبّای فرقان برقرار نبود. مگر معدودی که در جلسات عمومی شرکت می کردند.

اولین کسی که موجب پیشرفت امرالله در جامعه پارسیان یزد گردید جناب هرمزدیار خدابخش (حقّ پژوه) از اهالی خرمشاه یزد بود که ظاهراً وسیله جناب آخوند ملاعبدالغنی و سایر مبلغین بامر مبارک اقبال نموده بود. جناب هرمزدیار خدابخش در سال ۱۳۲۷ ه ق (۱۹۰۹م) با خرمن خانم بنت هرمزدیار (خواهر اسفندیارمجنوب) ازدواج نمود و در محله زردشتیان یزد (خلف خانعلی) ساکن شد و در این محله ندای امرالله را بلند نمود و علناً به تبلیغ زردشتیان پرداخت. هرشب در خانه خود که بعدها مدرسه هوشنگی در آن تأسیس شد مجلس تبلیغ علنی تشکیل می داد. بدایتاً عده ای از نسوان زردشتی در آن شرکت می کردند و جناب هرمزدیار حقّ پژوه الواح و آثار و اشعار و سرودهای امری برای حاضرین با لحنی خوش تلاوت می کرد و موجب سرور و جهور حاضرین می شد.

جناب هرمزدیار خدابخش حقّ پژوه در حدود سال ۱۲۵۰ ه ق (۱۸۷۱م) در قریه خرمشاه یکی از قراء حومه یزد بدنیا آمد، در دوران کودکی حداقل سواد خواندن و نوشتن را طبق روش مرسوم زمان خود آموخت و پس از آن به کار و کسب مشغول گردید. در سال ۱۳۲۷ ه ق (۱۹۰۹م) با خرمن خانم بنت هرمزدیار (مجنوب) ازدواج نمود و در محله زردشتیان یزد (خلف خانعلی) ساکن شد و در این محله ندای امرالله را بلند نمود و علناً به تبلیغ زردشتیان مشغول شد. و مرتباً افراد مستعد و جویای حقیقت را بحضور مبلغینی مانند جناب

آخوند ملا عبدالغنی و جناب حاج محمد طاهر مال میری می برد و وسیله هدایت آنان را به شاطیء بحر عرفان فراهم می نمود.

جناب هرمزدیار حق پژوه هموارد مورد عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه قرار می گرفت و از قلم اطهر الواح متعددی بشرح زیر به اعزاز ایشان نازل گردیده است:

بواسطه جناب نیر علیه بهاء الله، جناب هرمزدیار علیه بهاء الله

هو الله

ای هرمزدیار، در دیار الهی درآمدی و در گلزار رحمانی وارد شدی، پس در این مرغزار معانی گشت و گذار نما و از باده روحانی بنوش و گل یزدانی ببوی و سبوی می حقیقی بکش تا انوار آن بر آفاق بتابد. ع ع

طهران بواسطه جناب حاجی میرزا عبدالله، هرمزدیار پور خدا بخش پارسی جانش خوش باد.

هو الله

ای یار نازنین، آنچه نگاشتی و در دل داشتی پدیدار و خواهش آشکار گشت هرچه ناله و فریاد کنی و آرزوی جانفشانی، از خدا خواهم که آرزوی تو و مرا هردو روا فرماید تا هر یک در جانفشانی پرچمی برافرازیم، اما تو چون به بندگی خدا پرداختی و راز پنهان آموختی و فارسیان را به خداوند مهربان خواندی، در هر دم جانفشانی، براستی زردشتیان روی پیشینیان را سفید نمودند و پاکی نژاد را پدیدار کردند، من از آنان خوشنودم، پس باید بجوشید و بخروشید تا هر همکیش را خوش اندیش کنید و هر بیگانه را یار و خویش نمائید، آندم نیروی پروردگار پیایی رسد و یاری آمرزگار دمبدم دیده شود و از برای پدر و مادر که به جهان دیگر رفته اند و از سرچشمه زندگانی بی بهره بودند اگر خواهش آمرزش شود، در درگاه خدا پذیرفته می شود. از برای خداداد دل آسوده دار، آن سرگشته کوی یار به گلزار یزدانی شتافت و زندگانی جاودانی یافت. جانت خوش باد. ع ع

طهران، هرمزدیار خدا بخش پارسی

هو الله

ای مظهر بخشش الهی، نامه‌ات رسید، مضامین در نهایت طراوت و لطافت و حلاوت بود، روح و ریحان آورد و سبب سرور قلوب یاران گشت که الحمدلله از میان پارسیان یاران دیرین، چنین نفوس پاک مبعوث گشتند که مانند شمع روشنند و بمثابة گل در باغ و چمن ازوثن و ثمن بیزار شدند و در گلشن الهی با بلبل معانی همدم و همراز گشتند، توجه به ملکوت ابهی نمودند و استشمام نفحات قدس از ملاً اعلی، به خدمت حضرت یزدان پرداختند و شب و روز علم محبت‌الله را در آفاق وجود افراختند. از جهان و جهانیان گذشتند و به جهان الهی دل بستند، آفرین به آن قوه الهیه باد که چنین نفوس تربیت فرموده که مورد بخشش خداوند آفرینشند و چون دردانه محبت‌الله در آغوش صدف موهبت پرورش یافتند امیدوارم که روز بروز بر تئلاء و لطافت و درخشندگی بیفزاید، در خصوص پرتو یزدان و کوکب تابان حضرت زردشت سؤال نمودید که در رساله ایقان نامشان مذکور نه حکمتش چیست، ای بنده الهی در رساله ایقان بسیاری از انبیاء مذکور نه منحصر به حضرت زردشت نیست زیرا این رساله مبارکه در جواب مسائلی که حضرت افنان سدره منتهی فرموده بودند نازل شد جواب مطابق سؤال است و مقتضی مقام و زمان اما در الواح مبارکه و صحائف مقدسه ذکر آن روح مصور و کوکب هدی بسیار نازل و نهایت نعت و ستایش را فرموده‌اند جمیع الواح الهی حکم یک کتاب دارد، مانند قرآن هرچند سور متعدده است ولی کتاب واحد، قل کل من عندالله، جمیع لوح محفوظست و رق منشور لهذا در هر یک ذکر نفس مقدسه شود کفایت است و علیک التحیة والثناء. ع

طهران، بواسطه جناب حاجی میرزا عبدالله، جناب هرمزدیار خدا بخش خسرو پارسی  
علیه بهاء الله ابهی

هو الله

ای بنده صادق حق آنچه نگاشتی و در ضمیر داشتی معلوم و واضح گردید الحمدلله گواه آگاهی بود و دل بستگی به دلبر نامتناهی، معانی سبب شادمانی گردید و مفهوم تأثیر رحیق مختوم بخشید، زیرا دلالت بر نهایت ایمان و ایقان داشت و اقرار و اعتراف به یگانگی خداوند بی‌مثیل و همتا، امید و طید است که از درگاه احدیت نومید نگردیم و به آنچه

آرزوی دل و جانست برسیم، از درگاه پروردگار طلب آموزش از برای پدر و مادر و برادر و خواهران یار مهربان گردید و همچنین استدعای فوز و فلاح بجهت اقربا و خویشان باقی گردید، اما در خصوص نوکری و تجارت و کسب اگر به امانت و دیانت و صداقت معمول گردد جمیع مقبولست، هیچیک را بردیگری ترجیح نه. جانت خوش باد. ع ع  
یزد، جناب آقا هرزیدار حق پژوه علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند:

عریضه تقدیمی آن حبیب معنوی مورخ ۵ تیرماه ۱۳۱۲ بساحت امنع محبوب مهربان حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه واصل و مشروحات معروضه که حاکی از ترادف بلایا و تتابع مصائب و رزایا، اول عروج اب الزوجه جناب هرزیدار مهربان و ثانی صعود فرزند عزیز جوان شمع انجمن دوستان جناب آقا خسرو حق پژوه بود در محضر انور اطهر معلوم و سبب تأثر خاطر وجود اقدس گردید، با کمال لطف و مهربانی فرمودند البتّه حدوث این بلایا و نزول این قضایا موجد احزان و مورث غم و اندوه بی پایان است ولی امید چنانست که آنجناب و بازماندگان به عنایات و الطاف جمال ابهی تسلی خاطر یابند و در رزایا و بلایای جواهر وجود و سواج غیب و شهود تأمل و تفکر کنند تا غمام اقدار از دل و جان متشتت و متلاشی شود و سکون و قرار و تحمل و اصطبار حاصل گردد.

فرمودند در مقامات مقدسه نورا دعا و نیاز می شود و طلب عفو و غفران و علو درجات برای آندو نفس زکیه متصاعده الی الله می گردد. امید چنانست که آن جناب و ضجیعه محزونه امه الله خرمن و فرزندان آقا جمشید و آقا روح الله و روح انگیز و همایون و سایر منسوبان مجذوب آقامهربان آقاردشیر، پری، دولت خانم، سرور، مهربانو، و امه الله شیرین کلّ به بشارات ملکوت ابهی تسلی خاطر یابند و به نفحات گلشن رحمن تر و تازه و خرم و پرطراوت و لطافت مانند. همچنین فرمودند به امه الله مروارید هوشنگ ضجیعه من استشهد فی سبیل الله فریدون جمشید علیها بهاء الله تحیت و تکبیر برسانید و اطمینان دهید که آن شهید سعید در ظلّ الطاف ربّ مجید مستقر و پایدار و در مقامات مطهره نورا طلب علو درجات در حقشان می شود، حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین ۲۴ آگست ۱۹۳۳ ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

جناب هرمزدیار حق‌پژوه در سال ۱۳۱۸ ه ق (۱۹۳۹م) با صدور اولین فرمان حضرت ولی‌محبوب امرالله مبنی بر لزوم و اهمیت یاران با مشارکت در نقشهٔ چهل و پنج ماهه به شهرستان ابهر که یکی از نقاط لازم‌المهاجر زنجان بود هجرت نمودند و مدت ۱۲ سال بقیهٔ عمر خود در سبیل هجرت متحمل صدمات و بلاهای گردیدند بالاخره در سال ۱۳۳۰ ه ش (۱۹۵۱م) به ملکوت ابهی صعود نمودند در حالیکه ۸۰ سال از عمرش می‌گذشت و با توجه باینکه در ابهرگلستان جاوید وجود نداشت با کسب اجازه از آیت‌الله ابهرجسد ویرا در نقطه‌ای دورافتاده که مخصوص غریبان شهر بود با آداب و مراسم بهائی مدفون نمودند. از بانوان پارسی در شهر یزد اولین فردی که بامر مبارک اقبال نمود خرمن خانم حق‌پژوه همسر وی بود و بعدها بتدریج پری‌خانم و سرور خانم و لعل خانم و جناب اسفندیار مجذوب به ترتیب مادر و خواهر و برادر خرمن خانم و همچنین مهربانو خانم خالهٔ ایشان بشرف ایمان فائز گردیدند. پس از آن بانوان مذکور و جناب اسفندیار مجذوب با خانوادهٔ آخوند ملاعبده‌الغنی که از اجلهٔ مبلّغین بودند باب معاشرت گشودند و در نتیجه این مراوده‌ها موجب تزئید معلومات و تکمیل اطلاعات آنان گردید.

در این اوقات جناب آخوند عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه معروض داشت و طلب تأیید برای اماء مذکور نمود و در جواب لوح مبارک زیر بافتخار خرمن خانم عزّ نزل یافت:

بواسطهٔ جناب ملاعبده‌الغنی علیه‌بهاء‌الله‌الابهی، جناب خرمن علیها‌بهاء‌الله‌الابهی.  
هو‌الله

ای خرمن پربرکت، دهقانها بعد از زحمات بسیار که بکارند و بدروند خرمنی اندوده نمایند ولی تویی زحمت خود خرمنی کشتی و برکت آن انجمن شدی، از الطاف حضرت رحمن امیدم چنین است که خرمن آسمانی شوی و برکتی ایزدی گردی، نهایت مهربانی، از قبل من به لعل برسان و همچنین بمادر مهربان پری پیام روحانی ابلاغ کن و به هرمزد خدابخش تهیت و درود برسان و باسفندیار ولدهرمز نهایت اشتیاق ابلاغ کن و برستم ولد بهرام سلام سلامت انجام برسان و علیک‌البهاء‌الابهی. عع (۳۲)

پس از آن لوح مبارک زیر از آستان مقدّس حضرت عبدالبهاء ارواحنفاذاه بافتخار سرور خانم عزّ نزول یافت:

بواسطه جناب ملا عبدالغنی علیه بهاء الله الابهی، جناب سرور علیها بهاء الله الابهی. هوالله

ایجان پاک، دستوران در خواب و تو بیدار و اهل ریاضت در نهایت غفلت و تو هوشیار، مدعیان عشق کاهل و باطل و تو سرمست باده محبت نیر آفاق، شبگیر کن که پرتو شمس حقیقت چنین عنایتی در حقّ تو نموده و علیک البهائ الابهی. عع (۳۳)

همچنین لوح مبارک زیر بافتخار مهربانوخانم شرف نزول یافت:

یزد، کنیز عزیز الهی مهربانو بهمن و کیخسرو علیهما بهاء الله الابهی. هوالله

ای کنیز شورانگیز پروردگار، نامه تو رسید، الحمدلله از خواب گران بیدار شدی و از دریای غفلت بیکران نجات یافتی، از طوفان عالم طبیعت بساحل نجات حضرت احدیت رسیدی، شکرکن خدا را و ممنون باش از همشیره زادگان که آنان سبب نجات تو گشتند و تو را از اسیری در دست دستوران رهانیدند، در حقّ آنان عون و عنایت حضرت رحمن طلبم و قرین مرحوم نوشیروان راعفو و غفران خواهم. ای کنیز خدا بجان بکوش تا زنان پارسیان را منجذب به دلبر پارسی آسمانی نمائی، آنان را از جهان تاریک بجهان روشن رسانی. و علیک البهائ الابهی عبدالبهاء عباس (۳۴)

بنابراین اولین مصدق امر مبارک از زنان پارسی در شهر یزد خرمن خانم حق پژوه بود که طبق بیان مبارک حضرت عبدالبهاء پربرکت شد و ابتداء وسیله هدایت خاله و مادر و خواهران و برادر و سایر منسوبان گردید و سپس به تبلیغ سایر خانمهای زردشتی در یزد و قراء و قصبات پرداخت و بتدریج محافل و مجالس نسوان تشکیل گردید و روز بروز بر رونق آن بیفزود. و در عین حال چون پدرشان هرمزدیار یکنفر زردشتی متعصب و خادم و کلیددار معبد و آتشکده زردشتیان بود و حدود چهل سال مأموریت روشن نگهداشتن آتش مقدّس را بعهده داشت از اقبال و ایمان فرزندان خود خبر نداشت و افراد خانواده مجبور بودند در خفا و دور از

چشم پدر بفعالیتهای تبلیغی خود ادامه دهند. تا اینکه در اواخر حیات جناب هرمزدیار گلستان نیز ایمان آورد و موقع عبادت نماز بهائی و زردشتی را با هم می خواند و بالاخره مورد تعقیب و اهانت دستوران قرار گرفت و از سمت خادم و کلیددار آتش مقدس خلع گردید.

مدتی گذشت تا اینکه فیروز تیرانداز (فیروزمند) و فرخ تیرانداز (فرخزادی) و شیرمرد تیرانداز وسیله جناب آخوند ملا عبدالغنی بشرف ایمان فائز و با آخوند مذکور مراوده داشتند و فیروز تیرانداز نزد آخوند بتحصیل قرآن کریم مشغول گردید و کسب معلومات می کرد.

با ورود جناب رشید هزاری به یزد اولین احتفال بهائی در محله زردشتیان یزد و در منزل جناب اسفندیار مجذوب تشکیل شد. البته در سایر محله های یزد محافل و مجالس با حضور احبای فرقانی تشکیل می شد ولی هنوز اختلاطی بین احبای زردشتی و دیگر احبای برقرار نگردیده بود فقط گاهی جناب هرمزدیار حق پژه را بمحافل احبای فرقانی دعوت می نمودند که عده ای از قدما از قبیل آقایان اخوان الصفا و حاجی محمدطاهر مالمیری و آخوند ملا عبدالغنی و دیگران حضور داشتند.

بعدها با ورود میرزاسیاوش سفیدوش و آقامهربان تشکر از طهران در سال ۱۳۳۲ ه ق (۱۹۱۴م) محافل و مجالس علنی با حضور عده ای از احبای تشکیل میشد و روز بروز بر رونق آن افزوده گردید. در این دوران بود که مخالفت دستوران نیز علنی شد و در حد امکان بر شدت مخالفت خود افزودند که شرح آن در کتاب یار دیرین نوشته میرزاسیاوش سفیدوش مفصلاً درج گردیده است. در بحبوحه مخالفت و مخاصمت دستوران لوح مبارک زیر بافتخار احبای پارسی یزد عزّ نزول یافت:

طهران، بواسطه جناب سیاوش بن مرحوم رستم علیه بهاء الله الابهی،  
امه الله کنیز الهی فیروزه، مهربان رستم، گشتاسب رستم، گوهر رستم، هوشنگ اردشیر،  
سلطان اسفندیار، مروارید و فرنگیس و گوهر دختران هوشنگ، بهمن و اسفندیار و شهریار  
ابناء خسرو، زرین اردشیر و خرمن هرمزدیار و کیخسرو و شیرین و بهیه، و سایر اماء الرحمن  
علیهم و علیهن بهاء الله الابهی.



هو الله

ای دوستان و کنیزان عزیز خدا، در آستان ایزدی و در محضر این بنده بهاء مذکور و مشهورید، از الطاف بی پایان بهره و نصیب دارید و در موهبت کبری شریک و سهم هستید. در یوم ظهور سعی مشکور نمودید و عطای موفور یافتید، دیده بینا جستید و گوش شنوا یافتید و دل و جان به پرتو خورشید تابان روشن نمودید. شکر کنید خدا را که مورد چنین الطاف گشتید و متخلق بچنین اوصاف شدید.

از حرکت بعضی بیخردان محزون مشوید و اندوهگین مگردید، زیرا توقع شعور از اهل غرور مانند توقع روشنائی آفتاب از شب تیره و تار است و این ممتنع و محال، حرکات این گروه مثل درندگی گرگ است و گزیدن کژدم، مربای غرورند و پیشوایان اهل شرور، چه توقعی از آنان، این پیشوایان سابق بودند که بقتل حضرت زردشت فتوی دادند و ایران را بر باد دادند.

در هر عهد و زمان که نور حقیقت طلوع نمود پیشوایان بر انکار برخاستند و مقاومت نور حقیقت خواستند، بلکه خون بیگناهان ریختند و عاقبت با یکدیگر درآویختند و بپایان مخدول و منکوب گشتند و عاقبت محو و نابود شدند. اینها نیز مانند آنان خواهند شد، مگر کسانی که بنور حقیقت چون شمع برافروختند و در سایه درخت امید درآمدند.

از شهادت ماسترخدابخش بسیار محزون و دلخون شدیم، ولی یقین بدانید که چون محبت به بهائیان داشت آن جان پاک در جهان روشن بی پایان غرق دریای عفو و غفران گردد و پرتو ایزدی او را روشن نماید. و علیکم و علیهن البهء الابهی عبدالبهء عبّاس (۳۵)

در اوایل دوران میثاق جناب هرمزدیار خدابخش ده مؤبد زردشتیان تفت پس از فوز بایمان در بمبئی توسط خسرو پیمان موفقیت تامی در تبلیغ پارسیان حاصل نمود و باتفاق جناب مهربان رستم دینیار مریم آبادی و جناب حکیم مهرگان بزیارت حضرت عبدالبهء ارواحنافداه شتافتند و در بین بهائیان پارسی اولین زائران ارض مقصودند جناب شاه سیاوش و جناب جمشید و جناب شاه کاوس برادران حکیم مذکور کلاً قیام به تبلیغ امرالله نمودند. آقاکیومرث و برادرانش آقاسروش و آقاجمشید ابناء فرود از متقدمین احباب بودند.

استاد شهپیار و آقاکیومرث برادر ملابهرام و آقاخسرو اله آبادی و برادرش آقارستم همچنین از حسین آباد یزد همگی بشرف ایمان فائز شدند همچنین در قراء و قصبات اطراف جمع کثیری از پارسیان در ظل امرالهی وارد و بخدمت امرالله پرداختند. از جمله معاریف احبای پارسی آقاخسرو بمان نرسی آبادی بود که بالاخره در پونه بمبئی سکونت گرفت و مسافرخانه تأسیس نمود و به خسرو پونه والا معروف شد و خدمت زیادی بامرالهی نمود که شرح احوال وی مفصلاً در دفتر چهارم این کتاب درج گردیده.

یکی دیگر از احبای معروف پارسی نوشیروان پورگشتاسب است که بنام نوش شهرت یافت و اشعار زیادی در باره امر مبارک سروده و دیوانش طبع و نشر شده که اواخر عمر در بمبئی ساکن شد و شرح حال وی در فصل آینده به تفصیل آمده است.

شهادت پارسی که در دوران میثاق بدرجه رفیع شهادت نائل گردیدند.

شهادت پارسی نژاد در دوران میثاق بشرح زیر بوده اند:

۱\_ بعد از شهادت آقامحمدبلورفروش در یزد در سال ۱۳۳۵ ه ق (۱۹۱۷م) جناب نوشیروان خورسند روزی در مریم آباد گرفتار شریری از اشرار گردید وی جناب نوش را گرفته و تکلیف بسب و لعن بامر مبارک نمود، آن مظلوم بتدبیر، خود را از چنگش مستخلص نمود، بلافاصله نوه جناب نوش که کودک هشت ساله بود مفقود گردید بعد از چهار روز تجسس و بیتابی والدین جسد طفل را در چاه اب بدست آوردند. در اثر اقدامات معموله مرتکب گرفتار شد و چندی بحبس حکومت افتاد، ولی بوساطت مسلمین مستخلص گشت. بنابراین طفل مذکور در زمره اولین شهید پارسی است. متعاقباً اشرار تفتی پی در پی بخانه اسفندیارگشتاسب برادر نوش در قاسم آباد ریخته و او را تهدید بقتل کردند و مبالغی از او گرفته و دست از شرارت برداشتند و آنمظلوم از خوف جان خود و عائله اش باحدی ابراز نکرد و جرأت شکایت ننمود.

۲\_ جناب دینیار مهربان، که جوانی فعال و خدمتگزار احبای بود در کرمان بکار تجارت اشتغال داشت، روزی یکی از معاندین بنام داش حسن که از اشرار بازار بود نزد وی رفت و شروع به پرخاش و اعتراض نمود که چرا عبا بدوش انداخته ای و لباس مسلمین را بر قامت

کافر مرتد پوشانده‌ای و با این بهانه بیدرنگ ویرا هدف چند گلوله قرار داده و شهید نمود و این اقدام بر اساس اعتقادات و تعصباتی بود که عبا فقط مخصوص بمسلمین است و اقلیتها حق استفاده از لباس مسلمین را ندارند.

۳\_ جناب اسفندیار کوچه بیوکی که جوانی عالم و فاضل و متقی بود و از طرف انجمن ناصری زردشتیان یزد در تفت به تعلیم و تربیت اطفال و نوباوگان مشغول بود، چون مؤبدان با تحصیل و ترقی جوانان زردشتی مخالف بودند، تأسیس مکتب و مدرسه را در معبد بهانه قرار داده و به مخاصمت برخاستند و بتحریک جهّال پرداختند و بالاخره با اشرار مسلمان تفت همدست شده و یک تن از آنانرا وادار نمودند تا اسفندیار مظلوم را در جلو بالاخانه معبد هدف گلوله قرار داده و شهید نمودند. در یکی از آثار صادره از کلک اطهر حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه چنین مسطور است (۳۶)

... حضرت آقا اسفندیار شهد شهادت را نوشید و اللّٰه یارشده...

تأسیس مدارس بهائی در شهر یزد

با پیشرفت و توسعه تشکیلات امری در شهر یزد و با توجه باینکه اطفال و جوانان بهائی علی الخصوص دختران مجبور بودند برای تحصیل بمدارس زردشتیان و یا مدرسه مسیحیان پروتستان که وسیله مبلغین مسیحی تأسیس شده بود و هدفی جز تبلیغ مسیحیت نداشت بروند و بالطبع بایستی از برنامه‌های تعلیمات دینی و شرعیات آنان متابعت نمایند، بتدریج احبای الهی بفکر تأسیس مدارس بهائی افتادند و با حمایت تشکیلات و افراد خیرخواه موفق بتأسیس مدارسی بشرح زیر گردیدند.

۱\_ مدرسه تربیت دوشیزگان

اولین مدرسه تربیت دوشیزگان در شهر یزد توسط حاجیه بی بی صغری طائف‌الحرمین در محله گازارگاه یزد در سال ۱۲۹۰ شمسی (۱۹۱۱م) در منزل شخصی نامبرده تشکیل گردید، شاگردان این مدرسه را اکثر اطفال بهائی و غیربهائی رؤسای ادارات دولتی و دختران اعیان و اشراف یزد تشکیل می‌داد. مدرسه مورد بحث در سال ۱۲۹۶ شمسی که هیچ مدرسه دخترانه در یزد وجود نداشت با اخذ اجازه از اداره معارف یزد تبدیل بدبستان

شش کلاسه شد که در آن برنامه‌تنظیمی از طرف اداره‌ معارف تدریس می‌گردید و اقدامات مدیره آن مورد تقدیر و تمجید رؤسای ادارات و اشخاص معارف پرور بود.

لازم بتذکر است که حاجیه بی بی صغری در بحبوحه ضوضای یزد با همسرش مورد ایذاء و اذیت اشرار قرار گرفته و مجبور بترک محل خود شده و سپس بزیارت ارض اقدس شتافتند و مدت دو ماه حضور حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه علیا مشرف بودند و بلقب طائف‌الحرمین مفتخر گردیدند و در مراجعت به یزد مبادرت بتأسیس مدرسه فوق‌الذکر نمودند.

حاجیه بی بی صغری طائف‌الحرمین تا اواخر عمر از تحصیل دانش نیز فروگذار نکرد و در آخر عمر موفق باخذ دیپلم کامل متوسطه گردید و مدیریت مدرسه تربیت را رسماً عهده‌دار بودند. پس از تعطیل مدارس بهائی وسیله دولت نامبرده در اداره فرهنگ استخدام و بقیه عمر را به تربیت اطفال و خدمات امری مشغول بودند. و آخر الامر در سال ۱۳۵۱ ش (۱۹۷۲م) در سن ۹۲ سالگی بملکوت ابهی صعود نمودند.

## ۲ \_ مدرسه دخترانه هوشنگی

چون دختران بهائیان پارسی اکثراً بمدرسه پروتستانها می‌رفتند و در نتیجه مجبور به اجرای مراسم مذهبی و تبعیت از مبلغین مسیحی بودند، بهمت عده ای از دوستان بهائی خصوصاً میرزاسیاوش سفیدوش در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۱م) مدرسه هوشنگی تأسیس گردید. محل مدرسه ابتداء در منزل یکی از احباء بود، ولی بعدها با توسعه مدرسه میرزاسیاوش دائی خود جناب ارباب هوشنگ را که یکی از متقدمین احباب و فردی خیر و نیکوکار بود تشویق نمود تا اینکه خانه اجدادی خود را تجدید بنا نموده و برای این هدف فرهنگی اختصاص دهد. متعاقباً ارباب هوشنگ هوشنگی قسمتی از املاک خود را وقف این مدرسه نمود که از محال عایدات آن هزینه‌های مدرسه تأمین می‌گردید و هرگاه مدرسه با کسر بودجه مواجه می‌شد با اعانات پرداختی از طرف مؤسّسین و اولیای اطفال هزینه‌های مذکور جبران می‌شد.

معلمین و اداره‌کنندگان این مدرسه در اوایل تأسیس گلچهره‌خانم فریدانی و خداپرست خانم شاهزاده بودند ولی بعدها با توسعهٔ مدرسه که بصورت دبستان شش کلاسه و طبق برنامهٔ تنظیم از طرف ادارهٔ معارف اداره می‌شد عدّهٔ معلمین به شش نفر افزایش یافت که از وجود ربابه خانم متّحده و ثریا خانم نافذی و عدّهٔ دیگر استفاده می‌شد.

مدرسهٔ هوشنگی حدود چهارده سال بفعّالیت فرهنگی خود ادامه می‌داد تا اینکه در سال ۱۳۱۳ ش (۱۹۳۴م) طبق دستور دولت تعطیل و فعّالیت فرهنگی آن خاتمه یافت.

### ۳ \_ مدرسهٔ دخترانهٔ تهذیب

مدرسهٔ دخترانهٔ تهذیب در سال ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷م) با همّت آقای محمّدعلی تهذیب و جناب سلطان نیک‌آئین در محلهٔ فهادان یزد تأسیس گردید. محل مدرسه در منزل شخصی مرحوم میرزایحیی رافتی قرار داشت. این مدرسه وسیلهٔ روح‌انگیزخانم یزدانیان و وفاخانم یزدانیان که تحصیلات خود را در طهران بپایان رسانده بودند اداره می‌شد و برنامهٔ تنظیمی از طرف ادارهٔ معارف در آن اجراء می‌گردید. محصلین مدرسه شش کلاسه را دختران بهائی و مسلمان محلهٔ فهادان یزد تشکیل می‌داد و هزینه‌های مدرسه را اولیای مدرسه پرداخت می‌کردند و کسری آن از صندوق خیریه و سایر اعانات تأمین می‌گردید فعّالیت این مدرسه مورد تقدیر و تمجید اهالی محل خصوصاً مسلمین و اولیای اطفال بود.

### ۴ \_ مدرسهٔ پسرانهٔ توفیق

مدرسهٔ شش کلاسهٔ پسرانهٔ توفیق در سال ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷م) از طرف محفل روحانی بهائیان یزد و زیر نظر هیأت مؤسس تشکیل گردید. امتیاز تأسیس این مدرسه بنام جناب خسرو حق‌پژوه بود که تحصیلات خود را در هندوستان بپایان رسانده و به یزد مراجعت نموده بود. جناب خسرو حق‌پژوه مدیریت و سرپرستی مدرسه را نیز بر عهده داشت و از وجود عدّهٔ دیگری از معلمین بهائی نیز استفاده می‌شد، که مدرسین مذکور عبارت بودند از جناب غلامرضا آزادمنش و جناب استادمهربان راستی و جناب عطاءالله محسنیان و جناب غلامعباس درخشان و غیره.

پس از مدت کوتاهی تعداد محصلین مدرسه توفیق به ۱۳۰ نفر بالغ گردید و این مدرسه از نظر انضباط و نحوه تدریس و سطح معلومات فارغ التحصیلان آن شهرت فراوانی یافت و زبانزد خاص و عام گردید، ولی متأسفانه جناب خسرو حق پزوه مدیر و مؤسس این مدرسه بطور ناگهانی بملکوت ابهی صعود نمود و موجب تأسف و تحسّر عموم احباء و فرهنگ دوستان گردید بعد از مرحوم خسرو حق پزوه آقای مهربان هدایتی که وی نیز فارغ التحصیل یکی از مدارس هندوستان بود سرپرستی مدرسه توفیق را عهده دار گردید و تا زمان تعطیل مدارس بهائی در این سمت به انجام وظیفه مشغول بود.

#### تعطیل مدارس بهائی یزد

مدارس چهارگانه فوق سالیان دراز و با وجهه‌ای بسیار خوب بنام جامعه بهائیان یزد به وظایف فرهنگی و تربیتی خود ادامه می‌داد، تا اینکه در سال ۱۳۱۳ ش (۱۹۳۴م) دستوری از طرف حضرت ولی امرالله صادر گردید که کلیه مدارس بهائی در ایران باید در ایام متبرکه نه گانه در سال رسماً تعطیل نمایند. باین ترتیب با فرا رسیدن اولین روز تعطیل بهائی چهارمدرسه مذکور در یزد کلاسهای خود را تعطیل کردند. دولت وقت چون اقدام را مخالف مقررات وزارت فرهنگ می‌دانست دستور تعطیل کلیه مدارس بهائی در ایران را صادر نمود و در نتیجه در اجرای دستور دولت اداره فرهنگ یزد نیز اقدامات فرهنگی بهائیان را متوقف و تابلو مدارس موصوف را پائین آورد. با این اقدام محصلین مدارس مذکور منجمه احباء در مدارس دولتی مشغول تحصیل شدند، ولی باز هم محصلین بهائی در ایام متبرکه از حضور در کلاسها خودداری می‌نمودند و این عمل را با جدیت مخصوصی ادامه دادند مثلاً محصلین بهائی مدرسه کیخسروی که حدود بیست نفر بودند سه روز تعطیلات عید رضوان و صعود مبارک حضرت بهاءالله را تعطیل نمودند و حتی برای گذراندن امتحانات در آن ایام سرکلاس خود حاضر نشدند، لذا اولیای دبیرستان با جلب موافقت اداره فرهنگ محصلین مذکور را از دبیرستان اخراج نمودند. متقابلاً اولیای محصلین متفقاً تلگراف مفصلی بجناب آقای فروغی نخست‌وزیر و جناب آقای حکمت وزیر فرهنگ مخابره و ضمن آن از اقدام اداره فرهنگ یزد تظلم و دادخواهی نمودند. بعد

از چند روز از مرکز جواب رسید که برای بار اول محصلین را از تنبیه اخراج معاف نمایند، ولی در صورت ادامه، طبق مقررات اقدام کنند، ولی با شور و هیجانیکه در جمع احباء بود حاضر به پذیرفتن دستورات اولیای امور نبودند، تا اینکه دستور مجددی از حضرت ولی امرالله رسید که احباء باید ایام متبرکه را با اجازه از رئیس اداره و یا مدیر مدرسه تعطیل نمایند و چنانچه اجازه ندادند از دستورات صادره اطاعت نمایند. و بدین ترتیب این مشکل برای همیشه حلّ و فصل گردید. علاوه بر مدارس فوق الذکر، محترمه بی بی رضوان شهیدزادگان مکتب دخترانه‌ای برای قرائت و تدریس قرآن در محله فهادان یزد داشتند که محل آن در منزل شخصی ایشان بود و در آن غالباً دختران مسلمان تحصیل می کردند، حدود پنجاه سال این مکتب بفعّالیت خود ادامه می داد و عموم اهل محلّ از آن رضایت کامل داشتند، الواح متعدّدی بافتخار خانم شهیدزادگان نازل گردیده، نامبرده آخرالامر در سن ۸۰ سالگی در سال ۱۳۵۱ ش بملکوت ابھی صعود نمودند.

مدارس غیررسمی دیگری در نقاط تابعه یزد از قبیل مهدی آباد و مریم آباد و تفت و حسین آباد و منشاد و مهدی آباد رستاق که هریک دارای ساختمان مخصوص بخود بودند مشغول فعّالیت بودند و از طرف محافل روحانی محلّ سرپرستی می شد و در تمام تعطیلات بهائی مدرسه خود را تعطیل می کردند و با دستور دولت از ادامه کار آنها جلوگیری نشد و بخدمات فرهنگی خود مشغول بودند(۱).

شرح احوال عده‌ای از متقدمین پارسی که در عهد میثاق بشرف ایمان فائز گردیده‌اند  
خسرویمان پارسی

جناب خسرویمان نرسی آبادی در حدود سال ۱۲۳۵ هـ ش (۱۸۵۶ م) در نرسی آباد یکی از قراء حومه یزد متولد شد. در کودکی مختصر سواد خواندن و نوشتن را آموخت و پس از آن طبق رویه آباء و اجدادی خود بزراعت مشغول شد. جناب عزیزالله سلیمانی در جلد دهم کتاب مصابیح هدایت در شرح حال جناب خسرویمان پارسی می‌نویسد:

"در ابتدای کار شغلش رعیتی یعنی کشاورزی بود و در مکتب جز سواد مختصری نیاموخته بوده‌است، بهرحال در میان مؤمنین زردشتی نژاد از جهت اقدامات تبلیغی می‌توان او را در ردیف ملا بهرام مریم‌آبادی و سیاوش سفیدوش یزدی بشمار آورد.

از مطالب گفتنی اینکه در بدو ظهور بعد از ارتفاع ندای جمال ابھی هرچند از کل طوایف عالم باین امر اعظم گرویدند و جواهر نفوس از ادیان مختلف آواز آشنا شنیدند و در این سراپرده خدائی مسکن گزیدند ولی بمقیاس جماعت که بسنجیم پیروان حضرت زردشت من حیث العدد در این موهبت بر دیگران سبقت گرفتند، زیرا کل جماعت زردشتی که در ایران و شبه قاره هند سکنی دارند از یکصد و پنجاه هزار تن تجاوز نمی‌کنند، با این وصف چند هزار از آنان بشرف ایمان مشرف گشتند و بعد از آنها آل اسرائیل میباشند که بالنسبه بجمعیت ده پانزده میلیونی خویش هزاران نفوس از آنان بجمع اهل بهاء پیوستند و بعد از آن اهل اسلام هستند از شیعه و سنی و بعد ملت حضرت مسیح، سپس سایر مذاهب و ادیان.

و اما نحوه آشنائی جناب خسرویمان با امر مبارک بترتیب زیر بوده‌است: هنگامیکه خسرو در کسنویه یزد بامر زراعت اشتغال داشت و در فصل برداشت بایستی محصول آنرا که متعلق بحکومت بود توسط جناب حاج سید مهدی افنان بحاکم تحویل دهد، روزی با جمعی از زارعین بمنزل جناب افنان رفته بود، در برخورد با جناب ایشان چون کمال ادب و رعایت امانت و صحت عمل را ملاحظه نمود متحیر گردید و وقتی علت امر را از رفقای



خود سؤال نمود گفتند این شخص محترم بهائی است و این اولین برخورد وی با یک شخص بهائی بود.

در سال ۱۳۰۰ هـ ق (۱۸۸۳ م) مابین دستور تیرانداز مؤبد مؤبدان و شیخ محمدحسن سبزواری که از مشاهیر علمای یزد بود و با دستور تیرانداز رابطه مؤدتی داشت گفتگویی بمیان آمد باین شرح که، شیخ گفت تاریخ به هزار و سیصد رسید و از موعود اسلام خبری نشد آیا در کتاب شما زردشتیان هم در باره موعود آینده ذکری بمیان آمده است؟ دستور جواب داد بلی در کتب مقدسه حضرت زردشت وعده داده شده که شاه بهرام ورجاوند ظهور خواهد نمود و واقعه آخرشدن دنیا، معاصر دوره حاضر خواهد بود، با ظهور حضرت شاه بهرام دین جدیدی پیدا می شود و با پیدایش آئین و شریعت جدید کلیه رسوم و آداب قدیمه منسوخ خواهد شد. شیخ پرسید، دین جدید کدام است و دینی که برچیده می شود چیست؟

دستور جواب داد آنکه ظاهرشدن بود و ظاهر گردید دیانت بهائی بود و آنکه برچیدنی بود تقالید دین اسلام است، شیخ از این سخن سخت متغیر شده و بحالت قهر از جای خود برخاست و مجلس را ترک نمود.

اتفاقاً در همان شب تلگرافی از دربار ناصرالدین شاه خطاب بپارسیان یزد رسید، به این مضمون که پرداخت جزیه از زردشتیان برداشته شد. لهذا دستور تیرانداز صبح روز بعد با توجه بسوابق دوستی بخانه شیخ رفت و گفت آثار مذاکرات دیروز امروز بظهور رسید شیخ پرسید کدام آثار؟ دستور جواب داد جزیه ای که در روز ظهور موعود بایستی از امت زردشت برداشته می شد بوقوع پیوست و سلطان ایران بموجب این تلگراف جزیه را بحضرات زردشتی بخشید. شیخ از این خبر برافروخت و متغیرانه گفت احکام دین چه رجوعی به پادشاه دارد، شاه را ناصرالدین گفته اند و نگفته اند دین ناصر و من البته حکم جزیه را جاری خواهم کرد. شیخ با چنان شدت و حدت سخن می گفت که دستور بوحشت افتاده و بیرون رفت و از ترس بیمار شد.

شیخ باز هم آرام نگرفت و همه جا دم از مخالفت با لغو جزیه می زد تا اینکه این خبر بگوش حاکم شهر و رئیس تلگرافخانه رسید، او را طلبیدند و از کیفیت حال استفسار نمودند، شیخ آنجا هم بر سر قول خود ایستاد و لغو جزیه را خلاف شریعت اسلام شمرد و در این زمینه اصرار ورزید تا اینکه بفرمان حکومت او را نفی بلد نمودند.

خسرو با توجه بارادتی که بدستور تیرانداز داشت گاهگاه بمنزل او می رفت و همانروزها جریان قضایا بطوریکه ذکر شد از شخص دستور شنید و چنین سخنانی در باره بهائیان از یکنفر پیشوای دینی زردشتی در نظر خسرو بسیار مهم آمد و پیش خود گفت مسأله بهائیت قصه ای سرسری نیست بلکه باید امر بزرگی باشد، تا اینکه روزی دستور تیرانداز بگلودرد مبتلا شد و چون خسرو بدیدنش رفت گفت من احتیاج بمداوا دارم خوبست میرزا ابراهیم طیب را بیاوری زیرا که او بهائی است و از اطبای دیگر هم حاذقتر است و هم منصف تر، این تمجید و توصیف مزید بر حیرت خسرو گردید و این سومین بار بود که در مورد بهائیان مطلبی می شنید و موجب توجهش با حباب گردید.

لازم بتوضیح است که در صفحات قبل مطالبی در مورد مخالفت و معاندت دستور تیرانداز با احبای پارسی نژاد بنظر خوانندگان عزیز رسید که با اظهارات وی در این بحث مغایر بنظر می رسد ولکن آنچه مسلم است الواح نازله از قلم جمال قدم جل اسمه الاعظم و حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در باره معاندتهای دستوران و مؤیدان امری است واضح و غیرقابل تردید و آنچه در این باب استنباط می شود اینستکه دستور تیرانداز نیز مانند سایر اعضاء انجمن زردشتیان یزد بحقانیت دیانت مقدس بهائی معترف بوده ولی حب ریاست و جاه طلبی او را از فوز بایمان و ایقان بمظهر ظهور امر الهی باز داشته است و کلیه اقداماتش در جهت مخالفت با دیانت بهائی صرفاً حفظ مقام و منصب پیشوائی و استفاده از مزایای دنیوی آن بوده است،

در این احوال جناب خسرو بمان بهندوستان سفر کرد و در بمبئی با حضرات افنانها و جناب عزیزالله جذاب و جناب عندلیب شاعر معروف آشنا شد و در مجالس تبلیغی و محافل احبای شرکت می نمود و پس از مباحثات زیادی که با جناب عندلیب صورت گرفت خسرو قانع

شد و پیش خود گفت توقف در تصدیق چنین امر عظیمی بعد از شنیدن براهین متین بی‌انصافی است مقارن همان ایام جناب عندلیب لوحی بقلم مرکز میثاق که در جواب سؤالات مؤبد بهمن عزّ نزول یافته بود بخسرو داد و وقتیکه آنرا تلاوت کرد قلبش از جمیع شکوک و شبهات پاک شد و در ایمان بمقام اطمینان رسید. لوح مذکور در کتاب مکاتیب جلد دوم درج گردیده و مصدرّ باین کلمات است:

ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی خواندیم و باستان یزدان زبان ستایش گشادیم که پرتو خورشید آسمانی چنان درخشید که در دل‌های یاران سپیده امید دمید. پس از آن بزیارت لوح مانگجی صاحب و کتاب مستطاب ایقان موفق شد که موجب مزید بصیرتش گردید و هر بار بحقایقی جدید پی می‌برد و بر مراتب انجذابش می‌افزود عاقبت از شدت اشتیاق آرزوی آن کرد که از قلم مرکز میثاق عنایتی در حقّش بشود، احباب تمنایش را بعرض رسانیدند و این لوح مقدّس بنامش نازل گردید.

بنام پاک یزدان بی‌نیاز

ای خسرو از بیگانگان بیزار شو تا بدوست یگانه پی بری، در گروه آشنایان دانای پیشوا باش تا در انجمن آسمان مه یکتا گردی، روز راستی و بخردی و دانائی و بینائیست و بامداد روشنائی و هوشیاری و بزرگواری، هر که پائی پیش نهد بهره بیش گیرد و هر مرغی که شهیر دانائی و شناسائی گشاید بجهان بالا رسد و دمساز سروش در سپهر مهر خدا گردد و همراز بی‌نیاز شود و با بزرگان راه خدا آغاز راز کند. مهر تابان از خاور نمایان و اختران چرخ راه خدا تا باختر درخشان، آتش مهر پاک یزدان روشن و مرغزار دل و جان دانایان رشک چمنستان سبز و خرم، بهار خدائی رو نموده و خورشید جهان یزدانی رخ گشوده، باد فروردین سال و ماه جهان‌آفرین می‌وزد و بوی خوش مشکین یار دلنشین می‌رسد، باران اردیبهشت پروردگار می‌بارد و پرتو پرتاب آفتاب جهان پادشاهی دل می‌ستاند، پس تو ای خسرو، خسرو کشور هوشیاری شو و مه‌آباد کیهان دانائی گرد، دل را پاک کن و پیرهن را چاک نما، پرده برانداز و درفش پاکان برافراز، پرتو شب‌افروز شو و آتش جهانسوز گرد،

غلغله درفکن و بند گران بشکن، مهر جهان آرا خواه، ماه انجمن بالا جو بروشنی بهی تابان  
باش. ع.ع

پس از وصول لوح مبارک جناب خسرو بمان در کمال اشتعال و انجذاب به تبلیغ امرالله  
قیام نمود و با پارسیان مقیم هندوستان مذاکرات تبلیغی را آغاز نمود، ابتداء شخصی بنام  
هرمز دیار خدابخش از اهل تفت که پدرش سمت مؤبدی داشت را باین امر اعظم هدایت  
نمود و شخص مذکور بشانی مشتعل گردید که شوق لقاء او را بارض اقدس کشاند و بزیمارت  
حضرت مولی الوری فائز ساخت، پس از آن با ارباب کیخسرو مهربان مؤسس مدرسه  
کیخسروی یزد باب مذاکرات تبلیغی را گشود و نامبرده را بحقیقت امر حضرت منان آشنا  
نمود، ولی ارباب کیخسرو با توجه بموقعیتی که داشت ضمن تأیید ضمنی امر مبارک  
مصلحت خود را در خدمات فرهنگی و ساختمان مدرسه کیخسروی دانست زیرا معتقد بود  
که تعلیم و تربیت جوانان موجب رفع اوهام و خرافات مضره گردیده و آنان را بامر حق  
نزدیک خواهد نمود و از خسرو طلب دعای خیر برای وصول بمقصود نمود و بشرحی که  
گذشت موفق بآمال خیرخواهانه و تأسیس مدرسه کیخسروی یزد گردید.  
مقارن این احوال لوحی مختصر باعزاز خسرو بخط مبارک عز وصول یافت که صورتش  
اینست:

خسرو بمان جانش روشن باد

هوالبهی

ستایش پاک یزدان را که به بخشایش آسمانی جهان دل و جان آدم را روشن و کیهان  
جاودان را گلشن فرمود، پس نیکو و فرخنده کسی است که در آفرینش با هوش و بینش  
گشته بهره ای ارجمند برد و پایه ای بلند یابد و از خاور بزرگواری چون مهر مهرپرور چرخ برین  
بدرخشد، آفرین صد آفرین بر جان تو باد. ع.ع

جناب خسرو از بمبئی به پونه رفت و در آنجا هتل رستورانی دایر کرد و همواره با مشتریان  
خود بمذاکرات تبلیغی می پرداخت، در سال ۱۳۱۶ ه ق (۱۸۹۸ م) جماعتی از ایرانیان و  
پارسیان مقیم پونه که از اقدامات تبلیغی خسرو به تنگ آمده بودند طوماری نوشته و امضاء

نمودند که اگر خسرو از آئین بهائی برنگردد باید او را از جمع خود رانده و طرد نمائیم چندی بعد دستور هوشنگ جی خسرو را احضار نمود و عقیده ویرا در باره حضرت زردشت سؤال نمود، خسرو اظهار داشت حضرت زردشت آئینی آسمانی آورد، بمنزله درختی بارور که مردم جهان از میوه اش منتفع و متلذذ شدند و قرن‌ها از آن شجره ربّانیه بهره‌ور گشتند و آن حضرت خود فرمود که بعد از من کم کم باد خزان بوزیدن آید و این درخت تناور را از پای خواهد انداخت باید منتظر باشید که باز هم باغبان الهی چنین نهالی غرس فرماید و مردمان از ثمراتش بهره‌مند گردند و دیدیم که امروز خدا بوعده خود وفا کرد و از خاک ایران شجره حقیقت را رویاند تا اهل عالم در ظلّش درآیند و در سایه اش بیاسایند.

دستور گفت معلوم شد شما بدین زردشت عارفید و بآن ایمان دارید، در اثر رفتار و گفتار خسرو دستور منقلب گردید و الواح و آثار امری را گرفته و می خواند و تمجید می کرد. در این اوقات لوح مبارک زیر بخط حضرت مولی الوری بافتخار جناب خسرو عزّ نزول یافت:

هو الله

ای خسرو، پرویز را جام لبریز و شیرین شکرریز و سمنند شبذیر فائده نبخشید، عاقبت در دست ستمکار خونریز افتاد، تو که بنده دیرینه هستی، جام هستی بباده بخشایش لبریز و شورانگیز یافتی و چون ذهب ابریز رخ برافروختی و صاحب تمیز گشتی، هر تاج بتو باج خواهد داد، یعنی ملوک ستایش تو خواهند نمود و بر حال تو رشک خواهند برد که ایکاش ما در آستان الهی چون او حلقه بگوش بودیم و غیر یزدان را فراموش می نمودیم باری از فوت آن کنیز حقّ محزون و مغموم مباش انشاء الله در بحر غفران مستغرق خواهد گشت و چون شمع بنور عفو و بخشش خداوند روشن خواهد گردید. ع ع

جناب خسرو به تبلیغ امر الله و تبشیر کلمه الله مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۲۰ ه ق مطابق با (۱۹۰۲ م) اذن تشریف حضور حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه حاصل کرد و از بمبئی روانه ارض اقدس گردید و زیارت طلعت مبارک حضرت مولی الوری فائز شد و از بحر معانی

لا يزال آن دلبر آفاق سیراب گردید و هنگام مرخصی از محضر مبارک لوحی بافتخار قرینه  
محترمة خسرو نازل گردید که صورت آن اینست  
هو الله

ای کنیز عزیز خدا، شکر کن پروردگار را که در سایه عصمت عزیز عبدالبهاء چنین خسرو  
مهرپروری هستی، قدر این شخص مهربان را بدان، مقرب درگاه یزدان است و سرور دوستان  
در این بساط محترم است و در نزد عبدالبهاء پسندیده و مکرم، شب و روز فکرش خدمت  
امرالله است و نشر نفحات الله، شکر کن خدا را، شکر کن خدا را که نیکبخت بودی و  
خوش طالع که همدم این ستاره روشن گشتی. ع ع

و متعاقباً لوح مبارک زیر بافتخار جناب خسرو شرف صدور یافت:

هو الله، بمبئی، پونه، جناب خسرو علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

ای سرمست باده پیمان، در کمال روح و ریحان ببقعه مبارکه نورا وارد شدی و بوی خوش  
گلستان حضرت رحمن را استشمام نمودی و بمنتهای آمال و آرزوی روحانیان فائز گشتی  
حال مراجعت بهندوستان نما و بنشر نفحات قدس در میان طوائف مختلفه مشغول شو،  
البتّه تأییدات الهیه شامل گردد و الطاف بی نهایت ربانیه چهره گشاید و در جمیع امور آثار  
فضل ربّ غفور مشاهده خواهید نمود و علیک البهاء والتحية والثناء. ع ع

جناب خسرو در مراجعت بهندوستان بخدمت امرالله و تبلیغ کلمة الله مشغول بود تا اینکه در  
سال ۱۳۲۹ ه ق (۱۹۱۱ م) مجدداً اذن تشرّف بساحت اقدس را تحصیل نمود و در  
محضر مبارک چندی از شهد لقاء مرزوق بود و گاهی برای هدایت خلق باو تعلیماتی  
می دادند و دیده فؤادش را بچگونگی نشر نفحات منور می فرمودند. خسرو چند خواهش از  
حضرت عبدالبهاء نمود که همگی مورد قبول واقع گردید. اول تشویق مسافرت احبای غرب  
بهندوستان خصوصاً دوستان آمریکائی که فرمودند این کار نهایت لزوم را دارد و چند لوح  
نیز در این خصوص صادر فرمودند. دوم اجازه ضبط صوت مبارک در گرامافون، سوم امر  
بمبلغین برای نوشتن شرح حال و تجربیات تبلیغی خود و چهارم اجازه مسافرت بخودش

برای سفر به اروپا برای ملاقات احباء که پس از صدور اجازه لوحی خطاب به احبای پاریس و لندن شرف صدور یافت که صورتش این است:

هو الله

ای یاران عزیز و اماء رحمن، جناب خسرو از هندوستان عزم طواف بقعه مبارک نمود و این مسافت بعیده را طی کرده بارض مقدسه وارد، سر بر آستان مقدس نهاد و از برای جمیع احباء و اماء رحمن عون و عنایت طلبید، حال با نهایت اشتیاق بزیارت یاران غرب عزیزمت آن سمت نمود، این شخص بمحبت بهائیان چنان افروخته است که بی اختیار لسان بگشاید و بیان محبت و تعلق قلبی نماید، فی الحقیقه صادق است و ثابت منجذب است و مشتعل، البتّه در حین ملاقات ملاحظه خواهند فرمود.

سبحان الله نفوذ کلمة الله را مشاهده نمائید که شخصی زردشتی از هند تا پاریس و لندن می شتابد که بدیدار بهائیان غرب فائز گردد، این چه ارتباطی است و این چه تعلق قلبی. بهائیان را جانم فدا باد که چنین در ظل کلمة الله تربیت شده اند، عنقریب ملاحظه خواهید نمود که با عموم بشر چنین گردند. بیگانه ای نبینند و اغیاری مشاهده ننمایند، با هر نفسی همدم گردند و با هر شخصی دمساز شوند، جمیع خلق را آیات قدرت و عظمت پروردگار بینند و بشر را مجالی الطاف حق مشاهده نمایند، ای یاران و اماء رحمن نغمه و آهنگ عالم انسانی است که از ملکوت یزدانی بلند است و گلبانگ و ترانه وحدت انسانی است که از بلبل گلشن حقیقت بنهایت ملاحظ ظاهر، وقت آن است که مانند دریا بجوشید، تا ولوله در آفاق اندازید و جمیع نفوس را در ظل خیمه وحدت انسانی درآرید. و علیکم

البهاء الابهی ع

جناب خسرو پس از اخذ اجازه از حضور حضرت مولی الوری به پرت سعید و اسکندریه رفت و از آنجا بمارسی عزیزمت نمود و بملاقات دکتر محمدخان نائل گردید، در هر شهر با عده ای از احباب ملاقات می نمود، سپس از ماریسی پاریس ورود نمود و با مشاهده احتفالی روحانی و چهره های نورانی احباء در پاریس بشگفت آمد، مسیودریفوس که در هندوستان با خسرو آشنا شده بود او را بدیگران معرفی نمود و مجلس بتلاوت و ترجمه

آیات بروج و ریحان و مسرت دل و جان برگذار گردید، باری در نوزده روز توقّفش در پاریس بیشتر در منزل مسیودریفوس و میس بارنی و گاهی در خانه مستر و میسیس اسکات محفل ملاقاتی و جلسات تبلیغی انعقاد می‌یافت و خسرو با مبتدیان متعدد مذاکره می‌نمود. جناب خسرو پس از نوزده روز بلندن رهسپار گردید و مدّت دومه در لندن بملاقات احباء و تبلیغ امرالله مشغول بود، بعد پاریس مراجعت نموده و پس از مدّت کوتاهی بارض اقدس راجع گردید و در این هنگام بضبط صوت مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در صفحه گرامافون مشغول شد که شرحش بقلم خودش چنین است:

چون اسباب اخذ صوت همراه بود مکرراً رجای گرفتن صوت مبارک شد و محض عنایت قبول فرموده چند صفحه صوت مبارک و لحن طائفین حول اخذ نموده آن صفحات برای نقل و ثابت نمودن آنها پاریس فرستاده شد، زیرا در بمبئی این اسباب نبود، ولی از سوء اتفاق در راه در موسم تابستان و گرما چون حفاظت نشده بود جمیع آن صفحه‌ها نرم شده و صوتها محوگشته بود، از این جهت این عبد مهموم و مغموم بود و بینهایت مکرر و محزون تا آنکه لوح مبارکی بافتخارفانی نازل که دفع آلام و محن نمود و مهیج جان و تن شد و صورت آن اینست.

هوالله

ای ثابت برپیمان، چندی است که خبرهای خوش چون نسیم گلشن عشق از شما نرسیده و مشام مشتاقان از بوی گلستان جان یاران معطر نشده، البتّه نامه بنگار، زیرا منتظر ورود مژده خوش از هندوستان هستیم، محزون و غمگین مباش زیرا در جهان آسمان در محفل یار دلنشین همدم و همراز گردیم، آنجا وصل دائمی است و لقای ابدی، باری جمیع دوستان را تحیت مشتاقان برسان، این نامه بخطّ خویش نگاشتم تا از اندوه و تشویق برهی و علیک البهء الابهی. عبدالبهاءعباس

از زیارت این لوح مبارک احزان بسرور تبدیل شد، تا مدّتی بعد فرزند عزیزم سهراب عزم کعبه مقصود نمود و با حال خضوع و سجود بساحت فضل و جود مشرفّ، چون اسباب اخذ صوت فنوگراف هم همراه داشت بآستان احسان جبین نیاز سوده باز مسئلت گرفتن



صوت مبارک نمود، چند صفحه صوت مبارک را گرفته پس از تشرّف یکسر پاریس و لندن رفت و آن صفحه‌های صوت بطبع رسانید، بعضی از اصوات مبارک فارسی و بعضی ترکی بود اگرچه بعضی از صوتها آهسته بود ولی خوب ثبت شده بود و این مرتبه دوم بود که اجازت اخذ صوت مبارک عنایت شد، اما مرتبه سوم وقتیکه از امریکا بارویا مراجعت فرمودند، در پاریس دکتر محمّدخان که از دوستان سابق بود و نسبت به بنده بسیار رئوف و مهربان، از قبیل این عبد ذلیل در محضر آن دلبر جلیل باز التجای آن نمود که چون هیکل مبارک در پاریس تشریف دارند و در اینجا همه‌گونه اسباب مهیا عنایتی تازه مبذول گردد و چند صفحه صوت مبارک گرفته شود، مسئلت ایشان نیز بعزّ قبول فائز و طلعت محبوب خود بآن کمپانی تشریف فرما شده چند صفحه صوت مبارک گرفته شد و بشارت آنرا خود هیکل مبارک بصدور لوحی امنع بافتخار این عبد احقر عنایت فرمودند:

هو الله

ای خسرو مهربان، در پاریس محض خاطر تو بدائرة فنوگراف رفتم دومرتبه خطاب و زیارت گرفت ولی زیارت تمام نشد، دفعه سوم رفتم خلف وعده نمود، با وجود تعیین وقت فنوگرافی بدیگران پرداخت، لهذا مراجعت نمودم ولی دفعه اولی که نطق بود خوب درآمد، دفعه ثانیه که فقره اول زیارت بود آن نیز خوب درآمد ولی دفعه ثالث چون خلف وعده نمود، فقره ثانیه زیارت گرفته نشد، لهذا اعتذار می‌نمایم، از الطاف حق امیدوارم که در کشف حفظ و حمایت الهیه محفوظ و مصون باشید، جمیع یاران را تحت ابدع ابهی برسان. و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

همچنین لوح منیع دیگری بافتخار فرزند دلبندم سهراب عنایت شد که اشارات کلماتش دلیل بر صعود آن طیر ملکوتی بود و صورت آن این است:

هو الله

ای سهراب از سراب نیستی بیزار شود و از شراب هستی آسمان سرمست، جهان آب و خاک آلوده و ناپاک است و جهان الهی تابناک، حشرات زمین سعی بلیغ نمایند تا باسفل

سافلین رسند، ولی یاران ربّانی چون مرغ علیین بجهان بالا پرواز کنند، الحمدلله تویکی از آنانی جانت خوش باد. ع ع

این بود شرحی که خسرو در کتابش راجع بصفحات صوت حضرت عبدالبهاء نوشته است و اما شرح خواهش چهارم خسرو بقلم خودش چنین است:

نیز در آن سفر از جمله جسارات و عرایضی که در حضور مبارک عرض شد این بود که اگر بروفق امر و اراده مبارک باشد امر بفرمایند که احباء علی الخصوص آقایان مبلغین و مشاهیر اولیاء هر یک شرح ایام حیات و ایمان خود را بنویسند و برای تذکار بیادگار گذارند، تا حال ایمان و اقبال متقدمین تذکری برای متأخرین باشد، این عرض و التجا نیز بسیار مقبول شد و در ساحت انور پسندیده آمد که اولین نفس نفیس که امتثال امر مبارک نموده و شروع بنوشتن شرح حیات خویش فرمود حضرت مستطاب حیدر قبل علی از متقدمین اولیاء و از محترمین مبلغین کلمة الله روحی فداه بود که پس از اتمام تحریر کتاب که به بهجت الصدور موسوم است بعدها بچاپ رسیده و منتشر گردید.

جناب خسرو با توجه بخواش چهارم خود که مورد تأیید و تصویب حضرت عبدالبهاء قرار گرفت مبادرت بتحریر شرح حال و اقدامات تبلیغی خویش نمود و پس از اصلاحاتی که وسیله جناب میرزامحمود زرقانی بعمل آمد در کتابی بنام نوید جاوید مشتمل بر ۱۲۸ صفحه و هر صفحه ۱۷ سطر در سال ۱۳۳۶ ه ق (۱۹۱۸ م) بزبور طبع آراست و آنرا بیاد فرزند جوانمرگش سهراب بین احباب توزیع نمود. این بود خلاصه ای از شرح حیات جناب خسرو بمان نرسی آبادی که بقلم خودش در کتاب نوید جاوید درج گردیده است (۱).

در مورد شجره نامه حضرت بهاء الله جزوه ای از طرف محفل روحانی بهائیان بمبئی منتشر گردیده که خلاصه آن بشرح زیر می باشد:

در سنه ۱۳۲۰ ه ق (۱۹۰۲ م) جناب خسرو بمان نرسی آبادی از ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء رجای شجره نامه مبارک حضرت بهاء الله را نمودند، در جواب فرمودند بجناب ابوالفضائل گلپایگانی بنویسید، لهذا حسب الامر مبارک عریضه ای بواشنگتن عرض شد، جوابی که از حضرت ابوالفضائل رسیده بشرح زیر می باشد:

بسم الله ذی العظمة والاجلال

روحی لمحبّتک الفداء، شرحی در خصوص مشرف شدن فارسیان بدین بهائی آئین و استدعای برادر مهربان، خسرویمان در بیان نیاکان جمال رحمن مرقوم نموده بودید، حبیبیتی الافخم، این فانی در ایامیکه مقیم طهران بود بین بعضی از دوستان در تفسیر شعر ابی عبدالله شلمغانی گفتگوئی واقع شد و آن شعر اینست:

یا طالبا من بیت هاشمی                      و جاهدا من بیت کسروی  
قد غاب فی نسبة اعجمی                      فی الفارسی الحسب الرضی

یعنی ای آنکه طالبی موعود از خاندان هاشمی ظاهر شود و منکری که از خاندان کسری طلوع نماید، بتحقیق موعود شما در نسب ایرانیان غائب شد و در مردم فارس و حسب و نسب رضی پنهان است.

بعضی شعر مذکور را بشارت ظهور حضرت اعلی دانستند. زیرا لفظ فارسی که در شعر واقع است، مصادق لفظ شیرازی گرفتند و بعضی دیگر آنرا بشارت ظهور جمال اقدس ابهی دانستند، چه که شلمغانی منکر شده که ظهور حضرت موعود از بیت هاشمی باشد و به صراحت خبر داده که آن نور ابهی و طلعت نورا از بیت کسری طالع شود. پس ثابت است که مقصود، بشارت ظهور جمال اقدس ابهی است نه ظهور حضرت باب اعظم.

و چندی قبل از این فقره نیز عبارت کتاب دساتیر بنظر این فقیر رسیده بود که فرموده: و اگر ماند از مهین چرخ یکدم برانگیزانم از کسان تو کسی را و اب و آئین باورسانم و پیغمبری و پیشوائی از فرزندان تو برنگیرم.

و در سایر بشارات وارده در کتب فارسیان نیز فانی ملاحظه نمود که بصراحت وارد شده که این موهبت پس از گذشتن هزار و دو بیست و اندی سال از ظهور اسلام ظاهر شود. یعنی قبل از آنکه تاریخ ظهور اسلام به یک هزار و سیصد سال برسد، آن نیر تابناک از آن مطلع پاک طالع گردد. باین ملاحظات فانی اذعان نمود که سلسله نسب عائله نوریّه بسلاطین فرس اولی منتهی شود. و بناء علی هذا مقصود شلمغانی در شعر مذکور بشارت ظهور جمال اقدس ابهی باشد، نه ظهور نقطه اولی.

ولی چون وثوق باین تصوّر بدون شهادت تاریخ معقول نبود ناچار در تحقیق این مسأله بتاریخ طبرستان رجوع نمود. باعتقاد مورخین پس از غلبهٔ مسلمین بر فرس و انقراض دولت ساسانیّه چند سلسله و ملوک از قبیل بادوستانیان بر مازندران مستولی شده و آن ملک را از تسلّط عرب محفوظ داشتند، و از جمله ملوک طبرستان آل زیار است و نسبت ایشان به آل ساسان می‌رسد. و از جمله ملوک طبرستان، سپهبدان مازندراند و نژاد ایشان را به انوشیروان عادل رسانند که در عهد آنان اهالی طبرستان بر دیانت زردشتیّه باقی بوده‌اند و در زمان داعی کبیر حسن ابن زید علوی بر بلاد طبرستان کلیّه اهالی بدون اجبار و آکراه بشرف اسلام مشرف شدند.

چون فدوی این تقریبات را در تاریخ ملاحظه نمود وثوق یافت، شاید بتواند مأخذی درست از نسب‌نامهٔ سدرهٔ منتهی و جمال اقدس ابهی بدست آورد. تا اینکه بعضی از اهل وثوق مذکور داشتند که رضاقلیخان معروف به امیرالشعرا در نژادنامه مذکور داشته که نسب نوریه بملک عادل انوشیروان منتهی می‌شود. چون با حاجی میرزاقلیخان اتّفاق ملاقات افتاد فرمودند، بلی نسب‌نامه در دست است که فرداً فرداً و اسماً و رسماً و شغلاً نسب هر یک از آباء و اجداد این سلسله در آن مذکور است و اسامی هر یک تا برسد به یزدجرد شهریار مضبوط و مسطور. بالجمله چون این مستند بدست آمد فانی عریضه‌ای بساحت اقدس ابهی معروض داشت و صورت اختلاف آراء در مقصد شلمغانی با بشارات نبویّه ملّت فارسیّه و شواهد تاریخیّه را در آن عرض نمود. لوح امنع اقدس اعلی در تاریخ ۲۶ شعبان ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲ م) بود در جواب وصول یافت. در آن لوح مقدّس در خصوص مقصد از شعر شلمغانی این بیان از قلم رحمن نازل شده بود. قوله جلّ ذکره و ثنائیه:

یا اباالفضل قد نطقت بالحقّ و اظهرت ما کان مسطوراً فی کلماته... الی آخر.

و از اتّفاق در همان سنوات جناب استاد جوانمرد رئیس مدرسهٔ فارسیان یزد و مدرّس ایشان که از کبار احبّای فارسی محسوب بوده عریضه‌ای بساحت اقدس معروض داشت و از نسب مبارک استفسار نمود و در جواب او لوح مبارک شیرمرد عزّ نزول یافت و در آن لوح اقدس نازل شده که قسمتی از آن این است:

در خصوص نیاکان پاک نهاد پرسش نموده بودید، ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامه‌های آسمانی نوشته آنچه آگاهی بخشد و برینائی بیفزاید. انتهی.

بتاریخ دهم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۱ هجری ابوالفضل گلپایگانی.

آخر الامر جناب خسرویمان نرسی آبادی در روز اول شهرالشرف سنه ۹۳ بدیع مطابق ۳۱ دسمبر ۱۹۳۶ میلادی بملکوت ابهی صعود نمود. در حالیکه سنوات عمرش از هشتاد سال متجاوز بود.

نوش شاعر پارسی

جناب نوشیروان فرزند گشتاسب متخلص به نوش از اهالی قاسم‌آباد از قراء حومه یزد در سال ۱۲۳۶ هـ ش (۱۸۵۷م) متولد گردید. در دوران کودکی مختصر سواد خواندن و نوشتن را آموخت و سپس بکار کشاورزی مشغول شد. در دوران جوانی و در سالهای ۱۳۰۰ هـ ق (۱۸۸۳م) به بعد جناب ملا بهرام با نوش بمذاکره تبلیغی پرداخت و پس از مباحثات مفصل و شرکت در جلسات تبلیغی جناب حاج محمدطاهر المیری بالاخره نوش بشرف ایمان فائز و بنار محبت الله مشتعل گردید، و ضمن تبلیغ امر مبارک بسرودن اشعار عاشقانه در وصف جمال قدم جل اسمه الاعظم و حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه پرداخت.

جناب نوش اشعار بسیار زیادی سروده و دیوانش وسیله سرورش فرزندش در سال ۱۹۲۲ با سه هزار بیت شعر طبع و نشر گردیده که یک ثلث آن جمع آوری شده و بقیه آن خطی و نزد احباب متفرق است. نوش دوبار حضور حضرت مولی الوری مشرف گردید.

اشعار نوش بنظر مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه رسید و مورد تمجید و تحسین حضرت مولی الوری قرار گرفت و لوح مبارک زیر بافتخار جناب نوش نازل گردید:

هو الله

ای نوش پر جوش و خروش صد کرور شعراء و فصحاء و بلغاء در این توده غبراء آمدند و رفتند و انفاس را در هوا و هوس صرف نمودند و اوقات را بی ثمر گذراندند، یکی ستایش باغ و راغ و شجر و ثمر نمود و دیگری وصف ماغ و میغ و بحر و بر، یکی از طراوت رخ بتان زبان گشود و دیگری از حلاوت عارض مهوشان، برخی از سهم و سنان سام و نریمان وصف

کردند و بعضی از یال و کویال رستم دستان نعت نمودند. ولی کلّ اوهام بود. الحمدلله تو ستایش جمال قدم و اسم اعظم نمودی و بشکر عنایت حیّ قدیم لب گشودی و داد سخن دادی و حقّ فصاحت و بلاغت ایفاء نمودی. پس شکر کن که بچنین موهبتی مخصص گشتی و بچنین عنایتی مؤید شدی. صبح رضوانست و بامداد امداد جمال بی انداد و این عبد بیاد تو و یاران الهی دمساز کلّ را تحت برسان و بشارت بی پایان عنایت یزدان ده. ع (۲)

از حضرت عبدالبهاء الواح متعددی بافتخار نوش شاعر نازل گردیده که برخی از آنها در این کتاب درج می گردد.

ای نوش لب، هرلی که در ستایش و نیایش خداوند آفرینش بجنبش آید سخنش چون آب زندگانی یزدانی همه نوش است و رازش آواز سروش اگر فرشته پدیدار نه نشانه اش آشکار است آنچه گفتی و دُر سفتی و بزاری و نیاز آواز برآوردی در درگاه یزدان پسندیده آمد ای روی تو خوش خوی تو خوش گفتگوی تو خوش، پیک یزدان است که پیایی از آسمان است سپاه سپهر برین است که پشت دوستان دلبر پرده نشین است ریزش ابر بخشش خداوند مهربان است که چون باران بی پایان است پس امیدوار باش و چشم بیدار دار بزودی نشانه گلشن شود مغز خوشبو گردد و سخن نغز گفتگو، پرتو آفتاب عالمتاب گردد و روشنی ماه درخشنده از کنگره بارگاه، هریار دیرین کامی شیرین کند و معانی پر از انگبین، این دم که تو مشکین دمی و زندگی بخش چون باران و شبنم جانت روشن باد روانت گلشن و دلت گلزار و چمن.

نام خداوند آغاز سخن دانشمند است

ای نوش دل هر هوشمند، هر زهری را پادزهری است و هر نیشی را نوشی، براستی بدان زهر بیهوشی را هوشی و نیش نادانی را نوشی درد دردمندان را درمانی و زخم آشفگانرا مرهم دل و جان. کالبد جهان هر چند دلپسند و دلنشین و دلبر است ولی تن بی جانست و خاک پست تیره ناک، جان جهان و جنبش کیهان بگوهر آتش است و این نیروی دلکش ولی این آتش آتش پرزبانۀ جان و دلست نه گوهر جهان آب و گل، پس ای نوش، تن ناتوان جهان

را نوش دارو باش و دردِ دردمندان را درمان شیرین خوشگوار، بیمارستان نادانان را پزشک دانا شو و شکرستان ستایش و نیایش را طوطی شکرخا.

ای دوستان جانی عبدالبهاء، جناب زائر، نوش پرهوش در مطاف سروش سر به آستان نهاد و دوستان را یک یک بخاطر آورد و به جان و دل تصرّح به درگاه احدیت نمود که کلّ را بآنچه امروز لایق و سزاوار است موفق فرماید و در نزد این بنده درگاه الهی نیز یاد شما نمود و خواهش تحریر این سطور کرد تا سبب انشراح صدور گردد. باری ای یاران الهی فارسیان هزارو سیصد سال در زیر بار گران بودند گاهی اسیر زنجیر گشتند و گهی آواره کشور بعید شدند گهی در نهایت ذلّ و هوان بزدان افتادند و گهی بی سرو سامان و دور از خانمان شدند هر جفائی تحمّل نمودند و هر عذابی را اصطبار کردند تا آنکه تاریکی ذلّت و خواری منتهی شد و پرتو عزّت ابدی از مطلع آمال طلوع نمود حال خداوند مهربان را اراده چنان که آن ذلّت و خواری هزارساله را به عزّت و بزرگواری تبدیل نماید و تلافی مافات شود نظر عنایت شامل شد و فضل و رحمت کامل، آن حزب آواره بلحاظ رحمانیت منظور گشت و حقیقت موهبت تجسّم نمود پس باید یاران فارسی بدرستی و راستی چنان در میان خلق بخدمت حقّ برخیزند که از جام لبریز محبت الله جمیع خلق نشئه انگیز گردند و برائحه معطره معرفت الله آن آفاق رامشکبیز نمایند اساس پند آسمانی بنهند و تعالیم یزدانی بدهند و به روش و سلوک رحمانی قیام کنند و در کمال شور و وله و شوق و شعف و وجد و طرب شب و روز نعره یا بشری و یا طوبی بلند کنند که الحمدلله افق ایران مطلع شمس حقیقت شد و کشور فارسیان روشن گردید هر چند مدّتی بود که چراغ خاموش شده بود الحمدلله مهر جهان افروز طلوع و سطوع فرمود و هر چند آب چشمه فرو رفته بود ولی ستایش خداوند را که دریا بجوش آمد عجب در اینست که فارسیان آواره در آن کناره هنوز در خوابند و بیدار نگشتند و هشیار نشدند عنقریب شرق و غرب نعره یابهاء الابهی بلند کند و جمیع اقالیم کشور ایران را تقدیس نماید و جمیع امم فارسیان را تمجید کنند زیرا شمس حقیقت از آن افق درخشید و ندای الهی از آن اقلیم بلند شد زهی عزّت جاوید از برای آن بوم و بروزهی سعادت شدید از برای اهل آن دیار. اگر قدر بدانند و سمنند همّت در این میدان برانند چه

بسیار که دولت پایدار بدر خانه آید و در بگوید ولی صاحب‌خانه از نادانی آن مهمان را براند ای کاش فارسیان قدیم هندوستان سر از بالین غفلت بر می‌داشتند و این ایام را غنیمت می‌شمردند و آنچه سزاوار این روزگار است معجزی می‌داشتند پس ملاحظه می‌نمودند که وقت شادمانی است و هنگام کامرانی و عصر نورانی حضرت یزدانی. و  
علیکم التحیة والثناء

ای نوشِ جانها، در بزم محبتِ الله چنان ساغرِ عرفان بخندان و مینای راز و نیاز بگریان که در جشن بهائی در حلقهٔ مستانِ الهی هلهله و غلغله نوشانوش درگیرد و سروش جهان بالا بطرب و وله آید از عون و عنایت حضرت احدیّت نهایت امید عظیم داشته باشد که گمگشته‌ای را فرشته نماید و افسرده‌ای را پرشعله فرماید. والبهاء علیک

غزلیات زیر نمونه‌ای از اشعار اوست:

هرچه می‌بینم نشان چهرهٔ خندان اوست

هرکه می‌بینم بدام طرهٔ پیچان اوست

جان روشن دائماً چون خضر در ظلمات جسم

بیخود اندر جستجوی چشمهٔ حیوان اوست

آنکس از موج خطرها چون حباب اندیشه نیست

میشود حاصل یقین کز خانه بردوشان اوست

چون زلیخا هست آزاد از قیود ننگ و نام

یوسف گمگشته دل تا که در زندان اوست

گشته سرها در ره او هر طرف غلطان چو گوی

جان و دلها در خم گسیوی چون چوگان اوست

بلبلانرا نغمه‌ها باشد ز شوق گل ولی

بلبل ما نغمه‌آرا بر گلستان اوست

این همه خون جگر کز دیدهٔ ما می‌چکد

از تراوشگاه زخم ناوک مرگان اوست



مرغ جان درگلشن عشقش باهنگ بدیع  
در تغنی از هوای غنچه خندان اوست  
نوش تا شد غرقه اندر بحری پایان عشق  
چون صدف لب تشنه یکقطره نیشان اوست

\* \* \*

از کوچه برون شو که ترا راه نمایند  
از پرده درآ تا برخت پرده گشایند  
اندر چمن امروز تو در باب نسیمی  
زان گل که هزاران بغمش نغمه سرآیند  
تا حشر در فیض بود بسته برویت  
امروز اگر بر رخت ایندر نگشایند  
گوئی است در افکنده به میدان سعادت  
بابهره کسانیکه مر این گوی ربایند  
گردیده گشایند جز از ظلم نبینند  
آنانکه به نیکی عمل خویش ستایند  
این صیقل آئینه دلهاست چرا خلق  
زنگار ز آئینه دلها نزدایند

ای نوش در این ره جگر شیرشود آب  
نبود عجب ار بی جگران باتو نیایند

\* \* \*

عاشقان بر سر کوی تو گذرها دارند  
در پی روز وصال تو نظرها دارند  
از برای هدف نوک خدنگ مژهات  
از دل خون شده خویش سپرها دارند

با خیال رخ تو جان و روان باختگان  
از حنین شرر افشان چه شررها دارند  
از غم عشق تو و سختی هجران رخت  
چشم تر خون جگرشام و سحرها دارند  
اشکی از دیده فشانند گرفتارانت  
از همین آب در این باغ ثمرها دارند  
خبر کوی تو از بیخبران باید جست  
که ز خود بیخبران از تو خبرها دارند  
در بیابان غمت بی جگران جان نبرند  
سالکان ره عشق تو جگرها دارند  
در محیط غم عشق تو سخن آرایان  
در درون صدف طبع دُررها دارند  
\* \* \*

با دل و جان راه کوی دلستان برداشتیم  
تن رها کردیم و راه ملک جان برداشتیم  
بود صورت پرده معنی اسرار نهران  
پرده از رخسار اسرار نهران برداشتیم  
شد عیان آب حیات و ما از آن آب حیات  
خضر خود گشتیم و عمر جاودان برداشتیم  
همچو بلبل کز نشاط وصل گل نالد ز شوق  
ناله‌ها از شوق آنجان جهان برداشتیم  
وسعت پرواز ما چون اندرین گلشن نبود  
با هزاران شوق راه اشتیاق برداشتیم  
چون نشان دادند ما را سوی یار بی نشان

بی نشان گشتیم و راه آن نشان برداشتیم  
تابجان ما را گرفت آتش ز برق شعر نوش  
از شراره آسمان برداشتیم (۳)  
بمان جیوه

جناب بمان جیوه فرزند بهرام جیوه در سال ۱۲۵۱ هـ ش (۱۸۷۲م) در قریه خرمشاه یکی از قراء یزد پا بعرضه وجود گذاشت. پدرش در کودکی او را بمدرسه خرمشاه که از طرف اکابر صاحبان هندوستان تأسیس گردیده و استاد کیومرث آنرا سرپرستی می کرد فرستاد که در آن دوره ابتدائی و سواد خواندن و نوشتن را آموخت. پس از آن طبق معمول زمان خود بکسب و تجارت مشغول شد و از یزد بشیراز و سپس به بمبئی مسافرت نمود. در مراجعت از هندوستان با شیرین خانم مهربان وکیل الرعایا ازدواج کرد.

بمان جیوه در دوران طفولیت و نوجوانی مکرراً بعلت زردشتی بودن مورد تعرض و ضرب و شتم اطفال مسلمان قرار می گرفت و هر بار که بعد از کتک خوردن مفصل پیدرش پناه برده و شکوه و شکایت می نمود، پدرش پس از نوازش و دلداری به او مژده می داد که عنقریب شاه بهرام ورجاوند و موعود نجات دهنده ظهور نموده و ما را از ظلم و جور و خفت و خواری نجات خواهد داد و در اثر گفتار پدر طفل بوجد و سرور آمده و این وعده ها در ضمیر باطنش نقش می بست.

بعد از ازدواج مدتها بیکار بود و در اثر بیکاری دلتنگ شده و هر روز بر غم و اندوهش می افزود، بر حسب تصادف روزی جناب میرزا سیاوش سفیدوش را ملاقات و شرح ماجرا را با وی در میان گذاشت، میرزا سیاوش که او را مستعد یافت موقع را مغتنم شمرد و باب مذاکره و گفتگوی تبلیغی را گشود و مژده ظهور شاه بهرام نجات دهنده را بوی ابلاغ کرد بمان جیوه با توجه بآنچه که از گفته های پدرش در مورد ظهور موعود در ذهن خود داشت شائق بتحقیق و تحرری حقیقت گردید. و بالاخره بعد از چند جلسه مذاکره و مباحثه بامر مبارک اقبال نمود.

در این دوران بود که یکنفر از احبّاء را بعنوان بابی شهید نموده بودند و در اثر طغیان معاندین جناب بمان جیوه نیز مواجه با اشرار گردید و از او می‌خواستند که امر مبارک را لعن و نفرین کند ولی جناب ایشان با تدبیر و تدبّر لازم خود را از چنگ آنان خلاص کرد. پس از چندی جناب بمان جیوه سفری به هندوستان نمود و در مدّت توقف خود موفق بطبع و نشر مجدد کتاب هفت‌وادی که در آن زمان کمیاب شده بود گردید و آنرا با خطّی زیبا و چاپی نفیس منتشر و در دسترس طالبین گذاشت.

چندی بعد جناب بمان جیوه با عدّه‌ای از احبّای پارسی آهنگ کوی دوست نمود و از طریق بمبئی به ارض اقدس مشرف و بفیض لقای حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه نائل شد. در یکی از ایام تشرف در محضر مبارک قطعه‌ای از اسم اعظم را بعنوان هدیه تقدیم نمود و مشمول الطاف و عنایات بی‌پایان گردید. پس از آن جناب بمان به یزد مراجعت نمود و بساط تبلیغ بگسترده، ابتداء بهدایت و تبلیغ همسرش شیرین خانم همت گماشت و بالاخره ایشان هم بامر مبارک اقبال نمود. در این دوران بود که لوح مبارک زیر از آستان مقدّس حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه بافتخار بمان جیوه عزّ نزول یافت.

هو الله

ای طالب نور هدی، جهانیان در ظلمت بی‌پایان و در بحر غفلت مستغرق، اما تو راه مجاهده پیمودی و بسرمنزل مقصود رسیدی و در یوم مشهود بموهبت ربّ ودود موفق گردیدی، مظهر عنایت شدی و مطلع هدایت گردیدی. این نیست مگر بفضل و بخشش خداوند آفرینش، لهذا سزاوار ستایش و نیایشی. جانت خوش باد. ع.ع (۴)

با ایمان شیرین خانم بامر مبارک خانه جناب بمان جیوه مرکز تجمع احبّاء برای تبلیغ امرالله گردید. عدّه‌ای از اطفال قریه که والدین آنها زردشتی بودند ضمن تعلیم سواد تحت سرپرستی شیرین خانم درس اخلاق می‌خواندند و بتلاوت مناجات مشغول بودند و پس از آن با دختران و زنان زردشتی بمذاکرات تبلیغی می‌پرداختند و موجب هدایت آنان به امر مبارک می‌شدند. چندی بعد خدمات تبلیغی خود را توسعه داده و به تبشیر امرالله در مزرعه قاسم‌آباد پرداختند. در این اوقات شیرین خانم ابیاتی چند در مدح حضرت مولی‌الوری

سروده و بحضور مولای حنون تقدیم نمودند که لوح مبارک زیر از آستان مقدّس حضرت  
عبدالبهاء بافتخار ایشان نازل گردید:  
هو الله

ای خادمه عتبه مقدّسه. چون در مزرعه قاسم آباد به تربیت دوشیزگان مألوفی، یقین بدان که  
عاقبت موفق خواهی شد، از درگاه احدیت طلب شفا بجهت قرین محترم گردید. بجناب  
بهرام پور اردشیر از قبل من تحیت برسان، از الطاف ربّ کریم امیدوارم که خرمشاه خرم آباد  
گردد و اشعاری که مرقوم نموده بودی فی الحقیقه در نهایت بلاغت و فصاحت است،  
مانند آب روان است، سلیس و فصیح و بلیغ، البهائعلیک عبدالبهاءعباس (۵)  
اینک اشعاری را که شیرین خانم سروده اند ذیلاً درج می‌گردد:  
توفیق ده تأیید ده

ای آنکه در عالم مهی، بر راز و پنهان آگهی  
شاهان عالم را شهی تأیید ده توفیق ده  
عبدالبهاء سلطان توئی هم جان و هم جانان توئی  
هم دین و هم ایمان توئی تأیید ده توفیق ده  
من عاشقم بر روی تو آشفته همچون موی تو  
جان و دلم بر سوی تو تأیید ده توفیق ده  
آغشته در آب و گلم غمها رسیده بر دلم  
یا ربّ تو بگشا مشکلم تأیید ده توفیق ده  
شاهها بفرما نصرتی بر ما ببخشا قدرتی  
افزوده کن هر نعمتی تأیید ده توفیق ده  
داری تو آن نور هدی روشن بفرما جان ما  
از حکم و فرمان بهاء تأیید ده توفیق ده  
اهریمنان افزون شدند اهل بهاء دلخون شدند  
افسرده و محزون شدند تأیید ده توفیق ده

ما همچو موران ذلیل افتاده زیر پای پیل  
رحمی کن ای ربّ جلیل تأیید ده توفیق ده  
ای آنکه بی کس را کسی لطفی نما بر ما بسی  
خوشیم تا با هر کسی تأیید ده توفیق ده  
این شعرها ناید بکار شیرین اگر گوید هزار  
یا ربّ تو فرما رستگار تأیید ده توفیق ده

جناب بمان جیوه آخر الامر در سال ۱۳۱۹ هـ ش (۱۹۴۰م) در سن ۶۸ سالگی جهان فانی را وداع گفت، طبق وصیت ایشان اموالش صرف بنای حظیرت القدس خرمشاه گردید و مصداق بیان مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله در باره وی تحقّق یافت که می فرمایند:  
امیدواری حضرتشان چنانکه تأیید و توفیق شامل شود و آمال قلبیه آن مرحوم در اتمام بنای حظیره القدس خرمشاه تحقّق پذیرد و روح آن متعارج الی الله شاد و خرم شود. (۶)

فیروز فیروزمند

جناب فیروز تیرانداز (فیروزمند) در حدود سال ۱۲۶۱ هـ ش (۱۸۸۲م) در شهر یزد، متولد گردید، در دوران کودکی حد اقل سواد خواندن و نوشتن را فرا گرفت و طبق معمول زمان بکار کسب و تجارت مشغول شد و مدّتی در یزد و چندی در رفسنجان بمعیت برادر خود فرح تیرانداز مشغول بکار بود. در ضوضای یزد در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳م) با شنیدن اخبار وحشتناکی که از یزد می رسید و همچنین با مشاهده شهادت یکی از احبّای مخلص رفسنجان که بشغل کفشدوزی مشغول بود تحت تأثیر جانبازیها و فداکاریهای بهائیان قرار گرفت و مشاهده می نمود که چگونه عوام الناس مانند درندگان خونخوار باحبّای الهی حمله ور گردیده و آنان را بشنیع ترین وضع شهید می نمایند.

جناب فیروز تیرانداز ابتداء تصوّر می نمود که بهائیان منکر دیانت اسلام و رسالت حضرت محمّد رسول الله هستند و باین دلیل مورد حمله و هجوم مسلمین قرار گرفته و جان و مال خود را فدای معتقدات خود می کنند و بدینجهت بهائیان را قلباً دوست می داشت و از اعمال و رفتار مسلمین متنفر و بیزار بود و همواره در این امور بتفکر و مطالعه می پرداخت و

چون از معتقدات آباء و اجدادی خود و مذاکره و مباحثه با دستوران و مؤیدان نتیجه‌ای بدست نیاورده و از طرف دیگر هیأت مبلغین مسیحی در یزد فعال بودند شائق بمطالعه کتب مسیحیان شد و پس از مدتی مجذوب روحانیت و مظلومیت حضرت مسیح گردید و بمعاشرت و مذاکره با آنان می‌پرداخت، ولی هیچگاه فداکاری و شهادت احبای الهی خصوصاً ۸۴ نفر از شهدای مخلص و فداکاری که در بحبوحه ضوضای یزد جان خود را فدا نموده بودند خاطر او را آسوده نمی‌گذاشت و همواره تحری می‌نمود که علت واقعی این فداکاریها را کشف نماید.

شرح تصدیق جناب فیروز تیرانداز را که در جلد سوم کتاب مصابیح هدایت ضمن شرح حال جناب آخوند ملا عبدالعلی اردکانی درج گردیده را از زبان خود ایشان می‌شنویم. من شخص زردشتی و در دین آباء و اجدادی خود خیلی محکم و متعصب بودم و بتقلید از آنان جمیع ادیان جز دین خود را باطل می‌شمردم زیرا بچشم خود می‌دیدم که اگر یکنفر زردشتی میوه‌ای را از ده شهر می‌آورد در میان شهر حق نداشت بر الاغ خود سوار شود زیرا ولویک بچه ۹ - ۸ ساله مسلمان اگر می‌دید یک نفر کلیمی یا زردشتی سوار الاغ شده با سنگ و چوب او را مضروب و مصدوم می‌نمود. یکبار یکنفر زردشتی بمرض رماتیسم مبتلی گشت و اجباراً بر الاغ سوار گشت و بمنزل طیب می‌رفت در بین راه به پیشنهاد محل برخورد کرد و با کمال خضوع سلام کرد ولی پیشنهاد بعوض علیک سلام جلو الاغش را گرفت و او را پائین کشید و با افسار الاغ تا جائیکه زور در بازو داشت آن بیچاره را کتک زد. این سوء رفتار مسلمین سبب شده بود که روز بروز بر نفرت نسبت به آنان می‌افزود.

در این اوقات کتاب میزان الحق که بر رد اسلام نوشته شده بود بدستم آمد، خیلی مسرور شدم و مکرراً آنرا می‌خواندم و از استدلالاتی که کرده بود محظوظ می‌شدم و مطالبش را بخاطر می‌سپردم ولی جرأت اظهار آنرا بکسی نداشتم، تا آنکه در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳م) ضوضای یزد برپا شد و من آن اوقات در رفسنجان تجارت می‌کردم و از یزد هر

روز خطی بتجار رفسنجان که اغلب آنها یزدی بودند می‌رسید که امام زمان حکم قتل بهائیان را صادر کرده و در یزد مسلمین چنین و چنان کردند.

تجار یزدی رفسنجان هم اراذل و اوباش را تحریک می‌کردند تا آنکه روزی یکنفر کفّاش را با سنگ و آجر شرحه شرحه کردند و بعد بنکداری نفت آورد و بر بدنش ریخت و آتش زد بطوریکه لباسش سوخت و بدنش عریان ماند و جماعت تماشاچی با لعن و شتم بر جسد او سنگ و کلوخ می‌انداختند تا آنکه از جانب حکومت مأمورینی آمدند و مردم را متفرّق ساختند.

من چون این ظلم و ستم و قساوت را می‌دیدم متأثر می‌گشتم و گمان می‌کردم که بهائیان منکر دین اسلام هستند که اینطور مورد اذیت مسلمین واقع می‌گردند و بهمین جهت باطناً بهائیها را دوست می‌داشتم. تا اینکه روزی در یزد در حجره تجاری خودم به آقامحمدحسن اخوانالصفاء گفتم که راستی شما بهائیان خوب فهمیده‌اید که حضرت محمد پیغمبر خدا نبوده و العیاذبالله شخصی کاذب بوده، آقامحمدحسن از این حرف رنگش پرید و حالش دگرگون شد و با لحن ملایمی گفت حضرت رسول اکرم یکی از پیغمبران بزرگی است که خداوند بسبب بعثت او بر اهل عالم منت گذاشته‌است، من گفتم او چه پیغمبری بوده که امتش را اینطور تربیت کرده‌است. چون افراد مختلفی بحجره رفت و آمد می‌کردند آقامحمدحسن صحبت را برید و گفت این مطلب طولانی است باید در جای خلوت این موضوع را مطرح کنیم منکه فهمیدم حضرات بهائیها بحقیقت اسلام معتقدند مایوس و محزون شدم و هروقت که آقامحمدحسن بحجره‌ام می‌آمد یکی از اعتراضات کتاب میزانالحق را ذکر می‌کردم و می‌گفتم این است احوال پیغمبری که شما او را برحق می‌دانید. تا اینکه ایشان مرا بخانه خود دعوت کردند، روز میعاد بخانه ایشان رفتم، دیدم پیرمردی موقر با عمامه شیر و شکری در گوشه‌ای نشسته بتحریر اشتغال دارد، و بعدها معلوم شد که ایشان جناب حاج محمدطاهر مالگیری هستند. بهر حال نشستیم و شروع بمطلب نموده و گفتم من نه مسلمانم و نه بهائی اما متحیرم که شما با اینکه این همه



حرکات وحشیانه و اخلاق حیوانی از مسلمین می‌بینید و بالاتر از همه این صدمات و بلیاتیکه بشما می‌رسانند، باز هم می‌گوئید که حضرت محمد بر حق است. در این میانه آن پیرمرد قلم را بر زمین گذاشت و گفت ای آقای محترم این روش و اخلاقی را که امروز از مسلمین سر می‌زند هیچیک منطبق با تعلیمات حضرت رسول اکرم نیست و بکلی بر خلاف دستورات آنحضرت است، من گفتم فرمایش شما قابل تصدیق نیست زیرا:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

اگر تعلیمات حضرت محمد خوب بود هیچگاه امتش اینقدر رذل و بی تربیت و خونخوار و سفاک بار نمی‌آمدند و مثل مار و کژدم مردم را نمی‌گزیدند و مانند گرگ و کفتار بندگان خدا را نمی‌دریدند. ایشان گفتند، شالوده دین اسلام را روز اول خداوند ریخته و عمارت آنرا هم راست و درست و محکم بالا برده الا اینکه بمرور زمان بسبب حوادث گوناگون این عمارت خراب شده و بدین جهت مشیت غیبیه الهیه بر این تعلق گرفته که معماری دیگر بفرستد و عمارتی از نو بسازد تا در آن قصر مجلل جمیع ملل و نحل بکمال آسایش و یگانگی با هم بسر برند. مختصر از صبح تا بعد از ظهر صحبت ادامه داشت و هر ایرادی می‌نمودم جواب کافی می‌شنیدم تا بالاخره گفتم حال صحبت اسلام را بکنار می‌گذاریم، شما از آیات و نوشتجات این ظهور را بمن بدهید تا بخوانم شاید مطلبی دستگیرم شود.

ایشان کلمات مکنونه فارسی را بمن دادند، از تلاوتش چنان لذت می‌بردم که از خواندنش سیر نمی‌شدم و بعد آیات دیگر طلبیدم، آنها الواح پارسی را بمن می‌دادند تا کم کم شیفته و مجذوب بیانات مبارکه گشته و قریب بتصدیق بودم که ناگهان در لوحی از الواح جمال قدم عبارتی دیدم که نام مبارک حضرت رسول اکرم با احترام تمام ذکر فرموده و ایشان را بوصف رسالت موصوف داشته بودند.

ملاحظه این کلمات سبب توقف من شد و گفتم کسیکه محمد را با داشتن چنین امتی پیغمبر بداند من نمی‌توانم امرش را تصدیق کنم و زیر بار بروم. این مطلب را باحباء اظهار داشتم و از آنها کناره گرفتم، اما آنها مرا بحال خود رها نکردند و بهر نحوی بود ایندفعه مرا

خدمت جناب آخوند ملا عبدالغنی اردکانی بودند. چون بمحضر آن پیر روشن ضمیر وارد شدم بنای اعتراض را بر حضرت رسول گذاشته گفتم من می خواستم بحقانیت حضرت بهاء الله اذعان و اعتراف کنم زیرا بشخص ایشان و تعالیشان ایرادی ندارم، اما افسوس می خورم که ایشان حضرت محمد را به نبوت می شناسند و بر پیغمبری او صحه می گذارند.

جناب آخوند ملا عبدالغنی فرمودند انبیای الهی در مثل مانند اطبای جسمانی می باشند طیب حاذق مرض را تشخیص می دهد و به اقتضای کم و کیف مرض نسخه ای می نویسد که دافع مرض و جالب صحت می باشد. چه بسا اوقات که طیبی برای مریضی استرکین که سمی کشنده است تجویز کرده، اما بعد که با آن دوا شفا یافت هرگاه مریض در استعمال آن مداومت کند می میرد، لذا بعد از قلع ریشه مرض برای تقویت فی المثل شیر و شکر تجویز می نماید، پس دواى حضرت رسول اکرم در دوره خودش شفا بخش اهل عالم بود، اما حال که مقتضیات زمان تغییر کرده طیب الهی یعنی حضرت بهاء الله درمانی تازه آورده است که هیکل علیل عالم را علاج سریع می نماید.

من گفتم این دلیل شما مرا ساکت می کند، لکن قلب را آرام نمی نماید و نمی توانم بحقیقت باور کنم که نسخه حضرت محمد خدائی بوده اما ممکن است بحضرت بهاء الله ایمان بیاورم بدون اینکه نبوت حضرت محمد را تصدیق کنم؟

جناب ملا عبدالغنی فرمودند این ممکن نیست زیرا "هره لق می شود" یعنی ردیف آجر بهم می خورد و عمارت متزلزل و خراب می شود. گفتم اگر بمن مدلل کنید که حضرت محمد (ص) از جانب خدا بوده دیگر کارم تمام است. ایشان فرمودند اعمال و افعال خلق را نمی توان میزان معرفت حق قرار داد، بلکه حق را باید بخودش شناخت نه بغیر خودش، من گفتم حالا حضرت محمد را از کجا پیدا کنم تا او را بخودش بشناسم؟ گفت بکلامش رجوع کن گفتم کلمات او همانست که در بین امتش اجرا می گردد. فرمود همین اشتباه است که شما را از حق باز داشته زیرا اگر مردم تعالیم او را عمل می کردند دیگر ظهوری واقع نمی شد، ولی امت از دستورات او منحرف شدند. سپس مثلی آورده و گفت شریعت الله مثل دریاچه آب صافی است که نوشیدنش حیات می بخشد ولی بمرور زمان

جانوران گوناگون از قبیل قورباغه و کرم در آن پیدا شده و همان آب گوارا که نوشیدنش لازم و نافع بود متعفن و مضر و استعمالش باعث مرض می‌گردد. دیانت هم همین‌طور است و همانگونه که آب دریاچه را صاحب خانه عوض می‌کند خداوند هم دیانت را تجدید می‌فرماید. بالاخره فرمود اگر طالب حق هستی و می‌خواهی حضرت رسول را بدرستی بشناسی بقرآن مجید که وحی الهی است رجوع کن. گفتم قرآن عربی است و من چیزی از آن نمی‌فهمم، ایشان فرمودند من حاضریم که آن کتاب مبارک را بتو درس بدهم و معنی آنرا بفهمانم. منم چون دیدم که تا حضرت رسول را قبول نکنم ایمانم بحضرت بهاءالله مقبول نخواهد شد حاضر شدم که نزد ایشان قرآن بخوانم و مدت دو سال ایشان بمن قرآن را تدریس و معانی آنرا تبیین فرمودند تا بالاخره بحضرت خاتم الانبیاء نیز ایمان آوردم و بعظمت و جلال آن رسول عظیم‌الشأن پی بردم. (۷)

پس از تصدیق امر مبارک جناب فیروز تیرانداز مدتی نیز عضو انجمن زردشتیان یزد بود و ضمن خدمت در آن انجمن به تبلیغ امرالله می‌پرداخت و با دستوران و مؤیدان مباحثه و کنکاش می‌نمود. در این دوران بود که دستوران از انجام عقد ازدواج (گرفتن گواه) برای احبای زردشتی نژاد خودداری می‌کردند، و جناب مهربان تشکر که قصد ازدواج داشت برای اولین بار مورد بیمهری دستوران قرار گرفت و از گرفتن گواه برای وی خودداری می‌نمودند لهذا میرزاسیاوش سفیدوش مقدمتاً نامه‌ای برای دستور دستوران، دستور نامدار نوشت و تقاضا نمود که چون برادرش مهربان تشکر قصد ازدواج دارد موافقت نمایند که گواه (عقد ازدواج بقاعده زرتشی) انجام گردد، ولی دستور نامدار از دادن جواب خودداری نمود و نامه‌های دوم و سوم را نیز بدون جواب گذاشت. لذا جناب مهربان تشکر نامه‌ای بانجمن زردشتیان یزد نوشت و استدعای تعیین تکلیف نمود.

پس از مذاکرات مفصل در انجمن هرچه اعضاء کوشیدند که دستوران را بانجام گواه موافق نموده و از تفرقه و تشتت جلوگیری کنند موفق نگردیدند و دستوران بر ضدیت و مخالفت خود افزودند. سرانجام در جلسه فوق‌العاده انجمن که برای پذیرائی از میرزااحمدخان معاون حکومت یزد تشکیل شده بود موضوع مطرح و انجمن نظر داد که

چون دستوران از انجام گواه امتناع می‌ورزند و در هیچ جای کتب زردشتی ذکر نشده که گواه را باید حتماً دستور بگیرد، بلکه هر بهدین می‌تواند از روی صحت آئین زردشتی گواه بگیرد، لذا مجلس جشن عروسی جناب مهربان تشکر با حضور عده‌ای از اعضاء انجمن که محب و مؤمن بامرالله بودند از جمله جناب استاد جوانمرد شیرمرد و جناب ماسترخدا بخش و جناب دینیار کلانتر و ارباب اردشیر مهربان مراسم عقد ازدواج (گواه) انجام شد. بدین ترتیب که ابتدا نامه جناب اردشیر جی صاحب که همگی را به اتحاد و اتفاق و دوستی دعوت کرده بود قرائت شد بعد لایحه‌ایرا که میرزامهربان رئیس تهیه کرده بود و گزارشی از امتناع دستوران از انجام عقد ازدواج بود قرائت و متذکر گردید که در هیچ جای اوستا وارد نشده که عقد صرفاً باید وسیله دستور انجام گردد.

سپس جناب فیروز تیرانداز فریضة گواه (مراسم عقد) را بلحنی بسیار خوش و با قاعده صحیح از روی کتاب و قواعد دینی بقسمی ادا نمود که مورد تحسین و تمجید عموم واقع گردید و سد موهوم شکسته شد. و مراسم عروسی با میمنت انجام گردید.

جناب فیروز تیرانداز قبلاً برای محکم‌کاری و جلوگیری از هرگونه فتنه و فساد دستوران شخصاً نزد حجّت الاسلام میرمحمدعلی لب‌خندقی رفته و کتباً از ایشان استفتاء کرده بود که اگر دستوران از انجام عقد ازدواج یکنفر زردشتی امتناع نمایند تکلیف آن شخص چیست؟ و حجّت الاسلام در گوشه ورقه جواب نوشته بود که یکنفر زردشتی واجد شرایط با حضور دو نفر شاهد می‌تواند عقد ازدواج را بجا آورد.

پس از انجام عقد ازدواج وسیله جناب فیروز تیرانداز دستوران بیش از پیش بر خشم و عداوت خود افزودند و بتوطئه برای قتل احبای الهی پرداختند. بدین منظور روز بعد دستور نامدار و دستور تیرانداز نزد حجّت اسلام میرسید محمدعلی لب‌خندقی رفته و اظهار داشتند که چون فیروز بابی است اقدام بانجام عقد ازدواج و کارهای خلاف دین کرده و در کار دستوران رخنه نموده و قتلش واجب است و تقاضای صدور حکم قتل او را نمودند، ولی مجتهد مزبور که قبلاً از جریان کار آگاهی داشت و بسوء نیت دستوران آشنا بود بمحض شنیدن اظهارات خصومت‌آمیز آنها به ایشان پرخاش و عتاب نموده و اظهار می‌دارد که اگر

فیروز کافر شده شما نیز دستور و کافر هستید و با هم فرقی ندارید. دستوران بلا نتیجه و مایوس مراجعت می کنند و چون بمقصود خود نرسیدند و کیلی تعیین کرده و بعدلیه و نزد علماء و مجامع اسلامی فرستادند تا بتحریرک پرداخته و عنوان بابی بودن جناب فیروز و میرزاسیاوش و سایرین را بنمایند، شاید آتش فسادى افروخته شود. چون آنهم میسر نشد، لذا تزویر نموده و شخصی را نزد فیروز فرستادند که بعنوان خیرخواهی دوستانه او را بترسانند و عنوان نمایند که دستوران حکم قتل او را صادر کرده اند، بلکه مرعوب شده و فرار کند، آن وقت انتشار دهند که او را تبعید کرده اند، ولی جناب فیروز بیدی نبود که از این بادهای بلرزد و عریضه ای مبنی بر تهدید دستوران بحکومت نوشت و از طریق انجمن زردشتیان ارسال نمود و پس از تحقیقات از طرف مراجع دولتی تهدید کننده دستگیر و پس از چند روز توقیف و پرداخت جریمه آزاد شد.

چون دستوران از این طریق هم طرفی نبستند در صدد تهیه نقشه قتل جناب ماسترخدابخش و جناب فیروز تیرانداز که آنان را مخالف منافع و افکار خود می دانستند برآمدند. زیرا جناب فیروز اقدام بانجام عقد ازدواج و گواه بجای دستوران کرده بود و جناب ماسترخدابخش با تسلطی که بزبان انگلیسی و اوستائی داشت در ترجمه بعضی آثار و مطالبی که مربوط به بشارات ظهور موعود بود رعایت امانت و صداقت را نموده و در انجمن زردشتیان همواره از احبای الهی جانبداری می کرد. که مورد خشم و عناد دستوران بودند.

برای این منظور ژاندارم فریدون کرمانی که یکنفر زردشتی بود، مأمور قتل آنها گردید، قاتل ابتداء شبانه بعنوان مأمور تلگراف بدرج خانه جناب فیروز رفته و منظور خود را عنوان می کند جناب فیروز درب را گشوده و چون تلگرافچی دروغی را می بیند مشکوک شده و احساس خطر می کند و فوراً درب خانه را می بندد، فریدون کرمانی چون وضع را چنین می بیند چند تیر بدرج خانه شلیک کرده و فرار می کند که درب خانه سوراخ سوراخ شده ولی بجناب فیروز صدمه ای نمی رسد و بخواست الهی جان سالم بدر می برد. مأمور مزبور چون از کشتن فیروز مایوس می شود روز بعد جناب ماسترخدابخش را در کوچه با شلیک

چند تیر بشهادت می‌رساند. این واقعه در سال ۱۲۹۷ هـ ش (۱۹۱۸ م) بوده که شرح حال وی قبلاً در این کتاب درج گردیده است.

جناب فیروز فیروزمند عمر خود را بخدمت امرالله و نشر نفعات الله بانجام رسانید و با حسن خاتمه جهان فانی را وداع گفته و بعالم باقی شتافت. فوت ایشان در سال ۱۳۴۷ هـ ش (۱۹۶۸ م) بوده است.

رستم بهمرد (هدایتی)

رستم فرزند بهمرد در سال ۱۸۷۳ میلادی مطابق ۱۲۹۰ هجری قمری در موسی آباد یزد متولد گردید در اوایل کودکی و نوجوانی بکمک پدر بزراعت مشغول و در جوانی سال ۱۳۰۷ هجری قمری هنگامیکه ۱۷ ساله بوده برای تحصیل بطهران می‌رود بتدریج ضمن تحصیل با احبای سرشناس مانند آقای مهربان کاوسی و ملا بهرام اخترخاوری آشنا و احتمالاً تصدیق و ایمان او بدیانت بهائی در مدت اقامتش در طهران بوسیله افراد فوق‌الذکر در اوایل دوره میثاق بوده است. در طهران سواد کافی برای خواندن فارسی و عربی و آیات و الواح را کسب و به یزد مراجعت و در مزرعه صدر معروف به میرزا یا ملای زردشتی نژاد (کبر) کاتب و نویسنده اهل ده بوده است بعداً به علی آباد یزد مهاجرت و در آنجا بزراعت مشغول می‌شود. بعلت امانت و درستکاری و باسواد بودن مورد احترام اهالی بوده است. بتدریج به تبلیغ مشغول و چندین نفر از اهالی علی آباد را تبلیغ می‌کند و علی آباد نیز مانند حسین آباد یکی از نقاط معروف امری رستاق یزد می‌شود.

پدر و مادر و برادران و خواهرانش همه زردشتی و در خانواده فقط رستم و همسرش بهائی شدند چون مورد شماتت و اذیت و آزار خانواده و دوستان قرار گرفتند مجبوراً به هندوستان مهاجرت و همسرش نیز بعداً با و ملحق و زندگانی را در بمبئی آغاز نمودند.

رستم در هندوستان نه تنها در کسب و کار موفق بلکه در قسمت امری و تبلیغی نیز کوشا و فعال بوده است و موفق به تبلیغ شرکای شغلی خود می‌شود. سالهای متمادی بسمت عضویت محفل روحانی بمبئی و امین صندوق خدمت کرده. در اغلب کنفرانس‌های

قاره‌ای شرکت نموده و در اولین کانونش ملی هندوستان سال ۱۹۲۱ بعنوان نماینده بمبئی حضور داشته است.

رستم سه دفعه بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف گردیده و مورد عنایت مخصوص قرار گرفته است. الواحیکه بافتخارش نازل شده معرف حالات ایمانی او است. که ذیلاً با لوحیکه بافتخار همسرش ترنج نازل شده درج می‌گردد. همچنین بافتخار دریافت توقیعی از طرف حضرت ولی امرالله مفتخر گردیده است.

از رستم ۹ فرزند (۵ پسر و ۴ دختر) باقی ماند شهید مجید مهندس جهانگیر هدایتی یکی از پسران آن مرحوم می‌باشد که همه فرزندان باصول بهائیت تربیت شده و مؤمن و موفق بدیانت بهائی می‌باشند رستم در سال ۱۹۴۱ میلادی در علی‌آباد یزد درگذشت و در گلستان جاوید دفن گردید. اینک الواحی که بافتخارش نازل شده درج می‌گردد.

بمبئی جناب رستم پور بهمرد علیه بهاءالله الابهی  
هوالله

ای رستم یزدان الحمدالله در میدان جانفشانی تفوق بتهمتن زابلستان نمودی و بر لشکر نفس و هوی چنان پرخاش نمودی که متفرق و پریشان کردی شجاعت غلبه بر نفس و هوی است نه بر مردمان دشت و صحرا حمد کن خدا را که منصور و مظفر و غالبی و مکرم. جانت خوش باد ع

جناب رستم بهمرد علیه بهاءالله الابهی  
هوالله

ای تهمتن، رستم زابلی هرچند شهسوار میدان مردانگی بود و بقوه جسمانی فائق بر هر پهلوانی نامش جهانگیر شد و صیتش در خاور و باختر شهیر گشت ولی عاقبت بخدعه برادر در چاهی جای‌گیر گردید و بکلی اثری از او باقی نماند. پس تو تهمتن جهان الهی باش و پهلوان اقلیم یزدانی، تا بقوت بازو ایزدی زانو اهل عناد را مغلوب نمائی و سبب نفوذ حکومت روحانی گردی هر بدخوی را بدلجوئی خوشخوی کنی و هر پست فطرتی را بهدایت الله بلنداختر نمائی، دل‌های پژمرده را تر و تازه کنی و جانهای مرده را زنده نمائی،

کور ابدی را بصیر سرمدی نمائی و علیل شدید را شفای سریع گردی، بینوایان را بگنج روان هدایت کنی و اهل خاکدان را از جهان آسمان خبر دهی، اینست صفت یاران الهی و سَمَتِ دوستان جمال ابهائی. و علیک التحیة والثناء ع ع  
بواسطه جناب میرزا محمود زرقاتی جناب رستم بهمرد علیه بهاء الله الابهی.

هو الابهی

ای بنده آستان ایزد دانا، خوشنود و خورسند باش که مظهر لطف خداوندی، و صحرای عشق و طلب پیمودی تا بمنزل مقصود رسیدی، خورشید بهمرد کنیز عزیز خدا بود و از باده مهر و محبت جامی لبریز بود. پس یقین بدان که مشمول عفو و غفران گردد و منظور نظر حضرت یزدان شود و همشیره زاده خسرو را از قبل عبدالبهاء نهایت مهربانی و وفا برسان. در حق او دعا نمایم و تأییدات خداوند مهربان جویم. و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس  
بواسطه زائر آقارستم بن بهمرد جناب کیخسرو جناب اسفندیار جناب نوشیروان جناب خدارحم علیهم بهاء الله الابهی.

هو الله

ای یاران عبدالبهاء، برادر پاک گهر شما قطع دریا نمود و بقعه مبارکه نورا وارد شد و مطاف ملاء اعلی طواف نمود، سر باستان مقدس نهاد و طلب عون و عنایت کرد، ملاحظه نمائید که این برادر چقدر مهرپرور است که در درگاه جلیل اکبر بیاد برادران افتاد و استدعای فضل و موهبت کرد. از عون و صون حی قیوم چنین امیدوارم که ببرکت این دعا موهبت کبری حاصل شود و نعمت عظمی میسر گردد و درهای بسته گشوده گردد و امور پریشان پیوسته شود هر یک از آن برادران شمعی روشن شود و گلی در گلشن گردد. و علیکم التحیة والثناء ع ع

بواسطه جناب آقا محمد حسن مدیر مسافرخانه. کنیز الهی تُرنج دینیار علیها بهاء الله الابهی.

هو الله

ای دختر آسمانی، کنیزان الهی که توجه بملکوت ابهی دارند آنها آسمانیند نه زمینی، زیرا استفاضه از فیض نامتناهی نمایند و استضاءه از انوار الهی، مفتون پرتو حقیقتند و منجذب



دلبر الهی و مشتعل بنار محبت الله و منقطع عماسوی الله و ثابت بر محبت و نابت بفیض رحمت. و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

یزد، جناب آقارستم بهمرد هدایتی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

عریضه تقدیمی آن یار معنوی مورخه ۱۰ شهرالجمال ۹۲ بلحاظ مکرمات حضرت ولی امرالله ارواحنافداه فائز و مراتب محبت و ثبوت و استقامت آنجناب سبب سرور و انبساط خاطر شریف حضرتشان گردید. خلوص نیت یاران جاذب الطاف و تأییدات طلعت رحمن است و اشتعال و انجذاب و رسوخ و اقدامشان در خدمات امریه جالب فیوضات ملکوت سبحان، لهذا از حق می طلبند تا آن بنده حقیقی آستان مقدسش را در جمیع احوال مؤید و موفق و عنایاتش را شامل حال فرماید. و بر آنچه رضای درگاه احدیت است مفتخر و فائز نماید، وجود مبارک کمال محبت و عاطفت را بآن نفس روحانی داشته و دارند. و سعادت و عزت و موهبت دو جهان را برای آن یار وفادار می طلبند. مسرور و مستبشر باین مراحل عالیّه وجود اطهر باشند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

۵ شهرالعظمه ۹۳ - ۲۱ می ۱۹۳۶ نورالدین زین

خداداد علیانی

جناب خداداد علیانی تفتی راحت آبادی فرزند رشید در سال ۱۲۷۵ هـ ش (۱۸۹۶م) در خانواده متعصب زردشتی معروف به دهمؤید متولد گردید، در کودکی پدرش دارفانی را وداع گفت و خداداد تحت سرپرستی دائی اش مهربان خداداد خاوری به نشو و نما پرداخت، در سن دوازده سالگی ناگهان بمرض حصبه دچار گردید و با وجود معالجات مستمر، حکیم باشی از معالجه اش ناامید شد و باصطلاح او را جواب کرد.

در اینوقت جناب هرمزدیار خدابخش پارسی که یکی از مؤمنین بامر مبارک و از بستگانش بود بدیدنش آمد و چون مادر و دائی طفل را غرق در غم و اندوه فراوان دید به آنان گفت در چنین اوقات فقط تشبث بدعا و مناجات می تواند راه گشای مشکلات بوده و با توسل بدرگاه قاضی الحاجات باید از او طلب تأیید و شفای عاجل نمود، سپس با روشن نمودن شمع متبرک شروع بتلاوت لوح شفا و لوح احمد می نماید.

روز بعد به او خبر می دهند که دعا مستجاب گردیده و مریض دوران بحران را گذرانده و حالش رو به بهبودی است. با مشاهده این وضع مادر و دائی خداداد که این موضوع را یک معجزه تلقی نمودند بشرف ایمان فائز شدند. بعدها نیز خداداد را بجناب هرمزد پارسی سپردند تا در ظلّ امرالله بتعلیم و تربیت وی اقدام نماید.

خداداد در سن پانزده سالگی باتفاق دائی خود بهندوستان سفر کرد و در محضر مبلّغین و دانشمندان بکسب معارف امری مشغول گردید و در سن ۱۸ سالگی بزیارت حضرت مولی الوری مشرف گردید و مورد لطف و مرحمت آن حضرت قرار گرفت.

پس از زیارت مولای حنون بنار محبت الله مشتعل شد و در مراجعت بهندوستان سمنند همت را در میدان خدمت بجولان درآورد و به تبلیغ امرالله مشغول شد و گوی سبقت را از همگان ربود. در سال ۱۳۰۶ ه ش (۱۹۲۸م) در هندوستان اقدام بتألیف و چاپ رساله ای بنام (منصفان ملاحظه نمایند) کرد و آنرا بین مؤیدان و زردشتیان منتشر نمود و ضمن پاسخگویی به ردیه ای که توسط شخصی بنام عبدالحسین واهی که پس از تشرف به دیانت زردشتی خود را منوچهر سپنتا می نامید، نوشته شده بود بشارات ظهور مبارک را بگوش مستعدان زردشتی و متحرّیان حقیقت رسانیده و آنان را بجستجوی حقایق تشویق و تحریص نمود و در جهت هدایت آنان سؤالاتی مربوط باحکام و معتقدات زردشتیان مطرح و ایشان را بجوابگویی دعوت کرد.

در اثر اقداماتی که جناب خداداد می نمود مخالفین کمر همت بر بستند تا ویرا نابود سازند ولی همواره عون و عنایت و تأییدات الهیه شامل حال بود و خوشبختانه معاندین کاری از پیش نبردند. بهر صورت جناب علیانی حدود بیست سال در هندوستان قائم بخدمت بود و در مراجعت به ایران با کسب اجازه از حضور حضرت عبدالبهاء مبادرت بتأسیس مدرسه دخترانه راحت آباد تفت نمود و کلیه هزینه آنرا شخصاً می پرداخت و این مدرسه تا زمانیکه کلیه مدارس بهائی تعطیل گردید بفعّالیت خود در جهت تعلیم و تربیت دختران ادامه می داد.

در سال ۱۳۳۸ ه ق (۱۹۲۰ م) لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه بافتخار جناب خداداد علیانی نازل گردید:

بواسطه جناب زائر خداداد رشید، کیخسرو خداداد، مهربان خداداد، رستم رشید خدارحم رشید، مخمل خداداد، بانو رشید، سرور خداداد، شیرین نامدار، شیرین رستم، خداپرست منوچهر، کشور جمشید، مروارید هوشنگ، شیرین شیرمرد، سرور خداداد

علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای نفوس طیبه طاهره، جناب خداداد رشید چون بقصر مشید رسید غلیان شدید یافت و بیاد شما جوشید و خروشید و از درگه دلبر آفاق شما را اشراقی خواست و از فیض قدیم فوز جدیدی تمنا نمود و از عبدالبهاء خواهش نگارش نامه کرد، خدایا تو شاهی که عبدالبهاء بی نام و نشان در ره دوستان جانفشان است و بهریک بنهایت آرزو بذل جان شایان و رایگان نماید. ای ربّ و دود این بندگان سرگشته بیابان تواند و گمگشته دشت محبت و هامون عرفان تواند، نظر عنایتی فرما و موهبتی ببخش، تأیید کن و توفیقی ده و تا نفسِ اخیر دستگیر شو و معین و نصیر باش و پشت و پناه و ظهیر گرد، توئی مقتدر و توانا و توئی دانا و مهربان جمیع یاران و اماء رحمن را از درگاه احدیت عفو و غفران طلبم، علی الخصوص امة الله مخمل خداداد رشید را. ای پروردگار رشید خداداد پناه بدرگاه تو آورد و ملتجی بعتبه علیا شد، از گناه و جرم خائف و هراسان، و از صدمات ضعیف و ناتوان، موهبتی عنایت کن، مغفرتی ببخش، عفوگناه فرما، ملجأ و پناه ده، توئی عفو غفور و توئی بخشنده و دهنده و مهربان و کریم و رؤف.

ای جناب خداداد رشید، این دختر شهید که یاران فارسی تربیت نمودند و خواندن آموختند اگر چنانچه در راحت آباد در مدرسه بنات تعلیمی دهد و سبب هیجان جاهلان نگردد بسیار موافق است و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس ۲۶ رجب ۱۳۳۸ حیفاً

همچنین دو فقره توقیع از جانب حضرت ولیّ امرالله بافتخار ایشان در سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۷ میلادی صادر گردید که خدمات امریّه ایشان چه در ایران و چه در هندوستان کلّ بعزقبول مزین و ویرا تشویق بصبر و سکون و رضای الهی فرموده‌اند.

آخرالامر جناب خداداد علیانی در سال ۱۳۲۸ هـ ش (۱۹۴۹م) در سن ۵۳ سالگی جهان فانی را وداع گفته و بملکوت ابهی صعود نمود و درگلستان جاوید تفت مدفون گردید ذیلاً دو فقره توقیع صادره از قلم حضرت ولیّ امرالله درج می‌گردد.

بمبئی، جناب خداداد رشید علیانی علیه‌بهاءالله ملاحظه نمایند.

عریضه تقدیمی آندوست روحانی مؤرخه اول فبرواری ۱۹۳۸ بلحاظ مرحمت حضرت ولیّ امرالله ارواحنافداه فائز و مراتب خلوص و روحانیت مورد لطف و عنایت وجود مبارک اقدس گردید. استدعای همشیره امه‌الله بانو خانم رشید و اخوی جناب آقاخدا رحم رشید برای حصول اذن زیارت مقامات منوره علیا بطراز قبول مزین، فرمودند، مأذونند.

از مژده حسن اوضاع امری آن سامان و قیام احباءالله و اماءالرحمن برخدمت و ورود ناشر نفعاتالله آقای محفوظالحقّ علمی که از هرجهت سبب و علت حرارت و اشتعال احباء و ترویج و شهرت امرالله گشته‌اند خاطر شریف نورانی مبارک را مسرت حاصل، از حقّ می‌طلبند تا آن خادم صمیمی آستان مقدّس رحمانی و جمیع یاران الهی موفّق و مؤید بر اعلاء کلمه‌الله و نشر انوار معرفتالله گردند، و نفوس سلیمه مخلصه در ظلّ شریعه‌الله وارد و محشور شوند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید، ۹ شهرالملک ۹۴ و ۱۰ فبرواری ۱۹۳۸ نورالدین زین.

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

طهران، جناب آقاخداداد رشید علیانی تفتی علیه‌بهاءالله ملاحظه نمایند.

استدعا نامه آندوست حقیقی مؤرخه ۹\_۷\_۱۳۲۶ بساحت اقدس مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنافداه واصل و تقدیم عرض فنا و نیستی باظهار مرحمت فائز. خدمات امریه از قبل و نطق و بیان و اتیان حجج و براهین الهیه در اثبات آئین جمال رحمن در مقابل اعتراضات معترضین و محتجبین چه در هندوستان و چه در ایران کلّ بعزقبول و عنایت در

بساط مکرمت مزین و مشرف، امیدوار چنانند که علت عارضه در دهان رفع و زائل شود و شفا از ملکوت عطا احسان شود و مجدد بذکر و ثنای آن محبوب عالمیان مشغول شوند، و مکرر با نطق فصیح و بیان بلیغ بنشر نفعات الله و اعلاء کلمة الله مؤید و موفق گردند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین اول شهرالمسائل ۱۰۴، ۱۲ دسمبر ۱۹۴۷

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

اسفندیار بختیاری

جناب اسفندیار بختیاری در سال ۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۲) میلادی در نرسی آباد یکی از قراء حومه یزد متولد گردید، نام پدرش خداداد بهرام بختیاری است. اسفندیار در کودکی مختصر سواد خواندن و نوشتن را آموخت و با اهتمام پدرش خداداد اوستا و سایر فرائض مذهبی را فرا گرفت و در اجرای دستورات حضرت زردشت سعی و کوشش می نمود، پس از آن اسفندیار مانند پدرش بشغل زراعت مشغول شد و در زمستانها که امور کشاورزی متوقف بود بمدرسه نرسی آباد می رفت.

روزی اسفندیار باتفاق یکی از بستگانش برای ملاقات مسافری که از هند آمده بود بمهدی آباد رفت و بخانه ملا بهرام اخترخاوری ورود نمودند، برحسب اتفاق در خانه ملا بهرام جلسه تبلیغی برقرار بود و عده ای در آن مجلس بمذاکرات تبلیغی مشغول بودند و مذاکرات جنبه استدلالی داشت که گاهی بکتب مقدسه قبل و الواح امری مراجعه می کردند.

اسفندیار اولین بار بود که در جلسه تبلیغی بهائیان شرکت می کرد و در این جلسه نتوانست بفهمد مبتدی کیست و منتهی کدامست و از گفت و شنودشان چیز زیادی نفهمید، تا اینکه در آخر مجلس یک مناجات از حضرت بهاء الله بزبان فارسی تلاوت نمودند، کلمات آن مناجات بطوری برایش لذت بخش بود و در اعماق قلبش نفوذ نمود که خویش را بیقین مؤمن به آن کلام دانست. جناب اسفندیار در یادداشتی نوشته است که: "البته اسفندیار اردشیر خسرو که از احبای مشهور محله نرسی آباد بود و در آن محفل حضور داشت پس از

ختم جلسه بنده را در آغوش محبت خود گرفته در جهت تزئید و تکمیل معلوماتم چون پدر روحانی براهنمائی و تبلیغ می‌کوشید ولی سرمایه کلی همان جذب کلام الهی بود".

جناب اسفندیار بختیاری پس از تصدیق امر مبارک با آقامحمد بلورفروش مانوس و مصاحب گردید و اکثر اوقات بدکان آقامحمد میرفت. با شهادت آقامحمد بلورفروش جان اسفندیار هم در معرض خطر قرار گرفت، بدین ترتیب که واقعه شهادت آقامحمد روز دوازدهم عید رضوان اتفاق افتاد، شب قبل جناب اسفندیار و آقامحمد بلورفروش وعده ای دیگر قرار گذاشته بودند که فردا با هم بمهدی آباد رفته و مجلس عید را برگزار کنند. صبح روز دوازدهم جناب اسفندیار اول بمنزل حاجی میرزامحمود افغان رفته و پس از عرض تبریک مصمم بود طبق وعده بدکان آقامحمد برود، در راه یکنفر دستور زردشتی به او رسید و گفت خبر داری که یکنفر بابی را تگه پاره کردند. اسفندیار باور نکرد و تصور نمود که دستور خواسته است او را تهدید نماید که ناگهان فراش حاجی میرزامحمود افغان سوار بر اسب با اسفندیار رسید و گفت آقامحمد بلورفروش را شهید کرده اند و او را از نزدیک شدن به دکان وی برحذر داشت و بدین ترتیب جان اسفندیار از خطر حتمی نجات یافت.

پس از اقبال بامر مبارک جناب اسفندیار بختیاری با مخالفت و تعرض کلیه فامیل و بستگانش بخصوص دائی و برادرانش مواجه گردید و رشته خویشی را با وی گسستند. وقتی کلیه اقوام و نزدیکان عرصه را بر او تنگ نمودند، با مشورت محفل روحانی یزد در سال ۱۹۱۸ م با اتفاق همسرش بهندوستان هجرت کرد.

در بمبئی دو برادر بزرگتر او را بعلت اینکه بهائی بود از خود راندند و بخانه راه ندادند ولی برادر سوم که بهرام نام داشت بمنظور اینکه شاید بتواند او را مجدد بدیانت حضرت زردشت ارشاد نماید او را بخانه خود برد و با مهربانی از وی پذیرائی نمود و در قهوه خانه ای که داشت او را شریک نمود، ولی با وجود اینکه رعایت حکمت را در گفتار بخاطر برادران خود می‌کرد، از ابلاغ کلمه و تبلیغ بحکمت دریغ نمینمود و این موضوع وسیله ای گردید که معاندین گفتارش را در جلسه انجمن زردشتیان مطرح نموده و برادرش بهرام را نسبت بوی بدگمان کنند. در این اوقات بود که از برادر خود جدا شد و نزد پسرعمویش که

بهائی بود بکار پرداخت و در اثر سعی و کوشش و صداقت و امانت بتدریج در کارش برکت حاصل شد و پس از یکسال و نیم توانست با فراغت بال و آسایش خاطر بساحت اقدس حضرت مولی‌الوری مشرف شود. شرح خلاصه‌ای از وقایع این سفر سعادت اثر بقلم خود او چنین است :

در اواخر سنه ۱۹۲۰ م باتفاق هفت نفر از احبای زردشتی از بمبئی به پورت سعید حرکت کردیم و در ماه دسامبر همان سال وارد حیفا شدیم، روز اول همه زائرین را احضار فرموده و از بیت مبارک بیرون خرامیدند، مانند سرو ناز، موهای مبارک مثل شعاع آفتاب می‌درخشید و چهره مبارک چون گل خندان بود.

تو میدانی که بعد از انتظاری

چه بیند عاشق از همچونگاری

بمجرد اینکه نظر مبارک بروی مشتاقان افتاد فرمودند مرحبا بیائید بالا الحمدلله آمدید و رسیدید و از همگی احوالپرسی فرمودند. در آن ایام علمای اسلام در یزد بر علیه زردشتیان قیام نموده بودند، ضمن بیانات فرمودند احبای پارسی مقبول درگاه جمال مبارکند، جمال مبارک نظر خاص باین طایفه دارند، بعد فرمودند اخیراً در یزد علما بر علیه پارسیان قیام نموده‌اند و اعتراض کرده‌اند که تجار زردشتی نباید عمامه رنگین که علامت سیادت است بپوشند و اطفال ایشان که مدرسه می‌روند نباید لباسشان مانند لباس اطفال مسلمان باشد و ایرادات دیگر دارند و می‌خواهند این طایفه را بحال صد سال قبل برگردانند ولی خدا توفیقشان نمی‌دهد، زیرا جمال مبارک ایشانرا عزیز کرده‌است و فرموده‌است، عزت را از علماء برداشتیم و ذلت را از پارسیان.

در این دوران از محضر دیگر زائرین از جمله حضرت میرزا محمدحسن افغان و جناب ابن اصدق و شیخ محمدعلی قائنی برخوردار بودیم. پس از آن چند روزی روضه مبارکه و سایر مقامات متبرکه را زیارت کردیم. چند روز بعد مجدداً زیارت طلعت انور حضرت مولی‌الوری مفتخر گردیدیم، وجه مبارک مانند گل شکفته و خندان بود و فرمودند مرحبا و بعد به تعریف از احبای پارسی نژاد می‌فرمودند. "جمال مبارک از این طایفه راضی بودند و

می فرمودند این طایفه یکقدم بر خلاف رضای مبارک برنداشته‌اند، و فرمودند من خیلی از شما راضی هستم" بعد بیانات دیگر فرمودند و در وقت مرخص شدن جناب شیخ محمدعلی قائنی را امر بتوقف فرمودند، وقتی بعد بمسافرخانه آمدند اظهار داشتند که امروز از بس وجود مبارک توصیف از احببای زردشتی نژاد فرمودند من در دل گفتم ایکاش اجداد ما هم مسلمان نشده بودند و منم از احببای زردشتی نژاد بودم،

شبیه حضرت عبدالبهاء از خلق جدید صحبت می فرمودند که معنی بهائی خلق جدید شدن است نه اسم، از جمله فرمودند روزی در اسکندریه، حاکم آنجا بملاقات آمد و ضمن صحبت اظهار داشت که من از دین بهائی معجزه بزرگی دیده‌ام، در جواب گفتم ما اهل بهاء به معجزه وهمی قائل نیستیم، گفتم معجزه بچشم خود دیده‌ام و حکایت کرد در اسکندریه چندسال قبل یک تاجر ایرانی بود که همه اهل بازار و تجار از دستش در عذاب بودند و مکرراً از دستش عارض می شدند و وقتی احضار می شد طوری صحبت می کرد که همه اجزاء را منزجر کرده بود در فکر بودیم چطور با او معامله کنیم و مدتی بر این منوال گذشت، تا چند ماهی که هیچ شکایتی بما نرسید ما خیال کردیم که مرده است، روزی یکی از آشنایان او به اداره آمد پرسیدم عباسقلی کجا رفته که خبری از او نیست، جواب داد نمی دانم چه شده که این مرد بکلی عوض شده است و مورد اعتبار کلیه اهالی گشته، می گویند بهائی شده و همه کس او را امین می داند و امانات خود را با او می سپارد، آیا این معجزه نیست؟

بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند اینست معنی خلق جدید، و تبدیل شدن ارض به ارض دیگر والا اگر اسم بی مسمی باشد چه فایده.

جناب اسفندیار بختیاری پس از مراجعت از ارض اقدس در سال ۱۹۲۱ از بمبئی بکراچی نقل مکان کرد و تا سال ۱۹۷۵ در این شهر بخدمات امری از جمله مسافرت‌های تبلیغی و تشویقی مشغول بود و با اکثر مبلغین که وارد کشور پهناور هند می شدند همراهی کرده و آنان را راهنمایی می نمود، همچنین تأسیس حظائر قدس و تهیه زمین برای گلستان جاوید از جمله خدمات با ارزش اوست.



جناب اسفندیار بختیاری در سال ۱۹۲۷ با همسرش سرور اجازه تشرّف بارض اقدس حاصل کرد، روزی حضرت ولیّ امرالله فرمودند، کراچی رو بترقی است احباب باید پیش‌بینی کنند اسفندیار عرض کرد بسیار خوب، با توجّه و عنایات مبارک امید است موفق شویم. در مراجعت از ساحت اقدس بمحفل روحانی کراچی پیشنهاد کرد، محلی را ولو خیلی کوچک خریداری نمایند در حالیکه کلیّه احبّای کراچی فقط یازده نفر بودند از ضعف مالی قدرت پرداخت ۳۵ روپیه اجاره ماهانه محل دفتر محفل را نداشتند. بالاخره با تأییدات الهی وسیله‌ای فراهم شد که در خارج از شهر زمینی مشجر و محصور را در سال ۱۹۲۸ بنام حضرت ولیّ امرالله خریداری نموده و بعد عمارتی در وسط آن ساختند و در نوروز سال ۱۹۳۱ با حضور مبلغه شهیر امریکائی میسس کهلر و رئیس بلدیّه و عدّه‌ای از معاریف شهر افتتاح گردید و گزارش امر حضور حضرت ولیّ امرالله معروض گردید، در جواب توقیع منیعی بتاريخ ژانویه ۱۹۲۲ م صادرگشت که از جمله عباراتش اینست :

فرمودند این عبد نهایت رضایت و خشنودی را از خدمات باهره متتابعه مستمره آنجناب داشته و دارم علی‌الخصوص از همت و اقدامات فائقه‌ای که در اتمام بنیان حظیره‌القدس که اولین تاسیس بهائی اقلیم هندوستان است مبذول داشتید، البته رسم این بنیان را بعد از اکمال ارسال دارید تا در کتاب عالم بهائی درج گردد انتهى

توضیح آنکه در آنزمان هنوز شبه قاره هندوستان به هند و پاکستان تقسیم نشده بود بلکه تماماً هندوستان نامیده می‌شد. زمین حظیره‌القدس موصوف بدوقطعه زمین اتصال داشت که مساحت آن دو با زمین حظیره‌القدس مساوی بود و اگر زمینهای مذکور بافرد متفرقه فروخته می‌شد و در آن ساختمان می‌کردند موقعیت حظیره‌القدس را خدشه‌دار می‌نمود، لذا جناب اسفندیار با توجّه باینکه پولی در اختیار نداشت، راضی نمی‌شد عمارت حظیره‌القدس که اینقدر مورد نظر مولایش قرار گرفته‌است در ورای عمارات دیگر پنهان گردد، لذا دل به دریا زد و مبادرت بخرید دو قطعه زمین مذکور نمود و بطور معجزه‌آسایی در مدّت قلیلی پول زمین فراهم شد، آنگاه یک قطعه‌اش که در مقابل ساختمان حظیره‌القدس واقع بود را بمحفل ملی کراچی تقدیم و باسم محفل به ثبت رسانید و در

قطعه زمین دیگر عمارتی زیبا و عالی بنام دارالسرور بنا کرد که دارای ۱۴ اطاق و دو تالار در دو طبقه می باشد با کلیه متعلقات مربوطه و پس از اتمام بنا ضمن عریضه‌ای از حضرت ولی امرالله استدعا نمود که آنرا بنام مبارک منتقل نماید. در جواب عریضه‌اش توفیق منیع ۲۷ اکتبر ۱۹۴۱ صادر گردید که می فرمایند:

آنچه مجدد راجع بعمارت دارالسرور جنب ساختمان حظیرةالقدس و آرزوی قلبی در تقدیم و ثبت آن بنام مبارک حضرتشان معروض داشته بودید در محضر انور معلوم و واضح شد بسیار تقدیر حسن نیت آن جناب و قرینه محترمه امه الله سرور خانم را فرمودند و فرمودند. بنویس این نیت ممدوح و این هدیه مرغوب و مقبول ولی میل و رضای این عبد آنستکه وقف امرالله در آن مدینه گردد و چون محفل مقدس کراچی رسمیت دارد انتقال این محل بنام آن محفل احسن و انسب و اگر چنانچه بر حسب تصمیم امنای محفل مرکزی جهت کودکان بهائی تخصیص داده شود مقبول و ممدوح و اگر چنانچه در وقت حاضر وسائل این تأسیس فراهم نه محول بمحفل محلی کراچی گردد تا هر نوع که موقتاً صلاح دانند این محل جدید را اداره نمایند.

بعدها کلیه املاک مزبور بصورت یکپارچه بنام محفل روحانی کراچی به ثبت رسید و جزء اوقاف بهائی قرار گرفت.

جناب اسفندیار بختیاری مسافرت‌های زیادی نیز برای تبلیغ و تشویق احباء و سرکشی به مهاجرین و ابلاغ کلمه الله انجام می داد و علاوه بر آن با عده‌ای از حضرات ایادی و مبلغین از ایران و امریکا که به هندوستان وارد می شدند همراهی می کرد، که عبارتند از: خانم دروتی بیکر و مستر ریمی و جنابان شعاع الله علائی و احمد یزدانی و اشراق خاوری و طراز الله سمندری و محمدعلی فیضی که با بعضی از آنان در داخله شبه قاره هند و با برخی تا اندونزی و سیلان و استرالیا همسفر بوده است و در توفیق مبارک مورخ ۱۶ مارچ ۱۹۴۶ م حضرت ولی عزیز امرالله از خدماتش بشرح زیر تقدیر فرموده اند:

فرمودند بنویس مطمئن باشند این عبد از ایشان راضی و ممنون، زیرا رکن رکن امرالله در آن سامانند و بتمام قوی بر تبلیغ امرالله و اعلاء کلمه الله و تشویق یاران و استحکام اساس

نظم بدیع قائم، مسافرت به برما و ملاقات با زماندگان شهدا و اهتمام در امر تبلیغ و بنای مرقد ایادی امرالله متصاعد الی الله جناب آفاسیدمصطفی محبوب و مقبول و اجرش در ساحت کبریا عظیم انتهى.

همچنین چندبار بمعیت ورقه منجذبه میس مارثاروت مسافرت نمودند که ملاقات با دکتر محمد اقبال عالم و شاعر مشهور و مسافرت به شیمله واقع در دامنه جبال هیمالیا برای ملاقات با مهاراجه سینکه‌ها و مسافرت به کلکته و نطق در دانشکده اسلامی آنجا و مسافرت به سانتی ناکتین بعزم دیدار با تاکور شاعر مشهور بنگالی و غیره از جمله این سفرهاست.

جناب اسفندیار بختیاری در سال ۱۹۵۴ بار دیگر اجازه تشریف حاصل کرد و بساحت اقدس حضرت ولی امرالله مشرف گردید و در مراجعت از طریق اروپا بپاکستان بازگشت و در سال ۱۹۵۷ م کمی بعد از صعود حضرت ولی امرالله بکوهستان (مرزی) که دنباله جبال کشمیر است مهاجرت کرد. نامبرده دو لوح از حضرت مولی الوری و یک دستخط از حضرت ورقه علیا و چهل و دو توقیع از حضرت ولی امرالله دارد، توقیعات کلاً در جواب عرایض اوست که تماماً مصدق خدمات مندرجه در این سرگذشت می باشد. که با درج چند فقره از عبارات، آن توقیعات این سرگذشت را می آرائیم.

در توقیع دوازدهم آگست ۱۹۳۶ آوده است :

فرمودند تعلق این عبد نسبت بایشان شدید و اعتماد و ممنونیت کامل، زیرا حصن حصین را حافظ و حارسند و امرمبین را خادم و ناشری امین فراموش نشده و نخواهند شد.

در توقیع هشتم جون ۱۹۳۹:

فرمودند بنویس مخابره با آن حبیب معنوی مورث فرح و ابتهاج و علت روح و ریحان، زیرا در خدمت و نصرت و دفاع و اثبات تعالیم و شعائر امر حضرت رحمن مشاربالبنانند و مقدم بر گروه مجاهدان و مبارزان در آن سامان، این عبد راضی و ممنون و مشعوف در لیل و نهار از ملکوت پرانوار تأییدات شدیده در حق آن مشتعل بنار محبت الله ملتمس، امید چنانست این مسئول مستجاب گردد و مقصود دل و جان تحقق پذیرد.

در توفیق بیست و چهارم مارچ ۱۹۴۱:

آن حبیب معنوی همیشه در بساط مکرمت مذکورند و منظور نظر مودت و شفقت، با خلوص حقیقی و جانفشانی صمیمی و انجذاب وجدانی در اعلاء کلمه الهی و نشر نفحات رحمانی قائم و مداوم بوده و هستند و بطراز اعمال و صفات مرضیه مزین. لهذا بهر فیضی فائز و بهر موهبت و تأییدی مفتخر و سرفراز و مشرفند خدمات مستمره کلّ در محضر اقدس ذکرش دائمی و باقی و مورد تحسین و تقدیر، از الطاف رحمانیه سائلند تا بتأییدات متتابعه ملکوت اعلی و بعنایات نامتناهیة جمال عزّابهی موفق باشند."

در توفیق هفدهم آگست ۱۹۴۲ م:

از فضل آن طلعت لایزالی، آن حبیب روحانی بهرگونه مواهب ملکوتی و سجایای رحمانی مزین و مفتخر و اعظم و افضل اینکه بنعمت رضا و کوثر عطا و عنایت اوفی حائز، زیرا بتمام همّت و خلوص و فداکاری و جانفشانی بخدمات متنوعه امریه چه در سفر و چه در حضر هردو بکمال شوق و اشتیاق طلباً لرضاء طلعة المقصود و شفقا بانوار وجه المحبوب قائم بوده و هستند، این خدمات جلیله متمادیه مورد تحسین و تقدیر فوق العاده از لسان اطهر بوده و هست هنیئاً لکم من هذا الفوز المبین.

بخط مبارک در توفیق ۲۸ می ۱۹۳۸:

ایها الحیب بشری لک بما جعلک الله قدوة حسنة للابرار و نوراً ساطعاً فی تلك الارحاء فاستقم كما امرت انه یؤیدک و یلهمک و یحفظک و یحقّق امالک بقدرته المهیمنه علی العالمین. بنده آستانش شوقی

جناب اسفندیار بختیاری آخر الامر در تاریخ اول شهر الرحمة ۱۳۲ بدیع مطابق با ۱۹۷۵ م در شهر کراچی برحمت ایزدی پیوست و از ساحت منیع بیت العدل الهی تلگرافی بشرح زیر بمحفل ملی بهائیان پاکستان مخابره گردید:

از خبر صعود مروج دلیر و ثابت قدم امرالله اسفندیار بختیاری عمیقاً متأثر و متألم. خدمات ایشان که در طول حیات در سبیل امر الهی مبذول گشته تاریخ آن شبه قاره را نورانی می گرداند، مقتضی است جلسات تذکر شایسته جهت آن متصاعد الی الله منعقد نمایند، اجر

جزیل جهت خدمات مخلصانه ایشان از آستان حضرت منان مسئلت نمائیم بیت‌العدل اعظم (۸)

ارباب هوشنگ هوشنگی

جناب ارباب هوشنگ فرزند اردشیر در حدود سال ۱۲۳۷ هـ ش (۱۸۵۸م) در شهر یزد متولد گردید. در دوران جوانی بشغل شالبافی مشغول بود و سپس بکسب و تجارت پرداخت و با توجه بصحت عمل و امانتی که داشت بزودی مورد توجه و طرف اعتماد تجار قرار گرفت و در نتیجه بطور نسبی صاحب مکنت گردید، ولی بیشتر ثروت خود را صرف امور خیریه و بذل بفقراء می نمود و خود با کمال صرفه‌جویی امرار معاش می کرد.

ارباب هوشنگ بمعتقدات مذهبی پای‌بند بود و در اجرای احکام و دستورات حضرت زردشت می کوشید خصوصاً بخیرات و مبرات در راه خدا اعتقادی وافر داشت، در دوران جوانی یک شب وقت سحر از خواب بیدار شد و ملاحظه نمود که ستارگان از آسمان فرو می ریزند و نزدیک زمین که می رسند ناپدید می شوند و با توجه ببشاراتی که از کتب زردشتیان شنیده بود آنها از علائم تولد حضرت شاه‌بهرام ورجاوند می دانست که چون بسن سی سالگی رسد از طرف اهورامزدا به پیامبری خدا مبعوث خواهد شد.

مدتها سپری شد و همواره منتظر ظهور حضرت سیوشانس بود تا اینکه خواهرزاده‌اش میرزاسیاوش سفیدوش مژده ظهور موعود منتظر را بوی ابلاغ نمود و پس از اتیان ادله و براهین و بحث و گفتگوی فراوان بحقانیت امر مبارک اذعان نمود و بشرف ایمان فائز گردید.

ارباب هوشنگ پس از تصدیق دیانت مقدس بهائی همواره در خدمت بامرالله و تقدیم تبرعات پیشقدم بود. مهمترین اقدام وی تأسیس مدرسه دخترانه هوشنگی در محله زردشتیان یزد در سال ۱۳۰۰ هـ ش (۱۹۲۱م) بود که بخرج خود ساختمان آنها بنا نمود و قسمتی از املاک خود را وقف برای هزینه‌های جاری آن کرد، بعدها مدرسه مورد بحث بدبستان شش کلاسه تبدیل شد و طبق برنامه تنظیمی از طرف اداره معارف اداره می گردید

مدرسه هوشنگی تا سال ۱۳۱۴ ه ش (۱۹۳۵م) بفعّالیت خود ادامه می داد تا اینکه طبق دستور دولت کلیه مدارس بهائی تعطیل شد.

اریاب هوشنگ همواره مورد اعتماد و محلّ توجه تجار اعم از زردشتی و بهائی بود و در مواردیکه اختلافی بوجود می آمد حکمیّت اریاب هوشنگ مورد قبول طرفین دعوی بود، آخرالامر جناب اریاب هوشنگ در سال ۱۳۲۲ ه ش (۱۹۴۲م) جهان فانی را وداع گفت و در گلستان جاوید یزد مدفون گردید.

و از جمله بانوان مؤمنه مبلّغه خانم مروارید دختر ارشد اریاب هوشنگ بود، نامبرده در حدود سال ۱۲۷۰ ه ش (۱۸۹۱م) در شهر یزد متولّد شد. در دوران جوانی و هنگامیکه پدرش سرگرم تحری حقیقت در مورد ظهور سیوشانس بود وی نیز شائق بتحقیق گردید و با شرکت در جلسات تبلیغی و مباحثات با میرزاسیاهش سفیدوش همزمان با پدر و یا قدری دیرتر امر مبارک را تصدیق نمود. بلافاصله قدم بمیدان تبلیغ گذاشت، ابتداء همسر خود جناب فریدون قدرت را که از طایفه دستوران بود و سپس خواهران خود را بامر مبارک هدایت نمود و پس از آن جناب سروش ایدون و خانواده را بامرالله مؤمن گردانید.

همواره در خدمات امری کوشا بود و دوستان تازه تصدیق خصوصاً جوانان را تشویق به حضور در جلسات و مجامع تبلیغی می نمود و غالباً آنانرا نزد حاج محمدطاهر مالگیری و سایر فضیلائی امر می برد و موجبات تزئید معلومات مصدقین را فراهم می کرد.

نسبت بجمع آوری اعانات خصوصاً از بستگان خود که غالباً ثروتمند بودند می کوشید و در تربیت اطفال و تمسک آنان بامر مبارک سعی بلیغ مبذول می داشت. در لوح نازله از آستان مقدّس حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه که در صفحه ۱۰۴ این کتاب "بواسطه جناب سیاوش ابن رستم" و همچنین لوح مبارک مندرج در صفحه ۱۳۷ که بافتخار جناب خداداد علیانی عزّ نزول یافته، مرواریدخانم هوشنگی مورد مرحمت حضرت مولی الوری واقع گردیده است. بالاخره مرواریدخانم هوشنگی (قدرت) در سال ۱۳۳۳ ه ش (۱۹۵۴م) در شهر یزد بملکوت ابهی صعود نمود و در گلستان جاوید مدفون گشت.

مهربان تشکر

جناب مهربان تشکر فرزند رستم در سال ۱۲۶۲ هـ ش (۱۸۸۳م) در یزد متولد گردید، در دوران طفولیت تحصیلات ابتدائی و حد اقل خواندن و نوشتن را طبق رسوم دوران خود فراگرفت و چون در حدود سن ۱۲ سالگی پدر خود را از دست داد تحت تکفل برادر خود میرزاسیاوش قرار گرفت. در جوانی مدتی را باجیری گذرانید و سپس در شهرهای یزد و قم بتجارت مشغول گردید و با وجود اینکه بشارت ظهور موعود و شاه بهرام ورجاوند را از برادر خود می شنید ولیکن خود شخصاً بتحقیق و تحری پرداخت و پس از حصول اطمینان بفوز ایمان بامر حضرت رحمن موفق گردید و قدم در راه تبلیغ و خدمت گذاشت.

در سال ۱۲۹۳ هـ ش (۱۹۲۴م) با دای زاده خود فرنگیس خانم هوشنگی ازدواج نمود و بطوریکه در دفتر سوم شرح داده شد این ازدواج اولین پیوند زناشویی با مراسم بهائی در بین پارسیان بود و با توجه باینکه دستوران و مؤبدان حاضر بانجام عقد ازدواج نگردیدند برای اولین بار توسط دو نفر غیر مؤید پیوند زناشویی انجام شد و موجب انفصال امر مبارک از دیانت زردشتی گردید.

جناب مهربان تشکر حدود سال ۱۳۲۷ هـ ق (۱۹۰۹م) حضور حضرت عبدالبهاء ارواحنفاده مشرف گردید و مورد مرحمت و عنایات مولای حنون قرار گرفت و در دوران تشرف خود در ارض اقدس با اجازه از محضر مبارک موفق بتعمیر مراقد مطهر غصن الله الاطهر و آسیه خانم والده حضرت عبدالبهاء که در قبرستان عمومی بنی صالح قرار داشت گردید که مورد قبول و مسرت خاطر آن حضرت واقع شد. و لوح مبارک زیر از آستان مقدس حضرت مولی الوری بافتخاروی عز نزل یافت:

هو الله

ای ثابتان برییمان، مهربان ببقعه مبارکه وارد، سر به آستان نهاد و بیاد یاران افتاد راز و نیاز نمود و تضرع و ابتهال آغاز کرد و خواهش الطاف بجهت یاران نمود، عبدالبهاء را ساغر دل به صهباء محبت دوستان لبریز و مشام بنفس رحمان مشکبیز، آنچه بگویم و بنگارم شرح نتوانم، عبارات و کلمات مانند پیمان و ساغر و میناست و مهر و محبت و وفای یاران دریا، لهذا گنجایش نیاید، پس باید نظر بجان و وجدان نمود زیرا آئینه جهان نماست و

اسرار محبت یاران ظاهر و عیان، ای دوستان، دهقان الهی تخمی افشانده و اراضی قلوب را کشتزار نموده و برشحات ابر رحمت سیراب کرده و حرارت شمس حقیقت تابیده ولی خاک پاک گل و ریاحین روید و از زمین شوره‌زار جز خار مگیلان نروید بلکه محروم و مهجور گردد.

الحمد لله دل‌های یاران پارسی خاک شیرین بود گل و نسترن روئید و مشام طالبانرا مشکین و عنبرین کرد، بخشش ایزدی در انجمن پارسی چنان جلوه نمود که دیده‌ها روشن گشت و دل‌ها گلزار و چمن شد، گلشن الهی کشت و گلبن معنوی گردید و بشکوفه و ریاحین مزین گشت، شاد و خرم گردید، این باغ سه هزارسال خراب بود، درختان پژمرده، گل‌ها افسرده، گلشن از صولت برد و شدت سرما گلخن گردیده، حال الحمد لله که موسم بهار آمد و نفعه مشکبار وزید، ابر رحمت بارید و حرارت شمس حقیقت بتابید و نسیم جانپورور مرور نمود، گلخن نومیدی گلشن امید گشت، صبح روشن دمید و بر آفاق بدرخشید از خاور ایران چنان صبحی دمید که باختر منور گشت، شکر خدا را که چنین بدرقه عنایت رسید و چنین اختر نیک اختر بدرخشید. خوشا بحال ایرانیان، ای پروردگار مادر مهرپور سیاهش جهان خاک را وداع نمود و باقلیم تابناک شتافت، از عرصه تنگ و تار بیزار گشت و بفضای دلگشای آسمان پرواز نمود، اردشیر از زندگانی این جهان دلگیر شد، حیات جاودانی خواست و آرزوی زندگانی آسمانی جست، ای آمرزگار هردو را بیامرزد و در پناه خویش پناه ده تویی آمرزنده و بخشنده و مهربان و تویی دهنده و پاینده و غفور و رحمان. ع (۹)

همچنین لوح مبارک زیر در پاسخ عریضه سؤالیه جناب مهربان تشکر نازل گردید.  
طهران، بواسطه جناب امین، یزد جناب مهربان رستم علیه بهاء الله الابهی.

هو الله

ای یار پارسی عبدالبهاء، نامه تو رسید خوب لقبی بجهت خاندان انتخاب نمودی، دلالت بر این می‌نماید که بشکرانه الطاف الهی قیام داری، زیرا شکرانه سبب وفور نعمت است و چه نعمتی اعظم از هدایت لحظات عین رحمانیت شامل است و الطاف حضرت احدیت کامل، در خصوص ترجمه آیات مبارکه سؤال نموده بودید، ترجمه باید در نهایت فصاحت



و بلاغت باشد ولی هر قدر ترجمه فصیح و بلیغ باشد قیاس به اصل نمی شود کرد، زیرا آن الفاظ از فم مظهر صادر و این الفاظ از قلم بشر صادر، فرقی بی منتهی در میان ولی بجهت اینکه یاران پارسی بلسان عربی آشنا نیستند محض آنکه رائج‌های از گلشن معانی بمشام آرند، ترجمه جائز، ولی باید نفوسی که در عربی و فارسی هردو نهایت اطلاع و اختصار دارند و بقریحه سیاله ترجمه می نمایند به ترجمه پردازند. جمیع یاران پارسی را تحت ابداع ابهی برسان، و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس (۱۰)

جناب مهربان تشکر سالیان دراز امین حقوق الله بود و ابتداء با جناب ابوالحسن اردکانی امین و بعد با جناب حاج غلامرضا امین امین و سپس با میرزا ولی الله خان ورقا همکاری نزدیک داشت. نامبرده بیشتر اوقات خود را وقف خدمت بامر الله می نمود و مدت‌ها افتخار عضویت محفل روحانی یزد را داشته و در سال ۱۳۱۶ هـ ش (۱۹۳۷ م) ضمن توطئه‌ای که معاندین علیه اعضاء محفل روحانی یزد نموده و اتهام قتل کارگر کوره پزخانه را بجناب سلطان نیک‌آئین با همکاری سایر اعضاء محفل دادند جناب تشکر نیز بعنوان خلاصه نویس محفل مدتها تحت تعقیب و گرفتار بازجوئی و محاکمه بودند ولی کلیه اعضاء در برابر مصائب و مشکلات وارده چون کوه استوار و تحمل بلایا را عنایتی از جانب حضرت پروردگار می دانستند و الحمد لله در بوثه امتحانات موفق و روسفید گردیدند. بالاخره جناب مهربان تشکر در سال ۱۳۲۷ هـ ش (۱۹۴۸ م) جهان فانی را وداع و به ملکوت ابهی صعود نمودند. فوت ایشان مقارن با دوران فتنه و فساد خالصی زاده در یزد بود که عوام الناس را علیه احباء تحریک می نمودند و مشکلات زیادی برای جامعه امر فراهم گردید.

اسفندیار مجذوب

جناب اسفندیار مجذوب فرزند هرمزدیار در سال ۱۲۷۵ هـ ش (۱۸۹۶ م) در شهر یزد متولد گردید، در دوران طفولیت تحصیلات مقدماتی را در مدرسه زردشتیان یزد فرا گرفت و از اوان جوانی ذوق و استعداد مفروطی در درک مطالب روحانی و تعمق در کتب دینی از خود

نشان می‌داد. در خلال این احوال جناب هرمزدیار حق‌پژوه که از مؤمنین اولیه پاریسی بود با خواهر جناب اسفندیار ازدواج نمود و بطوریکه در فصل گذشته ذکر گردید ابتداء خرمن خانم و بعد از ایشان سرورخانم و لعل خانم خواهران مجذوب بشرف ایمان فائز گردیدند و چون برادر خود اسفندیار را مستعد تحری حقیقت دیدند ویرا نزد جناب آخوند ملاعبدالغنی که از جمله اجله مبلغین بود بردند.

پس از چندجلسه شرکت در محافل تبلیغی گفتار و رفتار جناب آخوند بطوری در فکر و روح اسفندیار اثر کرد که او را منقلب نمود، ولی طولی نکشید که اسفندیار برای فراگرفتن فن خیاطی عازم طهران گردید و پس از آن چندی در قزوین اقامت نموده و از محضر مؤمنین و متقدمین امر مبارک از قبیل حضرت حکیم‌باشی و جناب سمندری درک فیض نموده و بالاخره در سن ۲۴ سالگی بشرف عرفان مظهر ظهور فائز و در حلقه اهل ایمان وارد شد.

جناب مجذوب بعد از فراگرفتن فن خیاطی به یزد مراجعت نمود و به تبلیغ و تبشیر امر مبارک همت گماشت، ابتداء والدین و منسوبین خود را بامر حضرت منان هدایت نمود و پس از آن در منزل مسکونی خود کارگاه خیاطی دایر نمود که این محل بزودی مرکز رفت و آمد احباء و دوستان و محل مراجعه ارباب رجوع گردید. این کارگاه خیاطی وسیله‌ای برای ارتزاق جناب مجذوب و خانواده‌اش و محیطی پر از صفا و روحانیت برای جمع احباء و مرکزی برای تبلیغ امرالله و علاقمندان امر مبارک بود. جناب مجذوب دارای بیانی فصیح و نطقی گویا بود و در کلیه محافل و مجالس به توضیح و تبیین آیات و الواح می‌پرداخت و در جلسات تبلیغی با توجه بفهم و درک مفاهیم کتب آسمانی بخصوص سعه اطلاعات او در آثار حضرت زردشت جویندگان حقیقت را بعرفان مظهر ظهور الهی هدایت می‌نمود و از این طریق عده زیادی بشرف ایمان فائز گردیدند.

جناب مجذوب بعد از مدت کوتاهی بین جامعه بهائیان یزد محبوبیتی خارق‌العاده یافت و در سن ۲۷ سالگی بعضویت محفل روحانی یزد انتخاب شد و متجاوز از پنجاه سال اکثریت آراء در عصویت محفل روحانی بخود اختصاص می‌داد.

در تأسیس مدارس بهائی یزد که شرح آن گذشت سهم بسزائی داشت و در کلیهٔ لجنات و تشکیلات امری عضوی علاقمند و فعال بود و علاوه بر اقدامات مذکور همواره لسانش به تبلیغ امرالله ناطق بود.

در سالهای ۱۳۱۶ هـ ش (۱۹۳۷م) و ۱۳۲۸ هـ س (۱۹۴۹م) که در اثر مخالفت و بغض و عناد معاندین اتهام دو فقره قتل فجیع یکی در شهر یزد و دیگری در شهر ابرقورا به احبای الهی نسبت دادند جناب مجذوب با کلیهٔ اعضاء محفل روحانی یزد گرفتار حبس و زندان شد و در اثر اعمال نفوذ مغرضین وسائل گرفتاری عده‌ای بیگناه را فراهم نمودند و با محاکمات مغرضانهٔ اعضاء محفل را محکوم بزندان نمودند. در واقعهٔ ثانی جناب اسفندیار مجذوب مدت سه سال در زندانهای یزد و کرمان و طهران در سیل امر حضرت یزدان تحمل بلایا و مشقّات زیادی نمودند و با وجود اینکه اکثر زندانیان در اثر مصائب وارده علیل و ناتوان بودند ولی دارای روحی قوی و صورتی بشاش و دائماً مورد الطاف و عنایات مولای حنون حضرت ولیّ عزیز امرالله قرار گرفته و در برابر مصائب وارده چون کوه استوار بودند. بالاخره پس از دوران محکومیت مجدداً خیاطخانهٔ خود را دایر نمود که کانونی برای اجتماع ابرار و مرکزی برای تبلیغ امر مبارک بود.

جناب اسفندیار مجذوب در دوران عمر خود به خدمات فائقه در راه امر حضرت منان قائم و همواره مورد مرحمت و عطوفت حضرت ولیّ عزیز امرالله بودند، یک فقره دستخط از حضرت ورقهٔ علیا بهائیه خانم و چهار فقره توقیع از حضرت ولیّ امرالله به افتخار ایشان بشرح ذیل صادر گردیده است:

یزد، جناب اسفندیار خیاط پارسی علیه‌البهاء والثناء

هوالله

بندهٔ حقیقی جمال ابهی و یار نازنین حضرت عبدالبهاء نامهٔ خوش شیرین که حضور ولیّ امرالله شوقی افندی معروض داشته بودید ملاحظه گردید. چون ایشان مسافرتی موقت به بعضی صفحات فرموده‌اند فاینه جواب می‌نگارم، فی الحقیقه پس از این مصیبت کبری و بلیهٔ عظمی صعود مبارک حضرت عبدالبهاء طیور وفا را این عالم خاک زندان جفاست و

بلبلان آزاد را قفس تنگ و تار، البتّه ارواح قدسی دل به عالم فانی نبندد و جواهر انس از شوّن این دنیا فراغت طلبند و خلاصی جویند، ولی مشیت غالبه قاهره رحمانی و اراده محیطه نافذه ربّانی چنین تعلق گرفته که این خاک سیاه جنت ابھی گردد و این توده غبراء رشک گلشن اعلی شود، لهذا مظاهر الهی و مطالع اشراق شمس سبحانی جمیع محن و آلام و مصائب را بر وجودات طیبه طاهره قدسیه خود قبول فرمودند و احکام و شرایع و تعالیم آسمانیرا که کافل فلاح و نجاج و سعادت و خلاصی و نجات اهل عالم است وضع و تأسیس فرمودند تا آن موهبت اصلیه جلوه نماید و آن حقیقت لطیفه آشکار شود و همچنین نفوس را تربیت نمودند و به ید عنایت پرورش دادند تا به این وظیفه عالیّه سامیه قیام نمایند و به انجام این خدمت همت کنند و شجره حیات را سقایه نمایند و نوع انسانرا خدمت فرمایند حمدخدا را که شما مؤیدید و موفق و از آن موائد آسمانی بهره مند و در دو جهان سودمند جمیع یاران رحمانیرا تکبیر ابدع ابھی ابلاغ دارید. والبهاء علیکم شهرشوال ۱۳۴۰ ه ق فانیه بهائیه

۲۲ ربیع الاخر ۱۳۴۰ هجری قمری

از حیفا به یزد، حبیب روحانی آقای اسفندیار خیاط زیده عزه تعالی.

هوالله تعالی

دوست یگانه، عریضه ۲ صفر به لحاظ ولی امر ربّ مقتدر فدیت وجهه الانوار فائز و سبب ظهور عنایت آن طلعت اطهرگشت، زیرا آرزوی خدمت امرالله نموده اید و در صدد صیانت احکام الله بوده اید لذا فرمودند. امروز یکی از تأسیسات مهمّه در هر بلدی استحکام محفل مقدّس روحانیست و انتظام مجمع مشورت یاران رحمانی، اگر این تأسیس عظیم در هر مدینه رزین و متین شود هرگونه تأییدی حاصل گردد و هر موهبت و نعمتی کامل شود و اگر خدای نخواستہ در جائی چنانچه باید این اساس مستحکم نماند و این بنیان متزعزع گردد و اغراض شخصیه به میان آید، بجای تأیید نو میدی احاطه کند و بعوض نصرت و اقتدار پریشانی افکار کلّ را فراگیرد، لهذا امروز اعظم خدمت به آستان احدیت وحدت اهل بهاست و اساس وحدت انتظام محافل روحانی اهل بهاء و اگر چنانچه در انتخابات

مخالف قوانین الهیه و قواعد مقررہ امری بمیان آید البتہ باید نگذارند و به حسن تدبیر هر رخنه سد نمایند و هر نقصی را اصلاح فرمایند ولی به حسن خلق و تدبیر که مایهٔ اختلاف و جدال نشود، زیرا هر امری سبب اختلاف گردد ترک آن اولی است، حتی اگر دین سبب اختلاف شود می‌فرمایند در این صورت بی‌دینی بهتر است، پس در اصلاح نواقص و ترویج قواعد باید حسن تدبیر را مجری داشت که نتیجه معکوس نبخشد و اختلاف منحوس بمیان نیاید و اما اگر یکی از اعضاء استعفا دهد باید عذری موجه و مشروع داشته باشد نه اینکه بی‌دلیل باشد و پس از استعفاء مشروع باید به جای او شخصی اختیار کنند و این امر راجع به محفل است. زرقانی

یار معنوی امیدوارم مشاگل حالیه مرتفع گردد و ابواب برکت الهیه بروجه یاران مفتوح گردد و اسباب عزت و شوکت و استعلای امر مقدّس فراهم شود و آنجناب بخدمات عظیمه موقّق گردند. بندهٔ آستانش شوقی

یزد، جناب آقا سفندیار مجذوب علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

یار روحانی، عریضهٔ تقدیمی به لحاظ محبوب رحمانی حضرت ولیّ امر الله روحی لاحباء الفداء فائز، و سوالات مذکوره کلّ از نظر اقدس گذشت فرمودند مقصد از اجرای احکام، احکام منصوصهٔ کتاب اقدس است آنچه منصوص نه راجع به بیت العدل اعظم است عجالاً آنچه را محافل روحانیه راجع به امور غیر منصوصه قرار دهند مقبول و متبوع است، بقدر امکان امنای محافل باید حریت افراد را ملاحظه نمایند و احکام و قوانین جزئیه وضع ننمایند و مقید به قیود کثیره نگردند و مخصوصاً فرمودند در جمیع احیان طلب تأیید و توفیق برای آنجناب از آستان مقدّس می‌گردد. حسب الامر مبارک مرقوم گردید، نورالدین زین ذیقعدہ ۱۳۴۷، ۴ می ۱۹۲۹.

یار معنوی از مولای توانا موقّقت آنجناب را در اجرای احکام الهیه مسألت نمایم تا به آنچه اسرار مطلقهٔ الهیه است در این عصر بدیع مؤید گردید و به خدماتی باهره در مستقبل ایام موقّق شوید. ایدکم الله بجد الغیب و الشهاده. بندهٔ آستانش شوقی

یزد، جناب آقامیرزا سفندیار مجذوب علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

عریضه آن یار روحانی مورخه ۱۴ شهرالعزّه سنه ۸۹ به ساحت عزّ طلعت محبوب متعال حضرت ولیّ امرالله ارواحنالوحدهالفداه واصل و تأثرات قلبیه از ثمره سدرهالمنتهی بقیةالبهاء حضرت ورقه مبارکه علیا ارواحنا لرمسهاالشریفتهفداه به اضغاء ملاحظه هیکل مبارک اقدس فائز. از این فاجعه عظمی احزان لاتحصی بر قلب نورانی و فؤاد لطیف رحمانی وجود اطهر مستولی گشت و هموم و غموم بی منتهی وارد آمد، در کمال عاطفت و شفقت بیان تسلیت و تعزیت و امر به تسلیم و رضا در این مصیبت کبری فرمودند.

آن گوهر بی مثال آیت فضائل و خصائل و سجایای حضرت ذوالجلال بود و در صفات و کمالات و شؤون الهیه مثال اعظم و حقیقت اتم اقوم اکرم، مانند سحاب عطاء فیض بخش بود و بنفثات ملکوتیه و نفحات رحمانیه در انجمن عالم امکان مبعوث و محشور و مشهور و باهر. آن مظلومه آفاق و ستمدیده دوران در بحبوحه بلایا چون گل خندان و در طوفان مصائب و رزایا چون بدر لامع درخشنده و تابان، فرمودند اهل بهاء و اصحاب وفا را شایسته و سزاوار چنان که در کمال همت و نشاط قیام بر خدمت و عبودیت و اقتداء به آن کنز ثمین ملکوت ابهی نمایند. راجع به جمع اوری اشیای متبرکه که در نزد قدمای یاران الهی موجود است فرمودند بنویس تکلیف جائز نه، احباء را تشویق نمائید، تأسیس حظیرهالقدس در هر بلد و قریه ای لازم و واجب و حجره ای از حجرات آن باید تخصیص جهت محفظه آثار داده شود و آنچه یاران به طیب خاطر و صرافت طبع بواسطه محفل تقدیم محفظه امر نمایند باید به اسم آنان محفوظ ماند و آنچه در خصوص موقوفات پارسیان که قسمتی از آنها در تولیت پارسیان بهائی است معروض حضور اقدس داشته بودید که خوبست صرف مدارس و معارف بهائی شود فرمودند بنویس وقتش خواهد رسید، در این ایام چنین اقدامی جائز نه و همچنین اظهار عنایت و فضل در حق آنجناب فرمودند تا در جمیع شؤون مؤید و موفق بر خدمت امرالله شوید و از امتحانات محفوظ و مصون گردید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین ۳۰ اکتبر ۱۹۳۲ و ۱۵ شهرالعلم ۸۹ بدیع.

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

یزد، جناب آقامیرزا اسفندیار مجذوب علیه بهاء الله ابهیی ملاحظه نمایند.  
عریضه آن حبیب روحانی مؤرخه سوم شهرالکمال سنه ۹۲ به لحاظ عطوفت حضرت  
ولی امرالله ارواحنافداه فائز و مراتب روحانیت و معنویت آن یار روحانی بطراز قبول و مکرمت  
مزین، از حق می طلبند تأییدات حضرت بیچون در جمیع شئون شامل احوال شود.  
در خصوص تعطیل بودن مدارس بهائی و دشوار بودن فرستادن اطفال به مدارس اغیار  
معروض داشته بودید، فرمودند بنویس، ارسال اطفال به مدارس غیربهائی جائز توکل بر  
قدرت و تأیید حضرت مسبب الاسباب نمایند و از آنچه واقع گردد بهیچوجه مضطرب و  
ملول نگردند.

راجع بیاب دوم رساله پولس رسول در ذکر مرد شیریک بر هیکل خدا می نشیند سؤال نموده  
بودید، فرمودند، مقصود ازل است. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین ۴  
شهرالقدره ۹۲ و ۷ نوامبر ۱۹۳۵

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی

در دوران انقلاب نیز جناب مجذوب تحت تعقیب پاسداران قرار گرفت و چون برای  
دستگیری وی مراجعه نمودند او را که برای معالجه بشیراز رفته بود نیافتند، کلیه اوراق و  
اسناد و نوشتجات امری و اموال موجود در خانه اش را متصرف شده و با بیرون راندن عیال  
و اولادش مایملک او را متصرف گردیدند. جناب اسفندیار مجذوب بالاخره در سال  
۱۳۵۹ هـ ش (۱۹۸۰ م) در سن ۸۴ سالگی دنیای فانی را وداع گفته و بملکوت ابهیی  
صعود نمود. و در گلستان جاوید طهران مدفون گشت. از جناب مجذوب استدلالیه ای  
حاوی بشارات کتب مقدسه زردشتیان و رساله ای در باره وقایع و خاطرات دوران حیات  
خود و شرح حال عده ای از متقدمین امر مبارک باقی است که منتشر نگردیده است.

پس از صعود جناب اسفندیار مجذوب به ملکوت ابهیی رقیمه زیر از طرف محفل ملی  
بهائیان ایران به اعزاز خانواده آن متصاعد الی الله صادر گردید.

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

نمره ۱۷۶

تاریخ ۱۰ شهرالجلال ۱۳۸ مطابق ۲۹ - ۱ - ۱۳۶۰

خانواده جلیله خادم برازنده امرالله متصاعد الی الله جناب مجذوب علیه غفران الله و رحمته. با قلبی آکنده از تأثر و اندوه صعود ناشر نفحات الله و خادم محبوب امر حضرت رحمن جناب مجذوب علیه رضوان الله که نقد عمرگرانمایه را فدای خدمت فرمودند به بازماندگان آن آیت حبّ و وفا و نمونه استقامت و صفا عمیقاً تسلیت عرض می نمائیم.

خدمات ارزنده آن مجاهد فی سبیل الله و صدمات و بلایا و مسجونیهائی که طی سالیان دراز در راه محبوب بیهمتایشان متحمل شدند درس پایداری و جانفشانی در سبیل تحقّق آمال عالیّه امرنازنین است.

از درگاه ملیک مقتدر علو درجات روحانی آن شیدائی روی جانان و توفیقات بیش از پیش سلاله و منسوبین محترم را طالب و ملتسمیم. منشی محفل

فرخ فرخزادی

جناب فرخ تیرانداز (فرخزادی) در سال ۱۲۶۷ ه ش (۱۸۸۸م) در شهر یزد در خانواده ای زردشتی متولد گردید. در دوران طفولیت مدّت شش سال در مدرسه کیخسروی یزد بتحصیلات ابتدائی پرداخت و پس از آن تحت سرپرستی سرورش اسفندیار مدّت دو سال برای کار و تجارت برفسنجان عزیمت نمود، و بعدها بمعیت برادر خود جناب فیروز تیرانداز (فیروزمند) در رفسنجان بکار و کسب مشغول بود. در سال ۱۳۲۱ ه ق (۱۹۰۳م) و در بحبوحه ضوضای یزد که در آن ۸۴ نفر از احبّای مخلص و جانفشان یزد و توابع جام شهادت نوشیدند، در رفسنجان نیز بتحریک تجار یزدی اراذل و اوباش یکنفر از احبّاء را که بشغل کفش دوزی مشغول بود بضرر سنگ و چوب و ساطور مقتول نموده و بمقام رفیع شهادت نائل گردید.

جناب فرخ تیرانداز تا سال ۱۲۸۷ ه ش (۱۹۰۸م) گاهی در یزد و گاهی در رفسنجان بکسب و تجارت مشغول بود و در این دوران وقوع دو حادثه غم انگیز تحولی عمیق در روح و روان وی بوجود آورد و او را از کسب و تجارت بیزار و بکسب معارف و تحصیل علوم تشویق نمود. وقایع مذکور بشرح زیر بوده است:



هنگامیکه در رفسنجان بکار تجارت مشغول بود چندبار حجره و دکانش مورد دستبرد سارقین و اشرار قرار گرفت و در آخرین بار دو نفر از مهاجمین بخانه اش رفته و پس از تهدید کلید دکانش را گرفته و خود او را دست بسته در یکی از اطاقهای خانه اش محبوس نموده و سپس بدکانش رفته و کلیه پول و کالای باارزش حجره را غارت نموده و شب هنگام بمنزل بازگشتند و بمنظور کشتن وی چهارتیر بصورت و گردنش شلیک کردند، پس از آن یکی از اشرار برای اطمینان از اینکه وی مقتول گردیده با کارد ضربه ای به پشتش وارد نموده و با دیدن خون فراوانی که فوران نموده بخیال اینکه مرده است خانه را ترک نمودند، ولی از آنجائیکه اراده غلبه الهیه بر این تعلق گرفته بود که جناب فرخ از این مهلکه نجات یابد با کمک همسایگان و دوستان ابتداء در رفسنجان تحت مداوا قرار گرفت و چون پزشک و جراح حاذقی در رفسنجان نبود او را بکرمان برده و در بیمارستان مرسلین کرمان به معالجه اش پرداختند. مدت دو ماه در کرمان بستری بود تا اینکه بتدریج بهبود یافت و این واقعه موجب گردید که از شئونات دنیای فانی بیزار گردد و باین حقیقت واقف شود که ایام عمر را باید صرف اموری نمود که در آن رضای حیّ قدیر باشد. و بدینجهت پس از بهبودی با مختصر تحصیلاتی که داشت در کرمان در مدرسه مرسلین بفرآگرفتن انگلیسی مشغول شد. واقعه دوم زمانی رخ داد که بمعیت مادر و سایر دوستان خود از کرمان به یزد مراجعت می نمود و در بین راه کاروانیان دچار سارقین گردیده و این بار نیز کلیه اموال و سامان سفر را بغارت بردند و جناب فرخ با در برداشتن تنها قبائیکه در حادثه اول وسیله کارد پشتش سوراخ و دزدان آنرا باو بخشیده بودند وارد شهر یزد گردید.

این دو واقعه در فکر و روح جناب فرخ اثری عمیق باقی گذاشت بطوریکه مهر سکوت بر لب زد و با تعمق و تفکر در امور دنیوی از جمیع مسائل مادی بیزار شد و پس از آن با انقلابی که در ضمیرش بودجود آمد طالب تحصیل علوم ریاضیات و ادبیات و زبانهای انگلیسی و عربی و مطالعه کتب مقدسه گردید و بدین منظور در مدرسه مرسلین یزد که وسیله مبلغین مسیحی تأسیس شده بود مشغول تحصیل شد و ضمن فرآگرفتن علوم مذکور جذب روحانیت حضرت مسیح گردید.

پس از آن با معلوماتیکه کسب نموده بود در مدرسه خسروی یزد مشغول تدریس شد. در اینوقت جناب فیروز تیرانداز برادر میرزافرخ که وی نیز بحضرت مسیح ایمان آورده و با مذاکراتیکه با مبلغین بهائی نموده بود و شرط ایمان بحضرت بهاءالله را اعتراف بحقّانیت حضرت محمد (ص) می دانستند و در نتیجه جناب فیروز مشغول فراگرفتن قرآن کریم و تحقیق در آیات قرآنی بود و بالاخره پس از دو سال تحقیق و با راهنمایی مبلغین بهائی با اقرار بحقّانیت حضرت رسول اکرم امر جمال اقدس ابھی را تصدیق نموده بود، وسیله گردید تا برادر خود میرزافرخ را با آیات والواح نازل از سماء مشیت الهی آشنا نماید و پس از تحقیق و مطالعه فراوان و محاوره و مذاکراتیکه با احبّای الهی نمود جناب فرخ تیرانداز نیز امر مبارک را تصدیق و بشرف ایمان بامر حضرت یزدان فائز گردید.

چندی نگذشت که انجمن زردشتیان یزد بعلت اقبال میرزافرخ بامر مبارک با وی بنای مخالفت را گذاشت و در نتیجه از خدمت در مدرسه خسروی استعفا نمود و مجدداً بکار تجارت پرداخت تا بالاخره در سال ۱۳۱۷ هـ ش (۱۹۳۸ م) با توجه بمعلوماتیکه داشت در وزارت دادگستری استخدام شد و پس از چندی از یزد بطهران منتقل گردید.

جناب فرحزادی در طهران بخدمت امرالله مشغول شد و بیشتر اوقات خود را در لجناب و تشکیلات امری مصروف می داشت، خصوصاً علاقه خاصی بتدریس داشت و مرتباً کلاسهای عربی و انگلیسی و ادبیات و سایر دروس امری را اداره می کرد، مدتی نیز عضو محفل روحانی منطقه محل سکونت خود بود و آخرالامر در سال ۱۳۴۹ هـ ش (۱۹۷۰ م) در سن ۸۲ سالگی جهان فانی را وداع نموده و بعالم بالا صعود کرد.

شاه بهرام مؤبدزاده

جناب شاه بهرام مؤبدزاده در سال ۱۹۰۳ میلادی در شهر یزد قدم بعرضه وجود گذاشت نام پدرش خدابخش کیخسرو که یکی از مؤبدان زردشتی بود و نام مادرش دین بانی که او هم صبیّه مؤبدی بنام بیژن بود. شاه بهرام در سن هفت سالگی بدبستان کیخسروی و سپس مدرسه دینیاری وارد شد و پس از آنکه کلاس پنجم دبستان را باتمام رسانید، چون از خانواده مؤبدان بود که در آئین زردشتی نوعی از درجات روحانی است بکسب علوم دینی

پرداخت و در پانزده سالگی پس از طی مراحل مؤبدی و با آداب خاص بلباس مؤبدان درآمد.

شاه بهرام در دیانت زردشتی تعصبی شدید داشت و از سایر ادیان متنفر و بیزار بود و نسبت بدیانت بهائی بغضی وافر داشت. دو سال گذشت و شاه بهرام بقصد ملاقات بستگانش به اصفهان سفر کرد و بسرای مخلص که تجارتخانهٔ پیمان و پیمانیان در آنجا بود ورود نمود. احبّای پارسی نژاد تصمیم گرفتند بنحو مقتضی با شاه بهرام بمذاکره و مباحثه پرداخته و او را از حقایق ظهور شاه بهرام ورجاوند مّطلع نمایند. برای حصول باین مقصود از جناب آقا شیخ حسین فاضل طهرانی مدد جستند و نامبرده باب مذاکره و مباحثه را با شاه بهرام گشود و با بیانی شیوا و مستدل و ظرف مدّتی کوتاه نامبرده بدرجّهٔ ایمان و اطمینان فائز گردید.

شاه بهرام در اینوقت که حدود نوزده سال داشت قلم برداشته و نامه‌ای به انجمن زردشتیان یزد و نامهٔ دیگری به پدر خود که او هم عضو همان انجمن بود نگاشت به این مضمون که من پس از تحقیق کامل یقین نمودم که حضرت بهاءالله موعود کتاب حضرت زردشت و جمیع پیامبران گذشته است لهذا بهائی شده‌ام. این خبر بر اعضای انجمن گران آمد که چرا نفسی که در سلک مؤبدان قرار گرفته و دستور زاده بوده بجرگهٔ بهائیان درآمده است ولی مخالفتها و اعتراضات معاندین بر مراتب انجذابش افزود بطوریکه زمام حکمت را از دست داد و از هر طرف آماج تیر ملامت همکیشان و پیشوایان قرار گرفت. در اینوقت بطهران سفر کرد و در تجارتخانهٔ یکنفر زردشتی بکار مشغول شد و باوجود اینکه در لباس مؤبدی بود کلیّهٔ فرائض دینی زردشتی را بجا می‌آورد ولی هر بامداد بتلاوت مناجات و آیات می‌پرداخت. در طهران با پاره‌ای از معارف بهائیان از قبیل حاجی امین اردکانی و ملا بهرام اخترخاوری آشنا شد که او را در مجالس و محافل شرکت می‌دادند.

باری متصدیان اداره‌ایکه در آن کار می‌کرد مرتباً اذیت و آزارش می‌کردند تا شاید بدینوسیله او را از بهائی بودن منصرف سازند، ولی هر قدر او را بیشتر می‌آزردند همانقدر بر اشتعالش می‌افزود. شاه بهرام پس از مدّتی به یزد مراجعت کرد. والدینش از دیدار او مسرور

گشتند و در بارهٔ دین جدیدش اعتراضی نکردند. فقط می‌گفتند سعی کن شورش و غوغا برپا نکنی ولی مؤبدان و دستوران آرام نگرفتند و مرتباً با او بمباحثه و مذاکره پرداخته و موجبات ایداء و اذیتش را فراهم می‌کردند. بهرجهت چون احتمال می‌رفت که شور و اشتعال شاه‌بهرام در امر تبلیغ عرقِ عصبیت معاندین را بحرکت آورد و منجر بشورش و ضوضائی شود با مشورت با محفل روحانی یزد به بمبئی برای پیدا کردن جمشید خداداد حکیم که با پدرش سوابقی در معاملات تجاری داشت بجستجو افتاد و بالاخره در برخورداری عجیب او را شناخت و با عدهٔ دیگری از احبای پارسی آشنا شد.

شاه‌بهرام تا یکماه در معبد زردشتیان بسر برد و بعد با آنکه دخلش خوب بود ولی وجدانش بادامهٔ آن شغل راضی نمی‌شد و بالاخره استعفا کرده و در مغازه‌ای مشغول بکار شد و شبها در معبد می‌خوابید تا اینکه با جناب میرزامیر نییل‌زاده ملاقات نمود و در مجالس تبلیغی او شرکت می‌کرد. در یکی از ملاقاتها جناب نییل‌زاده بوی گفت توقیع مبارکی از حضرت ولی‌ام‌الله رسیده که برایتان می‌خوانم، مضمون آن این بود که هر یک از افراد ملل متنوعه که بامرالله داخل شده‌اند باید تمام آداب و رسوم و عادات دیانت سابق را ترک کنند و به آنچه در امرالله تصریح شده عمل نمایند، با شنیدن این بیان شاه‌بهرام منقلب گردید و سدره و کشتی و لباس مؤبدی را از تن در آورده بوسید و کنار گذاشت و از کسوت دستوران خارج گردید. این امر باعث شدت و حدت مخالفت دستوران گردید، بدرجه‌ایکه در خوراک او زهر ریختند و خواستند او را مسموم کنند که بموقع از این دسیسه مطلع گردید و از خوردن آن خودداری نمود. باری شاه‌بهرام در بمبئی از محضر جناب نییل‌زاده و جناب جمشید خداداد حکیم مستفیض می‌شد و هر روز شعلهٔ نار انجذاب در وجودش بیشتر زبانه می‌کشید کم‌کم خود زبان‌گویا پیدا کرد و بر اقامهٔ دلیل و برهان توانا گشت و امرالله را بمردم ابلاغ می‌نمود. از جمله اقداماتش مذاکره با دستور هوشنگ جی ملقب بشمس‌العلماء بود. جناب شاه‌بهرام از طرفی در خیال تبلیغ و اعلاء کلمهٔ الله بود و از طرفی ضیق معیشت فکرش را مشوش می‌نمود، بدین معنی که اکثر اوقات بیکار بود و یکی از علل آن این بود که برای شغل باحباب رجوع نمی‌کرد مبادا در ایمانش شبهه کنند، تا

وقتیکه راه چاره از شش جهت بروی مسدود شد، بفکر انتحار افتاد ولی بزودی بخود آمده و از این فکر منصرف گردید. در این هنگام عریضه‌ای بمحضر حضرت ولی‌امرالله نوشت و از فرط تهی دستی آنرا بدون تمبر در صندوق پست انداخت و پس از قلیل مدتی بدریافت جواب سرافراز گردید، حاشیه آن توفیق باین عبارت مزین بود:

مأذون زیارتید، حفظکم الله و ایدکم، بنده آستانش شوقی.

شاه بهرام از اینکه اجازه تشرّف باو عنایت شده بود مسرور گشت ولی وسیله سفر برایش مهیا نبود تا اینکه حوادثی بوقوع پیوست که به کلکته عزیمت نمود و در مغازه یکی از دوستان بکار مشغول شد، و پس از مدتی توانست توشه سفر را فراهم نموده و عازم ساحت اقدس شود و روز اول ژانویه ۱۹۳۲ وارد حیفا گردد و زیارت طلعت محبوب مفتخر شود، جناب شاه بهرام از اول ژانویه تا هفتم فوریه در اراضی مقدسه زیارت پرداخت که ۲۲ روز آن در حیفا و در محضر مبارک سپری گردید. از جمله مطالبی که ذکرش از آن ایام سعادت فرجام لازم می باشد بعبارت خودش این است :

یک روز یکی از احبّای غرب برای سه روز حضور مبارک مولای جهان مشرف بودند، در ضمن معرفی بنده فرمودند، از اول پیشوایان ملت زردشتی است که در امرالله خود را آشکار کرده است. یک روز گلی عنایت فرمودند و فرمودند بیاد اسفندیار بختیاری ببوئید و اضافه فرمودند اسفندیار بختیاری رکن رکن امرالله است.

لازم بتوضیح است که در این بیان حضرت ولی‌امرالله فرموده اند، شاه بهرام نخستین پیشوائی از ملت زردشت است که ایمان خود را آشکار نموده است و نفرموده اند که اولین پیشوائی است که بامرالله ایمان آورده چه که قبل از او مؤبدانی در زمان حضرت مولی الوری مؤمن شده اند مانند مؤبد بهمن اردشیر خدا بنده و مؤبد جمشید فریبرز و مؤبد هرمزدیار خدا بخش و غیره که برای برخی از آنان از قلم اطهر حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه لوح صادر گشته ولی همه آنها بحکمت حرکت می کردند و غالباً ایمان خود را پنهان می داشتند ولی شاه بهرام بطوریکه شرحش گذشت از همان ابتدای کار ایمان خود را بانجمن زردشتیان و سایر مؤبدان علناً اظهار و ابلاغ نموده است.

جناب شاه بهرام پس از مرخصی از حضور مبارک از طریق خانقین و کرمانشاه بطهران بازگشت و همه جا دستورات حضرت ولی عزیز امرالله را مبنی بر مهاجرت بممالک خارجه ابلاغ نمود و پس از آن بشیراز و یزد سفر کرد. در یزد دستوران مانع ورود او بخانه پدر و مادرش شدند و او بخانه اسفندیار مجذوب ورود نمود و بعد از ملاقات پدر و مادر و سایر بستگان باتفاق مادر و خواهر عازم کراچی گردید. و مدتی را بکسب و کار و دکانداری گذراند و چون در چند فقره معامله متضرر گردید، فهمید که برای کارهای دنیوی خلق نگردیده بدینجهت پس از آن طوق خدمت برگردن نهاد و تمام اوقات خویش را صرف خدمت امرالله نمود، در خلال این حوال به نوشتن و سخن گفتن تسلط کامل یافت و سپس بمسافرتها تبلیغی پرداخت و به اکثر نقاط هندوستان سفر کرد و در هر مرز و بوم عده زیادی را بصراط مستقیم امر الهی هدایت نمود.

پس از آن جناب مؤبدزاده بسمت هیأت معاونت انتخاب گردید و با توجه باینکه علاوه بر زبان فارسی و زبان انگلیسی زبان اردو را نیز میدانست، اکثر مبلغین و مشوقین را در سفرها ملازمت می نمود، از قبیل ایادیان امرالله حضرت امة البهاء روحیه خانم و جنابان طرازالله سمندری و جلال خاضع و دکتر رحمت الله مهاجر و هوراس هولی و ابوالقاسم فیضی و همچنین مبلغین امرالله جنابان اشراق خاوری و محمدعلی فیضی و یدالله وحدت و غیره.

جناب مؤبدزاده در سال ۱۹۴۰ با رضوان خانم دختر بهمن اردشیر از اهالی کسنویه یزد که در سال ۱۹۲۴ بکراچی هجرت کرده بودند ازدواج نمود.

در سال ۱۹۴۴ با مهاجرت عده ای از احبای پارسی به شهر کوهستانی پنجگینی محفل روحانی آندیار تشکیل شد، با توجه باینکه در پنجگینی پیروان هریک از مذاهب هندو و مسلمان و مسیحی و زردشتی جداگانه مدرسه دارند، آقای رستم مهرشاهی پیشنهاد کرد که یک مدرسه بهائی هم در پنجگینی تأسیس شود که پس از مشاوره با محفل روحانی محلی و محفل مقدس ملی و طرح آن در کانونشن ملی در پونه تأسیس مدرسه مذکور بتصویب رسید و مقدمتاً در سال ۱۹۴۵ یک پرورشگاه بهائی در پنجگینی تأسیس شد و محفل روحانی از رضوان خانم مؤبدزاده تقاضا نمود سرپرستی و مدیریت آنرا عهده دار گردد و در

نتیجه مدرسه مذکور با هیجده نفر از نونهالان بهائی شروع بکار نمود و هزینه آن از طرف افراد خیر و نیکوکار تأمین می‌گردید، در اینوقت جناب رستم سهیلی عریضه‌ای مبنی بر تأسیس مدرسه پنجگینی حضور حضرت ولیّ محبوب امرالله معروض داشت، در جواب فرمودند:

این پرورشگاه دانشگاه عالی بهائی خواهد شد.

پس از آن جناب رستم سهیلی ساختمانی برای این منظور خریداری و تقدیم نمودند و بتدریج این مؤسسه پیشرفت و ترقی نمود و به مدرسه متوسطه و دبیرستان تبدیل شد که یک مدرسه بین‌المللی است.

رضوان خانم مؤیدزاده مدّت سی سال مدیریت و سرپرستی این مؤسسه فرهنگی را عهده‌دار بودند و خدمات ایشان مورد تقدیر بیت‌العدل اعظم الهی قرار گرفت، ترجمه رقیمة بیت‌العدل اعظم که در هشتم اکتبر ۱۹۷۵ عرّ صدور یافته این است:

رضوان خانم مؤیدزاده، توسط مدرسه نیوایرا، پنجگینی، مهاراشترا، هندوستان.

در این موقع که جشن سی‌امین سالگرد مدرسه نیوایرا(عصرجدید) برگزار می‌شود از خدمات خستگی‌ناپذیری که از هنگام شروع این مؤسسه مبارکه نموده‌اید صمیمانه ابراز قدردانی می‌نمائیم. خلوص و استقامت و عشق و علاقه و حکمت شما سرچشمه و منشأ نیرو از برای مدرسه بوده‌است، صدها تلامذه‌ای که در دوران تمام این سالها در تحت توجّهات مادرانه شما بوده‌اند و اکنون اغلب بخدمت امرالله مشغولند خود شاهد زنده موفقیت شما در خدمت در سبیل تعلیم و تربیت که در این امر مقدّس یکی از بهترین طرق عبادت خدا محسوب شده می‌باشند، ما از طرف شما در اعتاب مقدّسه دعا و سپاسگزاری می‌نمائیم و از حضرت بهاءالله ملتمسیم که ممتازترین الطاف خود را بشما عطا فرماید. با تکبیرات محبّانه بهائی. بیت‌العدل اعظم

جناب شاه‌بهرام مؤیدزاده توفیعات چندی در جواب عریض خویش دارد که اصل همه آنها را بمحفظه آثار فرستاده‌است و حواشی کلّ آن تواقیع بخط مبارک حضرت ولیّ امرالله موشح می‌باشد که از جمله در حاشیه توفیق مورخ ۱۹ می ۱۹۳۲ فرموده‌اند:

یار حقیقی در این بساط مذکورید و از عزیزان حق محسوب و در سلک خدام باوفای غیور  
آستان مقدّس محشور، آنی از یاد نرفته و نخواهید رفت مطمئن باشید و بکمال شهامت و  
شجاعت بخدمت امر ربّ جلیل پردازید. بنده آستانش شوقی

جناب شاه بهرام مؤبدزاده و رضوان خانم تا سنه ۱۹۷۵ میلادی که شرح حال آنها برشته  
تحریر درآمده هردو در خطّه هندوستان بخدمت امرالله مشغول بوده‌اند. (۱۱)

خسرو حقّ پژوه

جناب خسرو حقّ پژوه فرزند هرمزدیار در سال ۱۲۸۵ هـ ش (۱۹۰۶م) در شهر یزد متولد  
گردید، در نوجوانی با پدر بزرگوارش جناب هرمزدیار حقّ پژوه در محافل و مجالس تبلیغی  
شرکت می نمود و با وجود اینکه بهائی زاده بود شخصاً امر مبارک را در محضر جناب  
آخوند ملا عبدالغنی و حاج محمدطاهر مالگیری تحقیق نموده و بمقام ایمان و عرفان بامر  
حضرت رحمن فائز گردید.

پس از اتمام تحصیلات ابتدائی رهسپار هندوستان شد، سری پرشور و قلبی پرمحبّت و  
رئوف و روحی آزاد و بی آرایش داشت. مدّت هفت سال در هندوستان بتحصیل علوم و  
فنون پرداخت و در عین حال دقیقه‌ای از خدمات امری و امور روحانی غافل نبود، روز بروز  
بر مراتب کمال خود افزود و آنرا وسیله‌ای برای فو خدمت بامر حضرت رحمن می نمود.

پس از چندی بعضویت محفل روحانی کراچی انتخاب و سپس بنماینده‌گی انجمن شور  
روحانی ملی هندوستان مفتخر گردید. در این ایام دست نیاز بدرگاه مولای بی‌انبار بلند  
نمود و از یراعه فضل و احسان باین بیان مفتخر گردید:

یار معنوی در این بساط فراموش نگردید و از خاطر نروید، در ترویج احکام منصوصه جهد  
بلیغ مبذول نمائید تا آنچه علّت آسایش و سعادت ابدیه است فائز و نائل شوید.

پس از هفت سال توقّف در کراچی و خاتمه تحصیلات جناب حقّ پژوه به یزد مراجعت  
نمود در این اوقات بهمت دوستان یزد و قیادت و پشتیبانی محفل مقدّس روحانی که مقارن  
با سال ۱۳۰۶ هـ ش (۱۹۲۷م) بود مدرسه پسرانه توفیق تأسیس گردید و مدیریت و  
سرپرستی آنرا جناب خسرو حقّ پژوه عهده‌دار گردید و با همت و مجاهدت وی و سایر معلّمین



و مدرسین بزودی مدرسه مذکور سرآمد مدارس عصر خود گردید و عدّه محصلین آن از ۱۵ نفر به ۱۵۰ نفر افزایش یافت. حسن شهرت مدرسه توفیق بطوری زبانزد خاص و عام شد که افراد غیربھائی نیز با کمال میل اطفال خود را باولیای مدرسه سپرده و نسبت به تعلیم و تربیت علمی و روحانی فرزندان خود دلخوش بودند. مدّت شش سال توقّف در یزد جناب حقّ پژوه ضمن انجام خدمات فرهنگی بخدمات امری نیز مشغول بود و محبوبیتی بی نظیر یافت. ولی متأسّفانه در بیست و هفتمین سال پرافتخار زندگانش در سال ۱۳۱۲ هـ ش (۱۹۳۳م) چشم از جهان فرو بست و روحش بملکوت ابھی پرواز نمود، پس از صعود جناب حقّ پژوه توقیع مبارک زیر از سماء فضل و احسان نازل گردید:

والدۀ دلسوخته خانوادۀ ماتم زده متصاعد برفیق اعلیٰ علیهم بهاءالله ابھی.  
هوالله

از خبر وحشت اثر فاجعۀ مؤلمۀ غیرمنتظره عروج شخص غیور خدوم جناب آقاخسرو هرمزدیار حقّ پژوه مدیر مدرسه توفیق در یزد علیه بهاءالله و غفرانه در این ایام بسمع مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحناالوحدتہ الفداه رسید، بینهایت مورث حزن قلب انور گردید و فقدان آنوجود نازنین نورانی فعّال و مروج تعالیم امر حضرت رحمانی در عنفوان جوانی بدرود زندگی نمود بسیار اسباب تأثر و تأسّف خاطر مبارک حضرت ولیّ امررحمانی شد، ولی با مقدرات یزدانی چه توان نمود، جز صبر و شکیبائی، لذا با بیانی مملو از عاطفت و قلبی طافح از تحسّر و شفقت والدین ماجدین حقّ پژوه خصوصاً و خانوادۀ مصیبت رسیده آنمتعارج بعالم بالا و ملکوت ابھی را علیهم بهاءالله عموماً تعزیت و تسلیت دهند. امر بصبر و تحمل در این ماتم جانسوز فرمایند و هرلحظہ ملتمس مغفرت و علو درجات لاجل آن مغفور مبرور از آستان مقدّس ربّ غفور هستند. طوبی له و حسن مآب.

حسب الامر مبارک تحریر شد. عبد فانی میرزاهادی شیرازی

ملاحظه گردید، بندۀ آستانش شوقی (۱۳)

بهمن جمشید(جمشیدی)

مرحوم بهمن جمشید (جمشیدی) معروف به دائی بهمن در سال ۱۲۵۴ شمسی (۱۸۷۵ میلادی) در یزد در خانواده سرشناس و متدین بدیانت زرتشتی متولد یافت (پدر بزرگ ایشان بنام مهربان از مؤیدان بنام زرتشتی یزد بوده است) دوران کودکی و جوانی را در یزد گذرانده و در فراگرفتن خط و زبان پارسی و اصول مذهبی کوشا بود در دیانت زرتشتی راسخ و معتقد به اصول آن پابند و پابرجا بود و بنا بوعده‌های داده شده در کتب زرتشتیان منتظر ظهور شاه بهرام ورجاوند، تا اینکه در سن جوانی برای کسب و تجارت از یزد عام طهران گردید در بازار امین الملک (معروف به بازار گبرها یا زرتشتیان یزد) یکی از همکاران زرتشتی خود به کسب و فروش پارچه‌های دست باف یزد مشغول گردید.

البته در این بازارچه کلیه مغازه‌های آن مربوط به زرتشتیان بود و میشود گفت بعلة اعتقادات مذهبی و تعصبات مردم منطقه کسب و کار آنان محدود بود. در همسایگی ایشان شخص مسن و فاضل بنام استاد کیومرث گشتاسب (پدر مرحوم گشتاسب کیاست) مشغول کسب و کار بود که به ظهور حضرت بهاء الله ایمان آورده بود ولی این امر بمقتضای زمان و حکمت وقت بین همکاران و دوستان زرتشتی علنی نبود جناب استاد کیومرث علاقه و اشتیاق و استعداد پدرش دائی بهمن را نسبت به ظهور حضرت بهاء الله درک کرده بود لذا بدون اظهار علنی به ایشان راجع به این مطلب در یکی از بعد از ظهرهای روز جمعه ایشانرا همراه خود به باغی خارج از شهر (حدود سبزه میدان) می برد که در آنجا جلسه‌ای با جمعی از گروه مؤمنین ملبس به لباس اسلامی و معمّمین برگزار شده بود هنگام ورود به جلسه مورد احترام فوق العاده قرار می‌گیرد و دوستان معمّم به احترام ایشان از جای برمیخیزند که این احترام قابل اعجاب و باورنکردنی برای دائی بهمن بود. بعد از ورود به باغ و اطاق محل جلسه و گفتگو مشاهده نمود که "قدح شربتی" در وسط اطاق قرار دارد که حاضرین از آن برای رفع تشنگی استفاده می‌نمایند و در حله اول استاد کیومرث از آن قدح استفاده نمود و بفاصله اندکی شخص مسلمان دیگری از همان قدح آب نوشید این عمل باعث حیرت و تعجب ایشان واقع. و چون بهیچوجه سابقه نداشته است که افراد مسلمان به شخص زرتشتی احترام بیش از حد گذاشته و از یک طرف آب بیاشامند. در این

هنگام جرّقه‌ای بمغز ایشان ظهور می‌نماید که مسلماً شاه‌بهرام ظهور نموده‌است و همانطوریکه در کتب آسمانی وعده فرموده‌اند هنگام ظهور، گرگ و میش به سر یک جوی آب خواهند آشامید. لذا با حیرت و ذکر فراوان بعد از خاتمه جلسه جرأت پرسش و مآوقع را از دوست بزرگوار خود نداشت ولی توسط جناب رسّاد کتاب ایقان به ایشان داده شد که شبها در نور ماه در بستر بمطالعه می‌پرداخت تا دیگر همکاران زرتشتی از جریان تحقیق ایشان مطلع نگردند.

در سن ۳۰ سالگی امر مبارک را تصدیق نمود و علناً بخدمت امر مشغول. بسیاری از الواح و آیات فارسی و عربی را از حفظ داشت و در محافل و مجالس از وجودش استفاده می‌شد.

در خدمات امریه فعال و در لجنات متعدد یزد عصویت داشت و در بین کسبه و اهالی یزد بعّلت امانت و درستکاری مورد احترام بود.

در سنوات اخیر عمر بعّلت کهولت دست از کسب و کار کشید و عازم طهران شد و در ششم آذرماه ۱۳۳۳ شمسی (۲۷ نوامبر ۱۹۵۴) بملکوت ابهی صعود و در گلستان جاوید طهران مدفون گردید.

مآخذ و یادداشت‌ها

دفتر اول

۱ \_ دکتر جهانگیر اوشیدری، تاریخ پهلوی و زردشتیان صص ۲۲۵ تا ۲۳۰

۲ \_ مآخذ بالا

۳ \_ مآخذ بالا

۴ \_ مآخذ بالا صص ۲۲۷ تا ۲۲۹

۵ \_ مآخذ بالا

۶ \_ رشید شهوردیان، فرزندگان زردشتی صص ۶۲۷

۷ \_ اوستا آیه ۸۹

۸ \_ عنایت‌خدا سفیدوش، ایران و پیامبران ایرانی

## دفتر دوم

- ۱ \_ محمد علی فیضی، حضرت نقطه‌اولی ص ۱۳۷
- ۲ \_ فاضل مازندرانی، ظهور الحق، بخش سوم ص ۳۹۵
- ۳ \_ فرزندگان زردشتی صص ۶۱۷ تا ۶۲۴
- ۴ \_ از دفتر خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۵ \_ حضرت بهاء‌الله، دریای دانش صص ۲ تا ۱۰
- ۶ \_ اشراق خاوری، مائده آسمانی جلد هفتم صص ۱۴۸ تا ۱۷۳
- ۷ \_ روح الله مهرباخانی، شرح حال جناب ابوالفضائل صص ۵۹،۵۸
- ۸ \_ به شرح حال استاد جوانمرد شیرمرد در صفحات بعد مراجعه شود
- ۹ \_ ابوالفضل گلپایگانی، رساله اسکندریه
- ۱۰ \_ مائده آسمانی، جلد ۷ ص ۱۵۳
- ۱۱ \_ شرح حال جناب ابوالفضائل صص ۵۹،۵۸
- ۱۲ \_ تاریخ پهلوی و زردشتیان صص ۲۶۲ تا ۲۸۷
- ۱۳ \_ فرزندگان زردشتی
- ۱۴ \_ مجموعه الواح مبارکه بافتخار احبای پارسی ص ۱۴
- ۱۵ \_ خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۱۶ \_ حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب ص ۳۰۳
- ۱۷ \_ دیپ‌چاندخیانارا، کتاب جاویدان‌ها (Immortals) صص ۱۵۶ تا ۱۵۹
- ۱۸ \_ حضرت بهاء‌الله، الواح چاپ مصر ص ۲۴۰
- ۱۹ \_ دفتر خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۲۰ \_ میرزا سیاوش سفیدوش، مجموعه الواح خطی،
- ۲۱ \_ مجله ثریا، شماره ۳۷ و ۱۳۱۷، ۳۸، ۵ ق چاپ مصر
- ۲۲ \_ دفتر خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۲۳ \_ اشراق خاوری، محاضرات جلد ۲ ص ۷۵۵

- ۲۴\_ یار دیرین ص ۱۴۲
- ۲۵\_ مجموعه الواح بافتخار احبای پارسی ص ۳۸
- ۲۶\_ مصابیح هدايت، جلد ۴
- ۲۷\_ ادعية حضرت محبوب ص ۳۵۲
- ۲۸\_ دفتر خاطرات مجذوب
- ۲۹\_ مأخذ فوق
- ۳۰\_ حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلى جلد اول صص ۲۸۵، ۲۸۸
- ۳۱\_ آهنگ بدیع سال ۴ شماره ۱۰
- ۳۲\_ سیاوش سفیدوش، یار دیرین ص ۱۴۲
- ۳۳\_ آهنگ بدیع، سال ۴ شماره ۱۰
- ۳۴\_ فرزندگان زردشتی، ص ۵۸۱

#### دفتر سوم

- ۱\_ مجموعه الواح خطی جناب مهربان پیمان
- ۲\_ مأخذ بالا
- ۳\_ مأخذ بالا
- ۴\_ مأخذ بالا
- ۵\_ مأخذ بالا
- ۶\_ مأخذ بالا
- ۷\_ کتاب یار دیرین ص ۱۱۱
- ۸\_ مأخذ بالا
- ۹\_ مأخذ بالا
- ۱۰\_ مأخذ بالا
- ۱۱\_ مأخذ بالا
- ۱۲\_ مأخذ بالا

- ۱۳\_ مجموعه الواح بافتخار احبّای پارسی ص ۲۳
- ۱۴\_ کتاب یار دیرین ص ۳۶
- ۱۵\_ مجموعه الواح بافتخار احبّای پارسی ص ۵۴
- ۱۶\_ یار دیرین صص ۴۲ تا ۴۴
- ۱۷\_ مأخذ بالا
- ۱۸\_ مأخذ بالا ص ۴۶
- ۱۹\_ مأخذ بالا ص ۵۳
- ۲۰\_ مأخذ بالا ص ۵۷
- ۲۱\_ مجموعه الواح بافتخار احبّای پارسی ص ۵۷
- ۲۲\_ یار دیرین ص ۱۱۱
- ۲۳\_ یار دیرین ص ۱۱۱
- ۲۴\_ یار دیرین ص ۱۴۷
- ۲۵\_ یار دیرین ص ۱۳۶
- ۲۶\_ ظهورالحق جلد ۸ صص ۹۵۰، ۹۵۱
- ۲۷\_ مأخذ بالا
- ۲۸\_ مأخذ بالا
- ۲۹\_ یار دیرین ص ۴۶
- ۳۰\_ یار دیرین ص ۴۷
- ۳۱\_ یار دیرین ص ۱۴۹
- ۳۲\_ خاطرات اسفندیار مجذوب
- ۳۳\_ مأخذ بالا
- ۳۴\_ مأخذ بالا
- ۳۵\_ یار دیرین ص ۱۲۳
- ۳۶\_ ظهورالحق، جلد ۸ ص ۹۳۹

۳۷\_ خاطرات اسفندیار مجذوب

دفتر چهارم

- ۱\_ کلیه الواح مندرج در شرح حال جناب خسرو بمان در کتاب نوید جاوید از روی پیش نویس جلد دهم مصابیح هدایت نوشته جناب عزیزالله سلیمانی نقل گردیده است
- ۲\_ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، جلد اول ص ۴۵۱
- ۳\_ آهنگ بدیع، سال دوم شماره ۱۰ ص ۱۵
- ۴\_ آهنگ بدیع سال ۷ شماره ۶ ص ۶
- ۵\_ آهنگ بدیع سال ۷ شماره ۷ ص ۸
- ۶\_ مأخذ بالا
- ۷\_ مصابیح هدایت، جلد ۳ صص ۸۱ تا ۸۸
- ۸\_ تلخیص از پیش نویس جلد دهم مصابیح هدایت
- ۹\_ مجموعه الواح بافتخار احبای پارسی
- ۱۰\_ مجموعه الواح خطی
- ۱۱\_ تلخیص از پیش نویس جلد دهم مصابیح هدایت
- ۱۲\_ آهنگ بدیع سال ۳ شماره ۹ ص ۱۳